

دکت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ماهانه تخصصي، حقوقی و فرهنگي - سال بیستم / شماره مسلسل ۲۰۰ / میزان ۱۳۹۸

نشانی ناجیه ششم، افشار دارالامان، سر کی شهر کی امید سبز، وزارت عدالیه ج.ا.ا.، ریاست نشرات، مدیریت مجده عدالت

هیأت تحریر:

- ❖ الحاج سید محمد هاشمی،
قانونپوه محمد اشرف رسولی،
قانونوال عبدالقدیر قیومی،
پوهاند نصرالله ستانکزی،
قانونیال فهیمه واحدی،
دکتور مفتی محمدولی حنیف،
قانونمل محمد رحیم دقیق،
دکتور عید محمد احمدی
دکتور غلام حضرت برہانی،
حليم سروش،

صاحب امتیاز

وزارت عدالیه د. ج. ا.ا.

مدیر مسؤول

حليم سروش
(۰۷۹۹۴۰۲۹۳۶)

ویراستار

عبدالقیوم قیومی

دیزاین جلد

صحابه سیرت و

مرتضی کمیل و کیلیان

امور تایپ و صفحه آرایی

صحابه سیرت

Website: www.moj.gov.af
E-mail: adalat@moj.gov.af

قيمت اين شماره: (۵۶.۱۶) افغانی

چاپ: مطبعه پهير

یادآوری به نویسنده‌گان

- (۱) مقاله در محیط ورد تایپ یا با خط کاملاً خوانا نوشته شود.
- (۲) مقاله ارسالی کمتر از ۱۰ صفحه و بیشتر از ۲۵ صفحه تایپ شده A4 نباشد.
- (۳) اصل مقاله همراه با فایل تایپ شده آن، در صورت امکان، برای درج در مجله فرستاده شود نه کپی آن.
- (۴) مقاله باید دارای چکیده، واژگان کلیدی و نتیجه گیری نهایی باشد. چکیده باید به گونه‌ای نوشته شود که محتوای مقاله را به اختصار بیان کند.
- (۵) چکیده فارسی یا پشتیوی مقاله (حداکثر ۱۵۰ کلمه) و واژگان کلیدی بین سه تا هفت واژه در اول مقاله آورده شود.
- (۶) توضیحات و ارجاع به منابع در پایان مقاله به قرار ذیل آورده شود:
 - a. کتاب: نام و نام خانوادگی نویسنده / نویسنده‌گان، نام کتاب، نام مترجم، نوبت چاپ، محل نشر، نام ناشر، تاریخ انتشار و شماره صفحه.
 - b. مقاله: نام و نام خانوادگی نویسنده، «عنوان مقاله در داخل گیومه»، نام نشریه، دوره / سال، تاریخ انتشار، شماره جلد و شماره صفحه.
 - c. سایت ایترنی: نام و نام خانوادگی نویسنده، (تاریخ دریافت مطلب (از سایت)، «عنوان مطلب در داخل گیومه»، نام سایت ایترنی و بالاخره آدرس کامل سند در سایت مزبور.
 - d. هرگاه به منبع اشاره شود که قبلًا معرفی شده و تفاوتی حتا در صفحه مورداستفاده نداشته باشد، کلمه «همان» (یا در انگلیسی Ibid) آورده شود.
 - e. درصورتی که صفحه مورداستفاده تفاوت داشته باشد؛ کلمه «پیشین» (در انگلیسی op.cet) و صفحه مورداستفاده آورده شود.
- (۷) معادل لاتین نام‌های خارجی و اصطلاحات مورداستفاده در نوشته در پایین صفحه آورده شود.
- (۸) هرگاه مقاله ارسالی ترجمه باشد، نام نویسنده و منبع موردنظر ضروری است.
- (۹) نویسنده باید نام کامل، عنوان یا رتبه علمی اش را، همراه با نشانی دسترسی به وی، مثل شماره تلفن و یا آدرس ایمیل و غیره را با مقاله بفرستد.
- (۱۰) مجله در ویرایش مقاله آزاد است.
- (۱۱) مطلب ارسال شده پس فرستاده نمی‌شود.
- (۱۲) مقاله ارسالی نباید قبلًا در مجله یا سایت ایترنی دیگری نشر شده باشد.

فهرست

مقالات

↳ برسی تأسیس حقوقی آزادی مشروط در حقوق افغانستان؛ مبانی، چالش‌ها و راهکارهای آن	۴	ذاکرحسین رضایی
↳ برسی تطبیقی کارکودک در قانون کارافغانستان، ایران، انگلستان و سازمان بین‌المللی کار	۳۵	محمد مصطفی محقق
↳ برسی رضایت‌ولی در عقد نکاح و جایگاه آن در فقه و قانون	۵۲	محمد ولی حنیف
↳ ارسسطو و واقع‌نگری در امر سیاسی	۶۸	سید آصف احسانی
↳ مفهوم حریم خصوصی	۱۰۳	عبدالسمیع رباني زاده
↳ تطبیق قانون، پناهگاه برای آسایش مردم است	۱۲۸	عبدالقدیر قیومی

گزارش‌ها

↳ یکصد و چهار تن قاچاقچی انسان، به نهادهای عدلی و قضایی معرفی شد	۱۳۳
↳ گزارش کمیسیون مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران در سال ۱۳۹۷	۱۳۷
↳ اشتراک معین اداری وزارت عدله در مجمع خدمات حقوقی کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری‌های شانگ‌های	۱۴۴
↳ برگزاری نشست کمیسیون قرضه‌های صعب الحصول	۱۴۸
↳ امضای تفاهم‌نامه بین وزارت عدله و بنیاد آسیا به منظور تقویت هماهنگی میان نهادهای عدالت رسمی و عدالت غیررسمی	۱۵۰

بررسی تأسیس حقوقی آزادی مشروط در حقوق افغانستان؛ مبانی، چالش‌ها و راهکارهای آن

ذاکر حسین رضایی

چکیده

افغانستان از جمله کشورهای است که بیشترین هزینه را صرف اصلاح و باز جامعه-پذیری زندانیان می‌کند. یعنی هزینه‌ای را که در بیست و چهار ساعت برای یک نفر محصل صرف می‌کند کمتر از مصرفی است که برای یک زندانی به مصرف می‌رساند. از طرف دیگر، دراثر کم بود و حتی نبود ظرفیت‌های انسانی یا مدیران متخصص زندان و عدم تعریف نهادهای نظیر مراقبت‌های پس از خروج و ناظر، نتایج متوقعه‌ای که از یک زندانی دارد حاصل نمی‌شود.

امروزه نظریاتی متفاوتی از سوی مکاتب و نظریه پردازان کیفری درخصوص شیوه‌ها و چگونگی کیفرزدایی مطرح شده‌اند. آزادی مشروط یکی از جایگزین‌های

ستی زندان است که توسط نظریه پردازان مدرن کیفری در سال ۱۷۹۱ اساس گذاری شده است. طوری که سیاست جنایی کنونی افغانستان نیز از آن متأثر گردیده است. آزادی مشروط در صدد بازپروری محکوم و پیشگیری از تکرار جرم است. طوری که این سازوکار اجرایی مجازات، برای محکومان در بند در صورتی داده می‌شود که دوره محکومیت قطعی پایان نیافته باشد و در طول مدتی که قانون تعیین می‌کند، فرد محکوم علیه از خود رفتاری پسندیده‌ای نشان دهد که ادامه مجازات وی بی‌فایده خواهد بود. قواعد و مقررات افغانستان استفاده از این امتیاز را برای زندانی منوط به شرایطی نموده است که با رعایت آن محقق می‌شود.

تحقیق حاضر با استفاده از روش تجزیه و تحلیل توصیفی-کاربردی، به احکام و مسائل مختلف مربوط به آزادی مشروط از منظر قانون اجراءات جزایی جدید (مصطفوب ۱۳۹۳) پرداخته اند. این در حالی است که هرچند سیاست گذاری جدید قانون گذاران کشور در زمینه آزادی مشروط منطقی و ارزش‌نده تلقی می‌گردد اما خالی از اشکال نیز نخواهد بود.

واژگان کلید: آزادی مشروط، محکوم علیه، زندان، کیفرزدائی

مقدمه

۵

امروزه هدف مهم و اساسی قوانین کیفری و اجرای احکام کیفری اصلاح و بازپروری مجرم و محکوم، تهذیب و تأديب آنان، جلوگیری از سقوط در پرتابه رذایل و ارتقا به مدارج شرف و عزت و احترام گذاری به ارزش‌های انسانی است. هرچند اصلاح و تربیت مجرم توسط اجرای قوانین و مقررات جزایی دغدغه بسیاری از مکاتب جزایی و نظریه پردازان این مکتب‌ها بوده است، اما پیدایش آزادی مشروط را بعنوان یک تأسیس حقوقی جدید باید یکی از دستاوردهای مکتب تحقیقی و دفاع اجتماعی جدید دانست که در قرن نوزدهم ظهور یافت. اما بارقه‌های این پیدایش در

مکتب نیوکلاسیک ایجاد شده است. طور مثال بنتام، اصل فردی کردن کیفر و مجازات را پیشنهاد می کند. همین طور، در مکتب تحقیقی بحث توجه به فرد مجرم از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و اصل فردی کردن کیفر را نیز تأیید می کند. اما در مکتب دفاع اجتماعی به سرکردگی گراماتیکا به اصل فردی کردن مجازات توجه جدی صورت گرفت. درنهایت درمکتب دفاع اجتماعی به سرکردگی مارک آنسل، اصلاح و بازپروری مجرم از اهمیت فوق العاده ای برخوردار می شود. لذا، اصل فردی کردن مجازات، بررسی شخصیت مجرم و تشکیل پرونده شخصیت که از جمله ملزومات اساسی آزادی مشروط تلقی می گردد، در دو مکتب جزایی فوق تأسیس و اساس گذاری شده اند. به عبارت دیگر، بستر تأسیس حقوقی جدید (آزادی مشروط) در زمان تأسیس مکاتب جزایی اثباتی و دفاع اجتماعی فراهم شده بود.

در قرن نوزدهم حبس به عنوان مجازات غالب در اکثر نظام های عدالت کیفری در جهت خدمت به هدف اصلاح و بازپروری مجرمان رواج یافت. با این حال، پس از مدتی پیامدهای ناگوار حبس در قالب نظریه فرهنگ پذیری از زندان مطرح شد و کار کرد اصلاحی زندان زیر سوال رفت. درکنار آن، هزینه بر بودن زندان، مشکلات صحی و بهداشتی زندان، سیاسی شدن این نهاد و غیره از اعتبارات این مجازات یا کیفرستی کاست و آزادی مشروط به عنوان یکی از تدبیر نسل اول جایگزین های حبس معرفی شدند.

آزادی مشروط از یک طرف، با رویکرد سزاده ای، مجرم را برای مدتی در زندان نگه می دارد و از سوی دیگر، پس از نشان دادن حسن اخلاق، شرایط برگشت پذیری وی را به جامعه فراهم می سازد. بنابراین، می توان گفت که آزادی مشروط با رویکردی دو گانه در صدد تحقق بازدارندگی و بازپروری درکنار یک دیگر است.

وقتی قاضی دادگاه متهمی را محکوم به مجازات می کند. حکم وی با توجه به روحیات و سوابق شخصی او (اصل فردی کردن مجازات) معین می شود. اما از نحوه واکنش او در مقابل مجازات بی اطلاع است. این واکنش ها در عمل و پس از آنکه

محکوم مدتی را در زندان به سر برد، ظاهر می‌گردد. در مواردی ممکن است این واکنش مثبت باشد و اصلاح محکوم قبل از خاتمه مدت محکومیت تحقق پیدا کند. در این صورت، منطقاً دلیلی وجود ندارد که محکوم اصلاح شده بقیه مدت محکومیت را در زندان به سر ببرد. به همین خاطر امروزه در قالب نظامهای جزایی با استفاده از نظرات مکاتب فوق الذکر زندانی را به طور مشروط آزاد می‌کنند. این نوعی از آزادی را آزادی مشروط تلقی می‌کند. چراکه ادامه آزادی او مقید به حسن رفتار و تبعیت او از مقرراتی است که دادگاه برای دوران آزادی مشروط وضع می‌کند. آزادی مشروط نیز یکی از راههای عقب نشینی از کیفر و سزا است که در مورد محکومان به مجازات سالب آزادی اعمال می‌گردد.

قابل ذکر است که آزادی مشروط با سایر نهادهای مشابه نظیر تعویق صدور حکم، تعليق تنفيذ حکم، عفو و نظام نيمه آزادی فرق دارد. هرچند در حقوق افغانستان بحثی از تعویق صدور حکم تعریف و تبیین نشده است^۱ اما در حقوق برخی کشورها منجمله ایران اساسی‌ترین فرق آزادی مشروط با تعویق صدور حکم را در این می‌داند که در آزادی مشروط نیازی به اخذ تأمین کیفری نیست؛ اما در تعویق صدور حکم اخذ تأمین مناسب ضروری است.^۲ همین‌طور، در تفکیک آزادی مشروط و تعليق تنفيذ حکم یا تعليق اجرای مجازات باید گفت که در تعليق تنفيذ حکم براساس ماده ۲۳۴ کود جزا محکومیت تعليقی وی بی اثر و از سجل کیفری او محو می‌گردد.^۳ این درحالی است که در آزادی مشروط باوجود رعایت تمامی شرایط مقرر در قانون، همچنان سابقه

۱. اما در عرض تأجیل تنفيذ حکم که مفهوم جداگانه را در مواد ۱۳۰ الی ۱۳۳ قانون اجرآت جزایی تبیین و تعریف نموده است.

۲. نک: تبصره ۴۱ ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی ایران.

۳. هرگاه محکوم علیه طی مدت تعليق تنفيذ حکم، مرتكب جرم نگردد، آثار حکم ازین رفته چنان پنداشته می‌شود که اصلاً حکم صادر نگردیده باشد (ماده ۲۳۴ کود جزا).

محکومیت در سجل کیفری او منعکس و باقی می‌ماند.^۱ همچنان عفو خصوصی، تصمیمی است که توسط فرمان رئیس جمهور صورت می‌گیرد و به اساس آن تمام یا بعضی از جزاهای اصلی محکوم بهای قطعی ساقط و یا به جزای خفیفتری که در قانون پیش‌بینی شده، تعویض می‌گردد.^۲ اما آزادی مشروط با تقاضای محکوم علیه و براساس پیشنهاد آمر محبس و تأیید رئیس عمومی محابس و توقیف خانه‌ها از طریق سارنوالی توسط محکمه‌ای که محکوم علیه در حوزه آن محبوس است، اتخاذ می‌گردد.^۳ همین‌طور، درخصوص عفو عمومی باید گفت که این نوع عفو جنبه نوعی دارد. یعنی موضوع آن افعال مجرمانه گروهی از مجرمان است، بدون آنکه شخصیت آن‌ها درنظر گرفته شود. بنابراین، برطبق بند ۱ ماده ۷۹ قانون اجراءات جزایی عفو عمومی توسط قانون صورت می‌گیرد و به اثر آن دعوای جزائی منقضی می‌گردد. یعنی چون وصف مجرمانه را قانون می‌دهد، لذا از نظر منطقی عفو عمومی باید فقط در صلاحیت قانون‌گذار باشد. حال آن‌که آزادی مشروط از اختیارات دادگاه است. در نهایت درخصوص نظام نیمه آزادی باید اضافه کرد که هرچند در نظام حقوقی افغانستان این تأسیس حقوقی به‌رسمیت شناخته نشده است؛ اما درقوانين سایر کشورها چنین نظامی بدین معنی است که محکوم می‌تواند درزمان اجرای حکم حبس، فعالیت‌های حرفه‌ای، آموزشی، حرفة آموزی، درمانی و نظایر این‌ها را درخارج از زندان انجام دهد.^۴

حقوق افغانستان، تأسیس حقوقی آزادی مشروط را برای اولین بار در سال ۱۳۴۴ با تصویب قانون اجراءات جزایی (مواد ۴۳۰ الی ۴۴۱) شامل سیاست جنایی خویش کرد. همین طور، بعدها در سال ۱۳۸۲ با تصویب قانون اجراءات جزایی موقت برای

۱. نک: ماده ۳۴۲ قانون اجراءات جزاگی.

۱. نک: بند ۱ ماده ۳۴۸ قانون اجرآت جزایی.

^۳. نک: ماده ۳۳۴ و بند ۲ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی.

^۴. نک: ماده ۵۶ قانون مجازات اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۹۲.

محاکم (مواد ۹۰ الی ۹۳) با اندک تغییر و اضافاتی، قانون گذاری نمود. در نهایت آزادی مشروط را با تصویب قانون اجرآت جزایی فعلی (مصوب ۱۳۹۲) طور مفصل و گستردگی تبیین و تعریف کرد.

در این مقاله موضوع فوق را طوری ذیل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم: در گفتار یکم، مفاهیم و بیان‌های نظری آزادی مشروط را و در گفتار دوم، شرایط، چالش‌ها و راهکارهای آن را.

گفتار یکم: مفاهیم و بیان‌های نظری آزادی مشروط

این گفتار به مباحث مهمی آزادی مشروط که عبارتند از مفاهیم، ویژگی‌ها، ماهیت، مبانی، اهداف و فواید آزادی مشروط؛ به تفصیل طور ذیل در دو جزء پرداخته است. طوری که در جزء یکم مفاهیم و ماهیت آزادی مشروط و در جزء دوم اهداف، مبانی و فواید و آزادی مشروط را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

جزء یکم: مفاهیم و ماهیت آزادی مشروط

جهت توضیح و تبیین مفاهیم، ویژگی‌ها و ماهیت آزادی مشروط لازم است که جزء خویش را طی دو بند طوری ذیل مورد مذاقه قرار دهیم. در بند نخست، مفاهیم و ویژگی‌های آزادی مشروط و در بند دوم، ماهیت آزادی مشروط را بشرح ذیل مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

بند یکم: مفاهیم و ویژگی‌ها

آزادی مشروط درلغت به معنی مراقبت و پایش مجرمانی است که تحت شرایط خاص به جامعه بازگردانده می‌شوند. یعنی آزادی مشروط به منزله پاداشی است برای حسن سلوک و رفتار محکوم علیه در ایام اقامت خود در زندان. بنابراین، آزادی مشروط زندانی را تشویق می‌نماید که در دوران محکومیت از خود حسن اخلاق نشان

دهد و مقررات زندان را به موقع اجرا گذارد. یا اینکه آزادی مشروط وسیله‌ای است برای تأمین و استقرار نظم و آرامش در داخل زندان تا درپناه آن بتوان برنامه‌های آموزشی و توانبخشی را در محیط زندان به نحو مطلوب به موقع اجرا گذاشت. اما دراصطلاح از لحاظ نظری حقوقدانان تعاریف مختلفی را طور ذیل ابراز نموده اند:

«آزادی موقت (آزادی مشروط) محکوم به حبسی گفته می‌شود که مدتی از دوره محکومیت خود را طی کرده و با شرایط پیش‌بینی شده درقانون، قابلیت آزادی بقیه مدت مجازات را به دست آورده است. لذا درصورت اجرای شرایط ازادی او قطعی و الا محکومیت به طور کامل اجرا می‌گردد».^۱ همین‌طور، آزادی مشروط یا رها نمودن مقطوعی محکوم علیه قبل از انقضای معمولی مجازات او درصورت حائز بودن شرایط آن چنین تعریف نموده اند: «آزادی مشروط معافیت از اجرای مجازات نمی‌باشد بلکه یک آزمون تشویقی برای ورود به مرحله آزادی مطلق می‌باشد. درصورتی که آزاد شده بتواند از تمہیدات قبل از آغاز آن موفق بیرون آید».^۲ یا این‌که «آزادی مشروط فرصلت و مجالی است پیش از پایان دوره‌ی محکومیت به محکومان دربند داده می‌شود تا اگر چنانچه درطول مدتی که دادگاه تعیین می‌کند از خود رفتاری پسندیده نشان دهنده و دستورهای دادگاه را به موقع اجرا گذارند، از آزادی مطلق برخوردار شوند».^۳

تمام تعاریف ارائه شده گویایی این واقعیت است که پیش از پایان دوره محکومیت و سریعتر از آنچه تصور قاضی بوده است، محکوم به سوی اصلاح و بازپروری اجتماعی گام برداشته است. بنابراین، وقتی قرائن حاکی از آمادگی محکوم علیه زندانی برای بازگشت به جامعه و ادامه یک زندگی شرافتمدانه است، باید

۱. نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات داد آفرین، سال ۱۳۸۹، چاپ ۲۸، ص ۶۷.

۲. علی آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، جلد دوم، تهران، سال ۱۳۶۵، چاپ نخست، انتشارات فردوسی، ص ۳۶۱.

۳. اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، تهران، سال ۱۳۹۳، چاپ دوم، ص ۲۲۵.

اما از لحاظ قانونی، هرچند قانون اجرآت جزایی فعلی کشور از این مفهوم تعریف بعمل نیاورده اند اما ماده ۹۰ قانون اجرآت جزایی موقت برای محاکم(۱۳۸۲) این تأسیس حقوقی را بصورت ناقص چنین تعریف نموده است: «رهایی مشروط عبارت از تصمیم رهایی محکوم علیه قبل از ختم مدت حبس اش که تحت شرایط خاص قراردارد، می باشد. این مدت معادل مدت حبس وی می باشد». بنابراین، منظور از آزادی مشروط آن است که مجازات محکوم علیه قبل از اتمام مدت آن معلق گردد و محکوم علیه در طی دوره ای مورد آزمایش قرارگیرد تا هرگاه رفتار وی مطلوب و پستنده بود مطلقاً آزاد شود و چنانچه معلوم شود که محکومیت جزایی وی را متنبه نکرده است باقیمانده مجازات در حق وی اجرا گردد. به علاوه هه مناسب رفتار ضد اجتماعی اخیر هم شدیدتر مورد مجازات قرار گیرد.

براساس احکام قانون اجرآت جزایی آزادی مشروط دارای ویژگی های ذیل اند:

آزادی از زندان نیست، بری شدن از پیامدهای کیفری نیست، تخفیف مجازات

محسوب نمی شود، لکه ننگ ناشی از مجازات را پاک نمی کند، مجازات را از بین نمی - برد، رأی دادگاه را لغو نمی کند، اجازه گذراندن بخشی از حبس در بیرون از زندان است. بعارت دیگر، آزادی مشروط ابزار تشویقی برای اصلاح زندانی، آزمایش رفتار زندانی در فضای باز، آسانتر شدن پذیرش زندانی توسط جامعه و غیره اند. درنهایت باید اضافه کرد که آزادی مشروط «بخش جدایی ناپذیر فرایند اصلاحی- تربیتی است و افزون بر آن که مجرم با اجتماع سازگار می شود، جامعه نیز حمایت مستمری بدست

۱. آشوری، محمد، جایگزین های زندان و مجازات های بینایی، تهران، انتشارات گرایش، سال ۱۳۸۲، صص ۱۱۲-۱۱۴.

بند دوم: ماهیت آزادی مشروط

در خصوص ماهیت آزادی مشروط سوال مطرح می‌شود که آیا منظور مقнن از تعریف و تبیین آزادی مشروط در حقوق افغانستان، جایگزین حبس است یا یکنوع سیاست‌های ارفاکی به نفع محکوم است؟ در پاسخ به این سوال می‌توان گفت که هرچند به نظر می‌رسد که منظور مقнن از تأسیس نهاد آزادی مشروط در قانون اجراءات جزاگی ۱۳۴۴ و ۱۳۸۲ نوعی جایگزین‌های سنتی حبس بوده است. چراکه در قوانین مذکور از جایگزین یا بدیل حبس بحثی بعمل نیامده. اما با بررسی احکام آزادی مشروط در فصل هشتم از باب چهارم قانون اجراءات جزاگی ۱۳۹۲ به نظر می‌رسد که مقнن عامدانه سعی بر آن داشته است تا نهاد آزادی مشروط را از سیطره مجازات‌های جایگزین حبس خارج نموده و با توجه به شباهت آن با تأسیسات حقوقی مانند تعليق تعقیب، تعویق صدور حکم، عفو و نظام نمیه آزادی، صرفاً آنرا در زمرة سیاست‌های ارفاکی و کیفیات مخففه به نفع محکوم محسوب دارد. چراکه از یکطرف، در فصل ششم باب چهارم قانون اجراءات جزاگی بصورت جداگانه به تصریح و احصاری بدیل حبس پرداخته‌اند. از طرف دیگر، با توجه به تعریف بدیل حبس و آزادی مشروط به ترتیب در بند ۱ ماده ۲ ضمیمه شماره ۲ قانون اجراءات جزاگی در مردم تطبیق بدیل‌های «حبس و حجز»^۱ و ماده ۹۰ قانون اجراءات جزاگی موقت برای محاکم، می‌توان گفت که ماهیت آزادی مشروط، یکنوع سیاست ارفاکی و به نفع محکوم می‌باشد.

بر عکس با توجه به سیاست اتخاذ شده در کود جزا به این باور می‌رسیم که آزادی مشروط نیز نوعی جایگزین‌های سنتی حبس می‌باشد. چراکه از یکطرف، در ماده ۱۴۹ کود

۱. بدیل حبس جزاگی است که بالای مرتكب جرم به عوض حبس به شکل رهایی مقید از طرف محکمه حکم می- شود.

جزا یکی از شرایط تعیین بدیل حبس را شخصیت مرتکب جرم تعریف نموده است. حال آنکه اصل فردی کردن مجازات یا بررسی پرونده شخصیت همانطوریکه در فوق بررسی شد، یکی از الزامات آزادی مشروط میباشد. ازطرف دیگر، براساس ماده ۱۵۰ کود جزا یکی از انواع جزاهای بدیل حبس، حبس در منزل میباشد. حال آنکه براساس بند ۳ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی، یکی از شرایط آزادی مشروط نیز نگهداری در محل معین(محل سکونت محکوم میتوان باشد) تعریف شده است. همین طور، براساس ماده ۸ فرمان تقدیمی ضمیمه شماره ۲ قانون اجرآت جزایی(بدیل حبس) همانند حکم بند ۲ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی تصریح شده است. «محکمه میتواند بالآخر پیشنهاد آمر محبس مربوطه از طریق سارنوالی که اصلاح حال محکوم علیه را نشان دهد، درمورد میعاد باقیمانده حبس محکوم بهای وی با رعایت حکم ماده دهم این ضمیمه و احوال ذیل، به بدیل حبس تصمیم اتخاذ نماید...»^۱ «تصمیم به رهایی مشروط براساس پیشنهاد آمر محبس و تأیید رئیس عمومی محابس و توقيف خانه‌ها از طریق سارنوالی توسط محکمه که محکوم علیه درحوزه قضائی آن محبوس است، اتخاذ میگردد». ^۲ یعنی آمر محبس درصورتی که اصلاح و رفتار محکوم علیه را در زندان تأیید کند میتواند از طریق سارنوالی اقدام به جایگزین حبس(آزادی مشروط) نمایند. طوریکه اگر محکوم علیه حین سپری نمودن جزای بدیل حبس به اتهام جرم دیگری محکوم به حبس شود، مدت باقیمانده جزای بدیل حبس به حبس تنفیذی تبدیل و با مجازات جرم جدید یکجا تطبیق میگردد (ماده ۱۵۲ کود جزا).

درنهایت به این نتیجه میرسیم که هرچند درقوانین کیفری افغانستان راجع به ماهیت تأسیس حقوقی آزادی مشروط دو رویکرد مطرح شده است. یعنی براساس احکام قانون اجرآت جزایی، آزادی مشروط یکنوع سیاست ارفاقی و کیفیات مخففه

۱. ماده ۸ ضمیمه شماره ۲ فرمان تقدیمی.

۲. بند ۲ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی.

برای محکوم است. اما با توجه به سیاست اتخاذ شده در کود جزا می‌توان گفت که آزادی مشروط یکنوع جایگزین‌های سنتی مجازات تلقی شده است. اما از آنجایی که سیاست کیفری افغانستان از لحاظ محتوا و ماهیت متأثر از حقوق مصر و درنتجه فرانسه است، ماهیت آزادی مشروط در حقوق افغانستان، تدبیری بر جایگزین حبس یا حداقل نوع جایگزین‌های سنتی می‌توان تلقی کرد.

جزء دوم: اهداف، فواید و مبانی آزادی مشروط

آزادی مشروط مبتنی بر این فکر است که «قاضی به هنگام انشاء رای و تعیین مجازات نمی‌تواند میزان دقیق تأثیر آن را در اصلاح و تربیت مجرم پیش بینی کند اما این تأثیر را بعد از اجرای مقداری از کیفر، بهتر می‌تواند تشخیص داده و مورد ارزیابی قرار دهد».^۱ لذا شخصی که در حال تحمل کیفر است، ممکن است تحت تأثیر اقدامات و برنامه‌های آموزشی و تربیتی متبناه و اصلاح گردد و به این ترتیب زمینه بازگشت وی به اجتماع فراهم آید. از این‌رو اهداف آزادی مشروط محقق و فواید آن واضح می‌شود. اما برای تفهیم هرچه بهتر و بیشتر موضوعات نظیر اهداف، فواید و مبانی آزادی مشروط، لازم است جزء خویش را در طی دو بند طور ذیل خلاصه نماییم. طوری که در بند یکم، اهداف و فواید آزادی مشروط و در بند دوم، مبانی آزادی مشروط را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

بند یکم: اهداف و فواید آزادی مشروط

اساسی‌ترین اهداف آزادی مشروط، اصلاح، تأدیب و باز جامعه پذیری محکوم است. بنابراین، مجرم در صورتی که هدف از اعمال مجازات حبس، اصلاح و تربیت

۱. آخوندی، محمود، این دادرسی کیفری، جلد سوم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال ۱۳۷۴، ص ۱۰۸.

مجرم باشد با احراز این امر توسط کارشناسان و متخصصان جامعه، دیگر نیازی برای اجرای کامل مجازات نمی‌ماند، زیرا هدفی که از اعمال کیفر مدنظر بود، حاصل گردیده، به این جهت شخص محکوم قبل از سپری شدن کامل مجازات از زندان رها می‌شود و زمینه برای زندگی شرافتمدانه وی با اعطای آزادی مشروط فراهم می‌گردد. بنابراین، وجود نهادی آزادی مشروط در قانون جزا نوید دهنده این پیام است که جامعه به عنوان عضوی که از ارتکاب جرم صدمه دیده است، با اعمال مجازات صرفاً درپی انتقام از محکوم نیست. بلکه بیش از هرچیز به دنبال اصلاح و ازبین بردن حالت خطرناک درنهاد محکوم عليه می‌باشد، که با ارتکاب جرم نظم جامعه را مختل نموده است.

همینطور، چنانچه در مجازات حبس بعد از گذشتן مدتی معین از اقامت محکوم عليه در زندان بستری فراهم گردد که بواسطه آن محکوم عليه بتواند در درون جامعه و بدور از محیط غالباً جرم زای زندان به خودسازی پردازد، بهتر آن است که از این فرصت بدست آمده در مورد محکوم عليه استفاده گردد. این اقدام نه تنها به نفع محکوم عليه می‌باشد، بلکه جامعه نیز از این اقدام منتفع خواهد شد. بنابراین، به نظر می‌رسد که نظام آزادی مشروط هم به نفع جامعه است و هم به نفع خود فرد زندانی. طوریکه فواید فردی آن عبارتند از: فرصت محکوم در گذارندن باقیمانده حبس درخارج از زندان، ایجاد زمینه لازم برای اصلاح محکوم، آزادی مشروط محکوم عليه را از عیوب زندان دور می‌کند و آزادی مشروط باعث اصلاح و باز اجتماعی کردن زندانی می‌شود. همین‌طور، فواید اجتماعی آن عبارتند از: جلوگیری از تکرار جرم، تسهیل ایجاد نظم و انطباط در محیط زندان، صرفه جویی در مخارج زندان، کاهش جمعیت کیفری زندان، مدیریت بهتر زندان وغیره.

بند دوم: مبانی آزادی مشروط

اساسی‌ترین مبانی که باعث تقویت نهاد آزادی مشروط توسط قانون‌گذاران در قوانین جزایی می‌شود تحت عنوان مبانی نهاد آزادی مشروط مورد ارزیابی و مطالعه قرار می-

ب) مقابله با تکرار جرم

سیاست گذاران جزایی، آزادی مشروط را یکی از ابزارهای مقابله با تکرار جرم شناخته و امیدوارند که تهدید اجرای مجازات در مدت آزادی مشروط تغییر مطلوبی در

1. R. Perrot, Institutions Judiciaires, 9 Edition, Notchrestien, paris, 2000, p.484.

2. نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات گنج دانش، سال ۱۳۸۸، چاپ بیست و هفتم، ص ۴۳۰.

گیرد. اما اساسی‌ترین علل و توجیهاتی که قانونگذاران ازادی مشروط را تعریف و تبیین نموده اند بشرح ذیل اند:

الف) اصلاح، بازپروری، جامعه پذیری و درمان مجرم

همانگونه که اشاره شد، هدف اصلی مجازات، اصلاح و تربیت مجدد مجرم برای زندگی کردن در اجتماع است.^۱ پس در صورتی که این هدف قبل از خاتمه مدت محکومیت تحقق یابد، ادامه بازداشت زندانی خلاف عقل و منطق و متضمن خطراتی است که در صورت توقف بیشتر زندانی در محیط زندان احتمالاً پیش می‌آید. زیرا با توجه به محیط جرم زایی زندان که خود بالقوه مستعد پرورش مجرم می‌باشد و اثرات سویی که در مورد زندانی در طول مدت اقامت در محیط زندان می‌تواند داشته باشد، از جمله این اثرات می‌توان به خو گرفتن زندانی به محیط زندان و بیگانگی با محیط بیرون اشاره کرد. بنابراین «بهتر است در صورت مساعد بودن شرایط اصلاح در محکوم علیه با اعطای آزادی مشروط وی را نخست برهانیم و در مرحله بعد زمینه آشی وی را با محیط خارج که جامعه می‌باشد فراهم نماییم».^۲ چراکه یکی از مهمترین اهداف اعمال مجازات علی‌الخصوص مجازات حبس اصلاح محکوم علیه و بازگرداندن وی به آغوش جامعه است.

رفتار محاکومان پدید آورد.^۱ به این ترتیب، فرض بر اینست که سازگاری اجتماعی محاکومان به حبس که عموماً پس از پایان محاکومیت و از سرگیری زندگی جدید با دشواری جدی روپرتو هستند و احتمال سقوط آنها قوی است، تسهیل گردد. از اینرو یکی از مبانی تعریف و تبیین آزادی مشروط، می‌تواند جلوگیری از تکرار جرم باشد.

ج) افول و کاهش جمعیت کیفری در زندان

یکی از مبانی تعیین نهاد آزادی مشروط درقانون، کاستن از جمعیت کیفری زندانها است. زندان هنگامی می‌تواند مفید و مؤثر واقع گردد که مسئولین بتوانند برنامه‌های اصلاحی را به موقع درمورد محاکومین به زندانی به اجرا درآورند.^۲ لذا یکی از برنامه‌های کشورهای پیشترفته طی سالهای اخیر، توجه به سیاست‌های کاهش جمعیت زندان از رهگذر جایگزین‌هایی نظیر آزادی مشروط بوده است. دراین میان باتوجه به آنکه کشورهای مدرن از جمله فرانسه که به مراتب آثار و تبعات کیفر حبس درآنها به نسبت کشورهای جهان سوم از جایگاه ولاتری برخوردار است به این فکر و بنا رو آورده اند.^۳ لذا به تبع آن کشورهای جهان سوم از جمله افغانستان که روند مجازات و کیفر حبس درآنها جز دara بودن پیامدهای منفی چیزی دیگر بهمراه نداشته، باید بیشتر دراین زمینه تلاش نمایند. درقانون اجرآلت جزایی جدید گام‌های دراین زمینه برداشته شده است اما متأسفانه آماری دردست نیست که تا چه اندازه محاکومین به حبس از مزیت‌های این

۱. تدین، عباس، مطالعه تطبیقی آزادی مشروط درحقوق کیفری ایران و فرانسه، پایان نامه کارشناسی ارشد، سال ۱۳۸۲، دانشگاه امام صادق، ص ۳۱.

۲. چراکه از ازادی مشروط وسیله‌ای است برای تأمین و استقرار نظام و آرامش در داخل زندان تا درپناه قانون بتوان برنامه‌های آموزشی و توان بخشی را درمحیط زندان به نحو مطلوب به موقع اجرا گذاشت. نک: آخوندی، محمود، پیشین، سال ۱۳۸۷، ص ۱۰۷.

۳. ربیعی، احمد، بررسی تطبیقی آزادی مشروط درنظام کیفری ایران و عراق، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۳۹۶، ص ۳۳.

تأسیس حقوقی بهرمند شده اند. بنابراین، بصورت مطلق می‌توان گفت که آزادی مشروط کاهش جمعیت کیفری زندان را درپی دارد.

(د) کاهش هزینه‌های دولت

ازجمله مهمترین اصول لازم درجهت بهبود عملکرد حکومت‌ها، توجه به کاهش هزینه‌های کشور و ایجاد درآمد و شغل برای افراد جامعه است. بدین ترتیب و به ویژه با لحاظ استانداردهای بین‌المللی که در این زمینه وجود دارد، اقامت و استقرار بزهکار در زندان باعثیت به توجه به حقوق بزهکار ازجمله هزینه‌های مربوط به تغذیه، آموزش، درمان و غیره برای وی در زندان جز ایجاد هزینه تراشی برای دولت‌ها چیز دیگری به ارمغان نخواهد آورد. «در این راستا اعطای آزادی مشروط تاحد زیادی هزینه دولت‌ها را کاهش داده و بلکه با اشتغال زایی برای محکوم به حبس، موجبات نیل به درآمد برای دولت و خود وی نیز خواهد شد». ^۱ افغانستان ازجمله کشورهای است که بیشترین هزینه را صرف اصلاح و بازجامعه‌پذیری زندانیان می‌کند. یعنی هزینه‌ای را که در بیست و چهار ساعت برای یک‌نفر محصل مصرف می‌کند کمتر از مصرفی است که برای یک زندانی به مصرف می‌رساند. طور مثال مصرف ۲۴ ساعته یک نفر محصلی که بدل اعاشه دریافت می‌کند ۶۰ افغانی در نظر گرفته شده است. ولی هزینه‌ای ۲۴ ساعته‌ای یک مظنون، متهم و محکوم که به ترتیب آزادی شان در نظارت‌خانه، توقيف خانه و زندان سلب شده است ۳۹۰ افغانی لحظه شده است. بنابراین، برفرض اگر تعداد افرادی که آزادی شان در مراکز سلب آزادی سلب شده است را ۲۰ هزار نفر در نظر بگیریم، هزینه‌ای را که دولت افغانستان مکلف است در هر بیست و چهار ساعت برای آنها اختصاص بدهد، هفت میلیون و هشتصد هزار افغانی می‌شود. همین‌طور در یک ماه

۱. العکیلی، ع.ا، شرح قانون اصول المحاكمات الجزائية، القاهرة، دار النھصہ العرییہ، السنہ ۲۰۰۵، ص ۲۱۱.

این مصرف بالغ بر دو صد و سی و چهار میلیون افغانی و درنهایت دریک سال پول آن دو مiliارد و هشتصد و چهل و هفت میلیون افغانی می‌شود. درنتیجه اگر قانونگذاران کشور بتوانند سیاست جنایی درست و دقیق را تعریف کند و دستگاه عدلي و قضائي بر طبق آن رفتار نمایند، مصرف از بودجه هاي عمومي دولت کاهاش يافته و از مصارف بي مورد و غير ضروري جلوگيري خواهد شد.

ه) حفظ بنیان خانواده

به نظر می‌رسد یکی از مهمترین دلایل توجیه پذیر برای تعریف و تبیین تأسیس حقوقی آزادی مشروط حفظ کرامت و بنیان خانوادگی برای فرد مجرم است. در چنین شرایطی هرچه زودتر زندانی ثابت نموده است با حضور زودتر خود درخانواده می‌تواند زمینه ساز رفع مشکلات عدیده اقتصادی و عاطفی خانواده و فرزندان گردد. لذا افزایش صدور آزادی مشروط ارتباط مستقیمی با حفظ کرامت و جایگاه والای خانواده در کشور مان دارد.

گفتار دوم: شرایط، چالش‌ها و راهکارها

آزادی مشروط پروسه ای است که دارای شروع و پایان است. بنابراین، برای اینکه فردی کردن مجازات دارای کارکرد مؤثر و مطلوب باشد، بایستی تابع قواعد و مقررات برنامه ریزی شده و دقیقی باشد. یعنی به واسطه اختیاری که قانون گذار به دادگاه صادر کننده حکم اعطای نموده است، دادگاه می‌تواند محاکوم به زندان را بعد از گذشت مدت معینی از اقامت وی در زندان بصورت مشروط آزاد نماید تا چنانچه در این مدت محاکوم آزاد شده مرتكب خطای نگردد، از آزادی کامل برخوردار گردد. با این حال این اختیار به این معنا نیست که دادگاه بتواند هر زندانی را بعد از گذشت مدتی از زندان آزاد نماید. بلکه پیش زمینه این اقدام وجود شرایطی می‌باشد که در قانون ذکر شده است و محاکومی که دارای این شرایط باشد، می‌تواند انتظار داشته باشد که بعد از

دھیم.

بند یکم: شرایط ماهوی

براساس احکام قانون اجرآت جزایی استفاده از تأسیس حقوقی آزادی مشروط
تابع شرایطی نظیر کسب قطعیت حکم، سپری نمودن مدتی از مجازات حبس، تذکر

گذشت مدتی از اقامت در زندان ممکن است دادگاه به صورت مشروط وی را از تحمل باقی مدت محکومیت معاف نماید. اینکه قانون اجرآت جزایی دروضع این شرایط عادلانه و دقیق عمل کرده است یا خیر خود سوال دیگری است که باید درطی این گفتار به آن پاسخ ارائه شود. بنابراین، مطالب این گفتار را در دو جزء طوریکه در جزء یکم، شرایط آزادی مشروط و در جزء دوم چالشها و راهکارهای سیاست جنایی افغانستان را بشرح ذیل مورد بحث و مذاقه قرار می‌دهیم.

جزء یکم: شرایط اعطاء آزادی مشروط

همانگونه که اشاره شد، پیش شرط اعطای آزادی مشروط درمورد محکوم زندانی وجود شرایطی می‌باشد که قانون گذار در قانون اجرآت جزایی ۱۳۹۲ به صراحت تعریف و تبیین نموده اند. اما درپاسخ به این سوال که کدام اشخاص و تحت چه شرایطی حق استفاده از امتیاز رهایی مشروط را دارا می‌باشد، باید گفت که قانون مذبور حق استفاده از تأسیس حقوقی آزادی مشروط را عام گذاشته و مطابق آن همه محکومین بدون درنظرداشت نوعیت جرم مرتکبه و اندازه مجازات محکوم بها می‌تواند از این امتیاز مستفید شوند. ولی با این وجود قانونگذار برخی شرایطی را وضع نموده اند که بر اساس آن صرف محکومین به حبسی که دارای شرایط پیش بینی شده درقانون را دارا باشد می‌توانند از قاعده مذکور بهره مند گردد. بنابراین، جهت تفهیم هرچه بهتر و بیشتر این بحث، این جزء خویش را طی دو بند طوریکه دربند یکم شرایط ماهوی و دربند دوم شرایط شکلی آزادی مشروط را طوری ذیل مورد بحث و بررسی قرار می-

شرایط بعد از رهایی در حکم دادگاه، رعایت اصل فردی کردن یا تغییر مثبت در رفتار محکوم، اعمال مجازات تکمیلی و پرداخت التزامات مالی، می‌باشد. لذا برای بررسی دقیق شرایط ماهوی مربوط به آزادی مشروط، بایستی شرایط مربوط به محکومیت کیفری، شرایط و تکالیف شخص محکوم و درنهایت مدت آزادی مشروط را بصورت جداگانه مورد بحث و بررسی قراردهیم.

الف) شرایط مربوط به محکومیت کیفری

علت

بررسی تأسیس حقوق آزادی

۲۱

طبق صدر بند ۱ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی، یکی از شرایط اعطاء آزادی مشروط، محدودیت قلمرو اعمال آزادی مشروط به مجازات حبس است.^۱ بنابراین، محکوم می‌تواند از امتیازات آزادی مشروط بهره مند گردد که به علت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شده باشد. پس قلمرو آزادی مشروط در حقوق افغانستان محدود به مجازاتهای سالب آزادی می‌باشد. براساس ماده ۳۳۹ این قانون اگر فردی برای بار اول محکوم به مجازات حبس گردد و بعد از سپری نمودن مدت قانونی آن از حکم رهایی مشروط استفاده کند اما حکم رهایی مشروط بنابر دلائلی لغو گردد، فرد مذکور می‌تواند برای بار دوم نیز از امتیازات آزادی مشروط سود ببرد. به نظر می‌رسد قانون گذار دریبان این حکم بدون توجه به نوع جرم ارتکابی مجرم، تنها مجازات حبس را پایه اعطای آزادی مشروط قرار داده و نداشتن سابقه محکومیت کیفری در این ماده شرط نیست. یعنی در صورتی که محکوم علیه اگر دارای سابقه محکومیت کیفری هم باشد، می‌تواند از مزایایی این تأسیس حقوقی استفاده نماید. حال آنکه سابقه کیفری اعم است از محکومیت مؤثر یا غیر مؤثر، محکومیت برای جرایم عمدى یا غیر عمدى و محکومیت تعزیری یا غیر تعزیری.

۱. هرگاه شخصی که به حکم قطعی محکمه به حبس محکوم گردیده است....(بند ۱ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی).

ب) شرایط و تکالیف مربوط به شخص محکوم

آزادی مشروط یکی از ابزار فردی کردن مجازات است و اعطای آن تابع قواعد و مقررات خاصی می‌باشد. زندانی که می‌خواهد از این نهاد ارفاکی استفاده کند باید شرایط و تکالیفی را چه قبل و چه بعد از اعطای آزادی مشروط رعایت نماید که رعایت هر کدام از این تکالیف بر فلسفه خاصی استوار شده است.

شرایط و تکالیف محکوم قبل از اعطای آزادی مشروط شامل، حسن اخلاق در مدت اجرای مجازات، تعیین تکلیف ضرر و زیان ناشی از جرم و مجازات مالی، پیش‌بینی اصلاح نفس او در آینده یا پیش‌بینی عدم تکرار جرم در آینده، انجام تکالیف و الزامات مذکور در حکم که شامل: «سکونت در محل معین، دادن حاضری در اوقات

همچنان در خصوص شرط مدت باید اضافه کرد که اعطای آزادی مشروط تنها

پس از آنکه مجرم قسمتی از مدت محکومیت خود را در زندان بسر آورد ممکن می‌گردد. دلیل این شرط این است که قانون گذار بخاطر اصلاح نسبی فرد محکوم مدتی را برای توقف در زندان ضروری دانسته‌اند. قسمت دوم بند ۱ ماده ۳۳۵ قانون فوق الذکر این مدت را «گذارندن سه ربع از مجازات حبس» لحاظ کرده مگر اینکه حبس دوام باشد. چراکه در حبس دوام این مدت ۳ سال معین شده است. در هر حال حکم محکومیت جزایی درحال اجرا باشد، محکوم علیه قسمت از مجازات حبس را پشت سر گذاشته باشد.

همینطور در احتساب مدت جرایمی که با تخفیف بر می‌خورد، ماده ۳۳۶ قانون فوق تصریح می‌دارد: «محکومی که از فرمان تخفیف مجازات مستفید می‌گردد، میعاد بعد از وضع مدت تخفیف، مجموع مدت محکوم بهای وی محسوب می‌گردد». یعنی در صورتی که محکوم علیه از تخفیف قانونی و یا به موجب اختیار دادگاه از آن برخوردار شده باشد، مبنای احتساب میزان حبس تخفیف یافته‌ای است که برای او تعیین شده است.

معین به دفتر پولیس، استفاده از دستبند مراقبتی و تضمین حسن سلوک^۱ و مستعد بودن از لحاظ اجتماعی و شخصی، می‌شود. اما راجع به شرایط و تکاليف محکوم بعد از اعطای آزادی مشروط باید گفت که برای تمام محکومین الزامات و تکاليف مشترک تعریف شده است. یعنی نهاد پولیس بطبق بند ۴ ماده ۳۳۵ قانون فوق مکلف است روش و سلوک رها شده مشروط را مراقبت نموده و هر لحظه به سارنوالی مربوط گزارش دهد. طوریکه درسیاست جنایی افغانستان صرف از تدبیر نظارتی و کنترل بحث شده است که درمکان معین سکونت داده شود، به دفتر پولیس حاضری بدهد، دستبند مراقبتی خود را تخریب نکند.

درنهایت باید اضافه کرد، درصورتی که محکوم علیه تمامی شرایط و تکاليف را رعایت کند، دادگاه موظف به اعطای آزادی مشروط است یا در هر حال اختیار با مرجع قضایی است؟ درپاسخ این سوال می‌توان گفت که درحقوق افغانستان باتوجه به قید «جواز دارد» مذکور دربند ۱ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی، دادگاه در پذیرش و اعطای آزادی مشروط مکلف اند.

ج) مدت آزادی مشروط

مدت آزادی مشروط دورانی است که شخص آزاد شده مشروط، مکلف به رعایت دستورات قانونی تا تکمیل مدت باقی مانده حبس می‌باشد. یا مدت آزادی مشروط شامل بقیه مدت مجازات می‌باشد. بنابراین، بطبق ماده ۳۴۲ قانون فوق، فرد رهاشده مشروط تا تکمیل مدت باقی مانده حبس ملزم به رعایت شرایط و تکاليف مذکور درقانون می‌باشد. یعنی درصورتی که فرد رها شده مشروط تا تکمیل مدت باقی مانده حبس تخلف نکند، حکم قطعیت یافته و شخص پس از آن همانند فرد عادی به زندگی خویش ادامه می‌دهد.

۱. بند ۳ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی.

بند دوم: شرایط شکلی اعطای آزادی مشروط

در صورتی که محکوم عليه کلیه شرایط ماهوی لازم برای برخورداری از آزادی مشروط را داراست، چگونه و به چه شیوه‌ای باید تقاضای خود مبنی بر استفاده از این تدبیر را مطرح سازد و چه مقام یا مقاماتی می‌توانند درخواست او را مورد بررسی قرارداده و درنهایت او را شایسته استفاده از این امتیاز و یا بر عکس غیرشایسته در بهره مندی از این تدبیر، بدانند؟

در پاسخ باید گفت که روال اعطای آزادی مشروط در حقوق افغانستان بدین صورت است که نخست، شخص زندانی براساس ماده ۳۳۴ قانون اجرآت جزایی، تقاضای خود را به آمر محبس می‌دهد و آمر محبس آنرا جهت تأیید به رئیس عمومی محابس و توقيف خانه‌ها پیشنهاد نموده، پس از تأیید رئیس عمومی محابس و توقيف خانه‌ها آنرا برای تأیید به سارنوالی مربوطه ارسال نموده و درنهایت پس از تأیید این مرجع، به محکمه که محکوم عليه در حوزه قضایی آن محبوس است فرستاده شده و دادگاه با توجه به محتویات پرونده چنانچه شرایط ماهوی آزادی مشروط تکمیل باشد، ملزم به اقدام تصمیم مقتضی است.^۱ طوری که دادگاه صالح با توجه به صلاحیت و اختیار قانونی شان، روش و شرایطی را که باید محکوم عليه بعد از رهایی رعایت کند در حکم رهایی مشروط ذکر نماید.^۲ اما در صورتی که دادگاه به دلیل فقدان شرط یا شرایطی مبادرت به رد پیشنهاد نماید، زندانی نمی‌تواند مجددًا درخواست آزادی مشروط نماید.

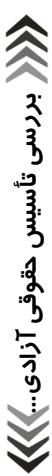
چراکه در بند ۱ ماده ۳۳۵ قانون مذبور قید کرده است که «سلوک وی حین اقامت در محبس» اطمینان اصلاح نفس او را بدهد، رهایی مشروط جواز دارد. در حالی که بهتر بود حائز دانستن کلیه شرایط در زمان صدور حکم قید می‌شد. زیرا در چنین وضعی

۱. بند ۲ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی.

۲. بند ۴ همان.

امکان سوء استفاده آمران محابس بیش از همه چیز این پروسه را تهدید می کند. بر عکس در صورتی که زمان صدور حکم قید می شد، زمینه چنین تخلفات کاهش می یافتد. مهم تر از همه اینکه اگر در جین درخواست سه ربع مجموع مجازات وی سپری شده باشد وی درخواست آزادی مشروط کند، ممکن است مدت بیشتر از سه ربع را در زندان بصورت واهم و غیر ضروري سپری نمایند. چراکه فرایند و تشریفات درخواست آزادی مشروط با توجه به حاکم بودن بورکراسی در ادارات عدلی و قضایی کشور، مدت زمان طولانی را می طلبد تا پاسخ آن به محکوم برسد.

علق



۲۵

جزء دوم: بررسی چالش‌ها و راهکارهای حقوق افغانستان در تبیین آزادی مشروط
هر چند حقوق افغانستان با تعریف این تأسیس حقوقی دارای مزیت‌های است که قبلًا تذکار یافت. اما این بدین معنی نیست که سیاست جنایی افغانستان در امر اعطای آزادی مشروط کاملاً بدون عیب و نقص است. به نظر می‌رسد که برخی نواقص و چالش‌هایی نیز فرا روی نظام حقوقی افغانستان تا هنوز موجود است که باید دست اندکاران تقنین و نهادهای عدلی و قضایی کشور در امر اعطای آزادی مشروط آنها را لحاظ نمایند. بنابراین، اساسی ترین چالش‌ها و راهکارهای نظام حقوقی افغانستان را در خصوص تأسیس حقوقی آزادی مشروط طور ذیل مورد بحث و بررسی قرار میدهیم. طوریکه در بندهایم، به چالش‌های نظری و دربندهای دوم، به راهکارهای عملی نظام حقوقی افغانستان می‌پردازیم.

بند یکم: چالش‌های نظری

منظور از چالش همان نواقص و خلاهای قانونی است که تاکنون در زمینه اعطای آزادی مشروط در قواعد و مقررات افغانستان به چشم می‌خورد. به نظر نگارنده اساسی ترین چالش‌های نظام حقوقی افغانستان عبارتند از:

الف) نبود آیین نامه اجرایی آزادی مشروط

یکی از نواقص حقوق افغانستان نبود آیین نامه اجرایی آزادی مشروط است. یعنی درنباود آیین نامه اجرایی، مسئولین مربوط، طبق نظر دلخواه خویش اقدام به پیشنهاد، تصمیم و تأیید آزادی مشروط نموده و بروفق خواستهای خویش از عملکردها و حسن سلوک فرد محکوم رها شده نظارت می‌نمایند. این امر باعث می‌شود که دربرخی مواقع مسئولین ذیربیط از صلاحیت و وظایف خویش سوء استفاده کرده و درنتیجه اجرای دقیق و به موقع آزادی مشروط صدمه دیده و پیامدهای منفی را به فرد محکوم یا دولت و جامعه به بار بیاورد.

ب) شرط نکردن سابقه محکومیت کیفری برای اعطای آزادی مشروط

هرچند لحاظ نکردن این قید برای استفاده از آزادی مشروط ارزنده است. یعنی اگر محکومیت‌های قبلی غیر از حبس باشد با منطبق آزادی مشروط در مخالفت نیست. چراکه هدف مجازات که اصلاح و بازپروری مجرم بوده است در سائر مجازات قبلی بر آورده نشده است اما اگر بار دیگر همان فرد مرتکب جرمی شود و مجازات حبس برای او در نظر گرفته شود، باتوجه به اینکه این بار امکانات درمانی فراهم شده، منطقی است که بتواند پس از طی مدتی و در اصلاح و تربیت از آزادی مشروط استفاده کند. اما مشکل در رویکرد دوم است. یعنی اگر فردی برای بار اول مرتکب جرمی که مجازات آن حبس بوده و از اعطای آزادی مشروط نیز بهرمند شده است، چرا مجدداً مرتکب جرم شده و باز هم چنین فردی می‌تواند از اعطای آزادی مشروط بهرمند گردد. حال آنکه فلسفه اعطای آزادی مشروط این است که فرد محکوم زمانی می‌تواند از تأسیس حقوقی ازادی مشروط استفاده کند که اصلاح و درمان شده باشد و جامعه آنرا مجدداً پذیرفته باشد. بنابراین، مسئولین ذیربیط برجه اساسی برای وی حکم اعطای آزادی مشروط را برای بار اول صادر کرده است. حال آنکه فرد مزبور با استفاده از آزادی مشروط باز هم در مرتبه اول اصلاح و درمان نشده است. بعبارت بهتر، این

ضعف مسئولین دستگاه قضایی و مدیریت زندان را نشان می‌دهد که چرا برای بار اول حکم آزادی مشروط را صادر کرده است درحالیکه فرد مزبور با توجه به امکانات درمانی و اصلاحی هنوز اصلاح و تربیت نشده و چطور می‌توان مجددًا فرد را برای بار دوم از مزایایی آزادی مشروط بهره مند ساخت؟ از اینرو به نظر می‌رسد که حسن سلوک فرد محکوم در مرتبه اول دروغین بوده یا کارشناسان و مسئولین اشتباه دستور آزادی مشروط را صادر کرده یا اینکه مسئولین مربوط با استفاده از رشوت و غیره زمینه صدور حکم آزادی مشروط را فراهم کرده است. لذا اینکه آزادی مشروط درقانون جدید شامل افرادی می‌شود که قبل از این جرم هم محکوم به حبس شده اند غیرمنطقی می‌باشد. زیرا همانگونه که بیان شد باعث می‌شود مجرمین خطرناک و کسانی که دارای سوء سابقه کیفری می‌باشند نیز از زندان آزاد شوند. درحالی که زندان برای این افراد ساخته شده است. درنتیجه می‌توان گفت که چنین قانونگذاری ازیکطرف، زمینه فساد را فراهم می‌کند. از طرف دیگر، بزهکاران حرفه‌ای می‌تواند از این خلاهای قانونی برای چندین بار به نفع خویش استفاده نماید. به نظر می‌رسد بهتر بود که قید می‌کرد هر شخصی که برای اولین بار به علت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شده باشد، می‌تواند از مزایایی آزادی مشروط استفاده نماید.

ج) عدم پیش بینی سیاست جنایی افتراقی برای والدین اطفال

برخی کشورها نظیر ایتالیا، یک نظام مناسب آزادی مشروط را برای والدین طفل ایجاد کرده است. یعنی صرف داشتن طفلی که مسئولیت او بر عهده محکوم است، این اجازه را به قاضی اجرای مجازاتها می‌دهد که ولو اینکه محکوم یک روز را هم در زندان سپری نکرده باشد، او را مشمول آزادی مشروط قرار دهد.^۱ درواقع قانونگذار

۱. تدین، عباس، پیشین، ص ۶۹.

ایتالیا بین اجرای یک مجازات بر محاکوم که نتیجه اصلاح و درمان آن درشك است، جلوگیری و پیشگیری از خطر نتایج آن که یقینی (مصون و در امان ماندن طفل) است، بر زنده ماندن طفل حتمی و یقینی است تأکید کرده و اعطای آزادی مشروط را حتمی و قطعی دانسته اند. متأسفانه چنین پیش بینی های بصورت مشخص در سیاست جنایی افغانستان راجع به آزادی مشروط جای خالی دارد و قابل بحث و تقدیم است.

د) درنظر نگرفتن سائر تدابیر برای فرد رها شده مشروط

در حقوق افغانستان از تدابیر معاضدتی و مددکاری اجتماعی خبری نیست. منظور از تدابیر معاضدتی توجه به فراهم کردن و کمک به تلاش های محکوم در بازپروری اجتماعی، خانوادگی و حرفة ای است. همینطور هدف از تدابیر مددکاری اجتماعی بهره مندی فرد رها شده مشروط از مشاوره و راهنمایی های ارزنده ای مددکار و کارشناس بخاطر باز اجتماعی شدن وی در جامعه است. بنابراین لازم است که قانونگذاران کشور درکنار نظارت بر تدابیر مذکور توجه لازم را مبذول دارد.

بند دوم: راهکارهای عملی

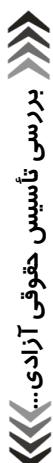
جهت رفع و تکمیل خلاهای قانونی و توسعه و گسترش تأسیس حقوقی آزادی مشروط با توجه به فوایدی که دارد، طور ذیل راهکارهای عملی و کاربردی پیشنهاد می - گردد:

الف) تعیین نهاد ناظر بر آزادی مشروط قبل از اعطای آن

یکی از اساسی ترین انتقاداتی که بر حقوق افغانستان وارد است عدم تعریف نهاد ناظر بر آزادی مشروط در قوانین و مقررات این کشور است. هرچند بند ۴ ماده ۳۳۵ قانون اجرآت جزایی، پس از اعطای آزادی مشروط پولیس را بعنوان نهاد ناظر تعریف کرده است. اما منظور نگارنده در اینجا نهاد ناظری است که قبل از اعطای آزادی مشروط باید مسئولیت داشته باشد که افزون بر نظارت بر حسن اجرای قوانین و

مقررات مربوط به زندان‌ها، مکلف به اعمال نظارت بر امور محکومین از حیث اعطای آزادی مشروط، پیشبرد اهداف بازپرورانه و اتخاذ تصمیم مناسب به منظور فردی سازی هرچه بیشتر کیفرها، ملاحظه پرونده شخصیت محکوم، اتخاذ تصمیم دقیق درمورد شیوه اعمال کیفر، و اعطای مرخصی و آزادی مشروط باشد. یعنی نهاد مذکور موظف باشد که دوسيه شخصیت محکومین را همراه با تهیه و پیشنهاد اسامی محکومین واجد شرایط آزادی مشروط را به مقامات قانونی ارائه نموده و زمینه تأمین عدالت کیفری را فراهم نمایند.

علل



ب) آزادی مشروط جایگزین مناسبی برای زندان نیست

همانطوریکه قبل نیز مطالعه شد، حقوق افغانستان آزادی مشروط را بعنوان یکی از جایگزین های سنتی حبس تعریف و تبیین کرده است. حال آنکه آزادی مشروط جایگزین مناسبی برای حبس نمی‌تواند باشد. چراکه هدف ما از اعمال جایگزین های حبس این است که از ورود شخص به زندان جلوگیری شود. درحالیکه در آزادی مشروط محکوم می‌باشد براساس قانون سه چهارم مجازات خویش را درحبس تحمل نماید. به نظر می‌رسد دراین مدت اثرات منفی زندان تا حدودی تأثیرات منفی خودرا بر روی فرد بگذارد و درنتیجه جلو تکرار جرم وی در آینده نا ممکن خواهد شد.

ج) تأسیس سازمان مراقبت پس از خروج از زندان

یکی از خلاهای اساسی حقوق افغانستان عدم موجودیت نهاد مراقبت پس از خروج از زندان است. یعنی همینکه فرد محکوم، کیفرهای خویش را تماماً تکمیل نماید و از زندان رها شود یا اینکه براساس حکم اعطای آزادی مشروط باتوجه به شرایط قانونی موقتاً رها شده باشد، کدام نهاد نظارتی تعریف نشده و همکاری‌های نیز ازسوی نهادهای دولتی بخصوص ارگانهای عدلی و قضایی در زمینه کارآموزی، اشتغال، ادامه تحصیل، ارتقای سطح دانش، تربیت و اعتقادات دینی و مذهبی، تأمین مسکن و غیره

صورت نمی‌گیرد. در حالیکه نهادهای عدلی و قضایی بصورت ویژه ملزم اند در راستای اصلاح و تربیت زندانیان با هدف پیشگیری از وقوع دوباره جرم از طریق حمایت مادی و معنوی از زندانیان آزاد شده واجد شرایط اقدام عملی روی دست گیرند و بایستی زمینه مساعد جهت بازگشت آنان به یک زندگی سالم اجتماعی را فراهم سازند تا بتوانیم از ارتکاب مجدد جرم توسط آنها جلوگیری و زمینه بازاجتماعی شدن آنها را فراهم سازیم. بنابراین، جهت اعمال این مهم لازم است که نخست آیین نامه‌ای تحت نهاد مراقبت و نظارت پس از خروج از زندان تهیه و ترتیب و برای این نهاد مسئولین و واحدهای لازمه‌ای تعریف و تبیین گردد.

د) انعطاف در ضمانت اجرای شرایط و احکام تعیین شده توسط دادگاه

براساس قسمت آخر ماده ۳۳۸ قانون اجراءات جزایی «...به رها شونده اخطار داده می‌شود که اگر از شرایط و مکلفیت‌های مذکور تخلف ورزد یا مرتكب عملی گردد که دلالت به سوء سلوک وی نماید، حکم رهایی مشروط لغو می‌گردد». یعنی براساس این حکم، ضمانت اجرای شرایط و دستورهای تعیین شده توسط دادگاه در دوره آزادی مشروط این است که در صورت تخلف از شرایط مزبور و انجام فعلی که دلالت به سوء سلوک وی نماید، آزادی مشروط لغو می‌گردد و بقیه مجازات وی اجرا می‌شود. عبارت دیگر، اگر فرد رها شده مشروط مرتكب عملی گردد که دلالت به سوء سلوک وی نماید، حکم آزادی مشروط لغو می‌شود و رها شده مشروط مکلف اند بقیه مجازات را در زندان تحمل کند. حال آنکه از یکطرف، عبارت «سوء سلوک» تعریف نشده است که منظور آن جرم بوده یا ولو یک رفتار عادی بوده که در مذاق مسئول ناظر خوش نیامده است. در صورت که رفتار عادی باشد به نظر می‌رسد خلاف منطق و روح عدالت کیفری است که وی را دوباره به زندان معرفی کند. اگر جرم هم باشد و غیر عمدى باشد باز هم لازم نیست وی را راهی زندان کرد. چراکه نخست، اگر تخلف وی غیرعمدى بوده باشد معمولاً در جرایم غیرعمدى سوء قصد و حالات مجرمانه خطربناک

نبوده است. دوم، حداقل لغو آزادی مشروط را منوط به محکومیت قطعی جدید موكول می کرد. چراکه ممکن است این شخص پس از تعقیب تخلف و جرمش برایت حاصل کند. سوم، برای نقض دستور دادگاه لازم بود ضمانت اجراءاتی حفیفتری نظیر اخطار رسمی یا افزایش مدت تغیین شده آزادی مشروط و درنهایت برای تکرار این تخلف لغو یا تعليق حکم آزادی مشروط درنظر گرفته شود. ازطرف دیگر، عبارت مرتكب عملی دلالت بر انجام فعل دارد حال آنکه تخلف و رفتارهای سوء شامل فعل و ترك فعل می شود.

نتیجه گیری

هرچند مجازات زندان به معنی امروزی آن از قدمتی طولانی درحقوق کیفری برخوردار نمی باشد، درواقع مجازات حبس به معنی امروزی از حدود دو ساله پیش وارد حقوق جزای مدرن شده است. لکن باتوجه به معایی که این مجازات درپی داشت خیلی زود مورد انتقاد صاحب نظران حقوق جزا قرار گرفت. ازجمله معایی که می توان درمورد مجازات حبس بیان نمود، تعارض با اصل شخصی بودن، نابود شدن حس مسئولیت در زندانیان، ایجاد حس حقارت در زندانیان و بر انگیخته شدن حس دشمنی با جامعه در آنها بعد از رهایی و افزایش خطرناکی در مجرمین آزادشده، است. لذا باتوجه به معایی که مجازات حبس درپی دارد، اکثر اندیشمندان جایگزین های را تعریف کرده است که ازجمله جایگزین های ستی آن آزادی مشروط است.

درواقع آزادی مشروط از قرن ۱۹ میلادی با روی کار آمدن مکتب تحقیقی وارد حقوق جزا گردیده و بعنوان یک امتیاز درجهت فرصت دوباره به محکومان به حبس قرار گرفت. سیستم های حقوقی کشورهای مختلف در عصر حاضر غالباً سیاست حبس زدایی را درپیش گرفته اند و بر آن اصرار می ورزند طوریکه سیاست جنایی افغانستان نیز در دهه اخیر بر همین امر استوار بوده است. یکی از مواردی که به دادگاهها و قضات و محاکم جزایی این اختیار را می دهد که با اعمال شرایطی حبس زدایی را

متوقف نمایند، اعطای آزادی مشروط است. آزادی مشروط وسیله‌ای است تا محاکومان به حبس برای به دست آوردن آن باید مسیر درایت را تجربه نمایند و نگرش خود را تغییر دهند تا با احراز این امر توسط مسئولان مربوطه، از آن بهره مند گردند.

آزادی مشروط کاربرد مطلوبی در حفظ بنیان خانواده، انطباق با هنجارهای جامعه، صرفه جویی در بودجه عمومی کشور، ابزار مقابله برای تکرار جرم، تأثیر مثبت بر عملکرد فرد در زندان، کاهش هزینه‌های دولت، فراهم سازی بازگشت به جامعه و غیره، دارد. عبارت دیگر، آزادی مشروط یکی از تدبیری است که جهت تعدیل آثار سوء مجازات‌های سالب آزادی اندیشه شده است و در تقلیل جمعیت کیفری زندانها نیز نقش به سزاگی دارد. همچنان ابزاری جهت مبارزه با تکرار جرم است و می‌تواند ضامن حفظ و تأمین نظم در محیط زندان باشد و بالاخره به بازپروری محاکوم و آماده سازی وی برای مواجهه با یک زندگی اجتماعی شرافتمدانه کمک می‌کند. بنابراین، برای آنکه اهداف و فواید مذبور در سطحی وسیعتر و به نحوی بهتر تحصیل شوند، لازم است اعمال این نهاد با حمایت و دقت بیشتر و بگونه‌ای صحیح‌تر صورت گیرد. این امر خود مستلزم پیش‌بینی وضع قوانین و مقرراتی دقیق و کامل در این زمینه است. یعنی با وضع مقررات مناسب، دقت در اعطاء و اجرای صحیح آن می‌تواند به نتایج مثبتی دست یابد. بدیهی است که عدم رعایت مطالب فوق نه تنها آزادی مشروط را از دستیابی به اهداف خود باز می‌دارد. بلکه جامعه را نیز با خطر جدی مواجه می‌سازد.

حقوق افغانستان آزادی مشروط را در سال ۱۳۴۴ وارد سیاست جنایی خود کرد و

امروزه اعطای آزادی مشروط با شرایط و تکالیفی همراه است. طورمثال، شرایط اعطای آزادی مشروط شامل کسب قطعیت حکم، سپری نمودن مدتی از مجازات حبس، موجودیت حسن سلوک در شخص محکوم به حبس، ذکر شرایط بعنوان ضمانت اجرا در حکم محکمه و پرداخت التزامات مالی به صراحة قید شده است. همچنان، شرایط لغو آزادی مشروط منوط ارتکاب جرایم ثانویه اعم از عمدی و غیر عمدی، عدم تبعیت

از دستورات دادگاه و ارتکاب عملی که دلالت به سوء سلوک نماید، تعریف و تبیین شده است.

هرچند حقوق افغانستان در تبیین و تعریف این تأسیس حقوقی از خوبیت‌ها و مزایایی برخوردار است. اما متأسفانه همانطوری که در خلال مباحث قبلی عنوان شد، مقررات قانونی کشور در بخش موارد دچار نواقص و خلاهای است که اقدام درجهت رفع آنها مسلماً به اجرای بهتر و مفیدتر این نهاد کمک خواهد کرد. طور مثال نداشتن آیین نامه اجرایی آزادی مشروط، شرط نکردن سابقه محکومیت کیفری برای اعطای آزادی مشروط، عدم تعریف سیاست جنایی افتراقی برای والدین اطفال از جمله اساسی ترین نواقصی است که سیاست جنایی افغانستان با آن دست و پنجه نرم می‌کند. در نهایت نگارنده امیدوار است که دست اندرکاران تقنین یا قوه مقننه کشور با توجه به نواقص و خلاهای قانونی بتواند با استفاده از پیشنهادات و راهکارهای عملی این مقاله نهاد یا تأسیس حقوقی آزادی مشروط را هرچه بیشتر با رور سازند و زمینه کاهش هزینه دولت، تکرار جرم و باز جامعه پذیری محکومین به حبس و اصلاح و درمان آنها را فراهم سازند.

فهرست منابع

الف: فارسی

- ۱- کود جدا مصوب سال ۱۳۹۵.
- ۲- قانون اجرآت جزایی مصوب سال ۱۳۹۲.
- ۳- قانون اجرآت جزایی مصوب سال ۱۳۴۴.
- ۴- قانون اجرآت جزایی مؤقت برای محاکم مصوب سال ۱۳۸۲.
- ۵- قانون مجازات اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۹۲.
- ۶- نوربهه، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات داد آفرین، سال ۱۳۸۹، چاپ ۲۸.
- ۷- علی آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، جلد دوم، تهران، انتشارات فردوسی، سال ۱۳۶۵، چاپ نخست.
- ۸- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، تهران، سال ۱۳۹۳، چاپ دوم.

ب: خارجی

- ۹- آشوری، محمد، جایگزین‌های زندان و مجازات‌های بینابین، تهران، انتشارات گرایش، سال ۱۳۸۲، چاپ اول.
- ۱۰- آخوندی، محمود، این دادرسی کیفری، جلد سوم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال ۱۳۷۴، چاپ نخست.
- ۱۱- نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات گنج دانش، سال ۱۳۸۸، چاپ بیست و هفتم.
- ۱۲- تدين، عباس، مطالعه تطبیقی آزادی مشروط در حقوق کیفری ایران و فرانسه، پایان نامه کارشناسی ارشد، سال ۱۳۸۲، دانشگاه امام صادق.
- ۱۳- ربیعی، احمد، بررسی تطبیقی آزادی مشروط در نظام کیفری ایران و عراق، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۳۹۶.

بررسی تطبیقی کار کودک در قانون کار افغانستان، ایران، انگلستان و اسناد سازمان بینالمللی کار

دکتر محمد مصطفی محقق^۱

چکیده

کودک در حقوق کار افغانستان و ایران تعریف نشده است، اما با توجه به موادی که در مورد تعریف نوجوان و سن شروع به کار می‌باشد، به ترتیب به افراد پایین‌تر از چهارده و پانزده سال گفته می‌شود. در حقوق کار انگلستان منظور از کودک افراد زیر سن پانزده سال است در حالی که در اسناد بینالمللی این سن افزایش یافته و به هجده سال رسیده است. از آنجا که قرارداد کار کودک و نوجوان نوعی از قرارداد می‌باشد،

^۱- وکیل مدافع و کادر علمی دانشگاه گوهرشاد.

مقدمه

واژگان کلیدی: قرارداد کارکودک و نوجوان، حقوق افغانستان، حقوق ایران، حقوق انگلستان، اسناد بین‌المللی

اصولی از کلیات قراردادها مانند قصد، رضایت و اهلیت طرفین، معلوم و مشروع بودن مورد معامله در مورد آن حاکم می‌باشد. علاوه بر شرایط عمومی قرارداد کار که در مورد کودکان و نوجوانان قابل اعمال است در خصوص قرارداد کار این قشر از جامعه موازینی در مورد سن شروع به کار، کار در شب، کارهای زیان‌آور و معاینه قبل از استخدام نیز در نظر گرفته شده است که بیشتر جنبه حمایت از کودکان و نوجوانان را دارد و رعایت نکردن این مقررات ضمانت اجرای کیفری و مدنی دارد.

کودکان و نوجوانان در تمام ادوار تاریخی مشغول به کار بوده‌اند، اما در جریان انقلاب صنعتی این امر به اوچ خود رسید و آن‌ها مجبور بودند در شرایط سخت و دشوار و ساعت‌های طویل مشغول به کار شوند. امروزه هرچند که معضل کار و کودکان و نوجوانان در کشورهای صنعتی مدیریت شده است. اما در بسیاری از کشورهای در حال توسعه همچنان این قشر در مقابل مزدهای ناچیز مشغول به کار می‌باشند. در مورد عوامل موثر در زمینه کارکودکان و نوجوانان می‌توان به عوامل خانوادگی، فرهنگی، اقتصادی و فنی اشاره کرد. دفتر بین‌المللی کار در گزارشی که در سال ۱۹۸۸ تهیه کرده بود آمار دردناکی ارائه کرد که از حدود ۱۰۰ کشور به دست آمده است در سال ۱۹۹۵، ۷۳ میلیون کودک بین ۱۰ و ۱۴ سال در این کشورها مجبور به کار بوده‌اند. افزایش کارکودکان و نوجوانان و آسیب‌های جسمی و روحی که آن‌ها متتحمل می‌شوند سازمان‌های بین‌المللی و قانونگذران ملی را وادار کرده است که علاوه بر شرایط عمومی قراردادکار، حمایت‌های ویژه‌ای از کودکان و نوجوانان نیز نمایند. البته نباید همه کارهایی را که کودکان و نوجوان انجام می‌دهند، با هدف ریشه‌کن کردن این

معضل، در دسته کار کودک و نوجوان قرار دهیم. مشارکت کودکان و نوجوانان در فعالیتهایی که سلامت و پیشرفت آنها را در پی دارد و لطمه‌ای به روند تحصیلی آنها وارد نمی‌کند، تأثیر مثبتی در رشد آنها دارد و دراین دسته قرار نمی‌گیرد به عبارت دیگر، کارکودک و نوجوانان اگرچه در معنای اعم به هر نوع فعالیت کاری که توسط کودک نوجوان انجام می‌شود اطلاق می‌گردد؛ اما در معنای اخص خود، به فعالیتهایی اطلاق می‌شود که از لحاظ روانی، جسمی، اخلاقی یا اجتماعی برای وی مضر و خطرناک باشد.^۱ در این تحقیق به بررسی قرارداد کار کودک و نوجوان در حقوق افغانستان، ایران، انگلستان و سازمان‌های بین‌المللی می‌پردازیم. لذا در ابتدا لازم است مفهوم کودک و نوجوان را بررسی کرده و سپس به تاریخچه قانونگذاری در مورد قرارداد کار آنها، شرایط عمومی، اختصاصی و ضمانت اجرای عدم رعایت این شرایط پردازیم.

گفتار اول: مفهوم کودک و نوجوان

در قانون کار افغانستان تعریفی از کودک نشده است و درماه ۱۲۷ به تعریف نوجوان می‌پردازد که به افراد بین چهارده تا پانزده سال گفته می‌شود و اشتغال افراد زیر چهارده سال را ممنوع می‌کند؛ بنابراین با توجه به این ماده، منظور از کودک در قانون افغانستان افراد زیر چهارده سال است. در قانون کار ایران در مبحث پنجم از فصل سوم به بیان کار نوجوانان پرداخته شده است در این مبحث ذکری از کودک نمی‌شود، هرچند که کارگر نوجوان تعریف می‌شود. ماده ۸ قانون کار: «کارگری که سنش بین پانزده تا هجده باشد کارگر نوجوان نامیده می‌شود». پس برطبق این ماده نوجوان کسی

۱ - فارسانی، بهنام غفاری، نگاهی به کتواسیون بدترین اشکال کار کودک، فصلنامه حقوق، تهران، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۷، ص ۲۴۳.

است که سنش بین پانزده تا هجده باشد در ماده ۷۹ اشتغال افراد زیر پانزده سال ممنوع اعلام شده است. به نظر می‌رسد که از نظر قانونگذار ایران، کودک کسی است که سن او زیر پانزده سال باشد بنابراین قانون کار ایران بین دو مفهوم کودک و نوجوان قائل به تمیز شده است. در انگلستان - قانون بچه‌ها و نوجوانان (مراقبت و حفاظت) مصوب سال ۱۹۹۸ شماره ۱۵۷ - بین کودک و نوجوان تفکیک قائل شده است و هر کدام را جداگانه تعریف کرده است. برطبق ماده ۳ این قانون، نوجوان به کسی گفته می‌شود که سن او بین شانزده تا هجده باشد و ماده یک، کودک را فرد زیر پانزده سال می‌داند البته اگر فرد به کار مدل گماشته شود در اینجا منظور از کودک فرد زیر شانزده سال می‌باشد. کنوانسیون حقوق کودک سال ۱۹۸۹ کودک را فردی می‌داند که سن او کمتر از هجده سال باشد. ماده ۲ مقاله نامه شماره ۱۸۲ سازمان بین‌المللی کار نیز واژه کودک را همانند کنوانسیون حقوق کودک شامل همه افراد زیر ۱۸ سال می‌داند.^۱

گفتار دوم: تاریخچه قانونگذاری درمورد قرارداد کارکودک و نوجوان

در افغانستان، قانون کار مصوب ۱۴۲۰ قمری و قانون کارکنوی مقرراتی در مورد حمایت از کار کودکان دارند از جمله اینکه حداقل سنی برای شروع به کار مشخص شده است و برخی از کارها برای کودکان و نوجوانان ممنوع شده است. سرآغاز قانون کار در ایران به فرمانی بر می‌گردد که والی ایالت کرمان و سیستان و بلوچستان صادر کرد، وضعیت ناراحت کننده دختران و پسران شاغل در کارگاه‌های بافندگی قالی در کرمان، دولت انگلیس را برآن داشت تا اوضاع را به آقای آلبرت توماس اولین مدیر دفتر سازمان بین‌المللی کار گزارش بدهد و این گزارش باعث شد که سازمان بین‌المللی کار و دولت انگلیس به ایران فشار وارد کنند تا از کودکان کار حمایت شود و والی

۱ - عراقی، عزت الله، حقوق کار، تهران، سمت ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۲۸.

کرمان و سیستان و بلوچستان در تاریخ ۲۵ آذر سال ۱۳۰۲ فرمانی صادر کند که در بندهای این فرمان، پسران کمتر از ۸ سال و دختران کمتر از ۱۰ سال نمی‌توانند در کارگاه‌های قالی بافی مشغول به کار شوند. نخستین قوانین کار در انگلستان به شکل مقرراتی بود که می‌خواست از گروه‌های ضعیف و به ویژه کودکان حمایت کند. در سال ۱۸۳۳ قانون کارخانه‌ها به تصویب رسید که حداقل ساعت کاری برای افراد بین ۹ تا ۱۳ سال را به ۴۸ ساعت در هفته محدود کرد.^۱ قانون معادن سال ۱۸۴۲ به زنان، دختران و پسرهای زیر ۱۰ سال اجاره نمی‌داد که در زیر زمین به کارگماشته شوند. قانون

کارخانه‌های سال ۱۸۴۴ حداقل ساعت کاری کودکان زیر سیزده سال را به شش و نیم ساعت در روز محدود کرد. قانون کارخانه‌های سال ۱۸۴۷ کار زنان و کودکان زیر ۱۸ سال را به ۵۸ ساعت در هفته کاهش داد. قانون کارخانه‌ها و کارگاه‌های آموزشی سال ۱۸۷۸ استخدام افراد زیر ۱۵ سال را ممنوع کرد. در آغاز سده نوزدهم، پارلمان انگلیس دو قانون در مورد کارکودکان تصویب کرد: یکی از آنها در مورد کودکانی بود که به پاک کردن دودکش کارخانه می‌پرداختند که به موجب این قانون، استخدام کودکان به عنوان دوده جمع کن دود کشها ممنوع شد؛ قانون دوم مربوط به کارآموزان پاروسا بود، پاروسا واحدهای اداری بودند که از کودکان بی‌سرپرست و یا فرزندان اشخاص فقیر سرپرستی می‌کردند و از سن ۷ سالگی این کودکان را به صنایع اجاره می‌دادند، قانون بچه‌ها و نوجوانان (مراقبت و حفاظت) مصوب سال ۱۹۹۸ نیز مقرراتی در مورد استخدام کودکان دارد. سازمان ملل در اسناد مختلف به کودکان توجه کرده است از جمله: میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ کشورها را موظف می‌کند که مانع استعمار اقتصادی و اجتماعی کودکان شوند در میثاق حقوق مدنی و

^۱ – Cark Nardinelli, Child Labor and the Factory Acts, The Journal of Economic History, Vol.40, No.4, Dec 1980, p 748.

^۱ تصویب کرد.

گفتار سوم: شرایط عمومی قرارداد کار کودک و نوجوان

با پیشرفت حقوق کار، اکنون قرارداد کار از حالت قراردادی صرف خارج شده است و مشمول قواعد آمره می‌باشد. با این وجود قرارداد کار هنوز ماهیت قراردادی خود را از دست نداده است و اصولی از کلیات قراردادها برآن حاکم است؛ زیرا اولاً در قرارداد کار، کارگر و کار فرما به طور آزادانه یکدیگر را انتخاب می‌کنند و ثانیاً مقررات کار حداقل امتیازی را برای کارگر تعیین می‌کنند ولی به وسیله قرارداد کار می‌توان این امتیازات را افزایش داد.

الف) اهلیت طرفین قرارداد

اهلیت یکی از شرایط صحت عقد است و عبارت است از توانایی شخص برای انجام معامله. طرفین عقد کار عبارتند از کارگر و کار فرما که باید دارای اهلیت باشند.

۱ - عراقی، عزت الله، حقوق کار، تهران، سمت ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۲۷.

بنداول: کارفرما

هنگامی که کارفرما قراردادکار را منعقد می‌کند علاوه بر پرداخت مزد به کارگر تعهدات دیگری نیز بر عهده او قرار می‌گیرد که این موارد نیاز به پرداخت هزینه دارد، بنابراین استخدام کارگر توسط کار فرما از جمله اعمالی است که در آن احتمال سود و زیان می‌رود و کار فرما باید اهلیت داشته باشد؛ بنابراین کار فرما نمی‌تواند مجنون، سفیه و صغیر باشد.^۱ در حقوق افغانستان محجورین عبارتند از صغیر، مجنون، معتوه، سفیه و مبتلا به غفلت که معاملات مجنون، معتوه، صغیر غیر ممیز باطل است و معاملات صغیر ممیز، سفیه و مبتلا به غفلت منوط به اجازه سرپرست قانونی می‌باشد.^۲ در حقوق انگلستان به طورکلی هرکسی می‌تواند قرارداد منعقد کند؛ اما گاهی قانون از یک قشر خاص حمایت می‌کند و آن افراد را از بستن قرارداد محروم می‌کند. به طورکلی در قرارداد با کودکان، این قرارداد بر علیه آنها قابل اجرا نیست، در حالی که کودکان می‌توانند بر علیه طرف مقابل آن را اجرا کنند. اگر کودک بعد از رسیدن به سن ۱۸ سالگی آن را تأیید کند قرارداد قابل اجرا خواهد بود. اگر کودک خواست که قراردادی را منعقد کند، والدین کودک یا سرپرست یا طرف دیگر معامله می‌تواند جهت تایید قرارداد، به محکمه مراجعه کند. اگر توسط محکمه پذیرفته شد قرارداد همان تاثیری را دارد که انگار با طرف بالغ منعقد شده است. اگر اشخاصی که ناتوانی ذهنی دارند قراردادی را منعقد کنند این قرارداد الزام آور است؛ مگر این که شخص ناتوان آن

۱- شهیدی، مهدی، حقوق مدنی^۳: تعهدات، تهران، مجد ۱۳۹۱، ص ۷۵.

۲- رسولی، عبدالحسین، حقوق مدنی (۱) اشخاص و محجورین در حقوق افغانستان، کابل، فرهنگ ۱۳۹۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

را رد کند، برای انکار یا رد قرارداد می‌بایستی ثابت شود که شخص، ناتوان از درک ماهیت قرارداد بوده و طرف دیگر از این ناتوانی آگاه بوده است.^۱

بندوم: اهلیت کارگرکودک و نوجوان

در حقوق افغانستان و ایران معامله مجنون باطل است. بنابراین قرارداد کار نوجوانی که مبتلا به این عارضه باشد، نیز باطل است؛ اما از انجایی که مقررات کار جنبه حمایتی دارد و بیشتر برای حفظ حقوق کارگران می‌باشد؛ بطلان این قرارداد به ضررکودک است. اگر نوجوان سفیه باشد قرارداد کار او غیر نافذ بوده و منوط به اجازه سرپرست قانونی می‌باشد. در مورد صغیر نیز قرارداد کار کودکان زیر ۱۵ و ۱۴ سال باطل نیست ولی برای کارفرما مجازات دارد. برابر ماده ۸۵ قانون امور حسبی ایران: «ولی یا قیم می‌تواند در صورتی که مقتضی بداند به محجور اجازه اشتغال به کار بدهد در این صورت اجازه نام برده شامل لوازم آن کار یا پیشه هم خواهد بود» این سؤال پیش می‌آید که آیا تعارضی بین این ماده و قانون کار به وجود نمی‌آید؟ به این معنا که ولی یا قیم می‌تواند قبل از سن پانزده سالگی به نمایندگی از کودک قرارداد کار امضاء کند و این مخالف قانون کار است که اشتغال کودکان زیر پانزده سال را ممنوع می‌کند؟ در جواب باید گفت که قانون کار در ماده ۷۹ آمره است و همچنین قانون کار ۱۳۶۹ نسبت به قانون مدنی و قانون امور حسبی، قانون خاص موخر بر عام است و آن را

۱ - شیروی عبدالحسین، legal texts(1) contract law: a textbook for law students، تهران، سمت ۱۳۹۱، ص ۹۰ و ۹۱.

تخصیص می‌زند.^۱ در حقوق افغانستان نیز همین مسئله مطرح می‌شود چون پدر تا سن ۱۸ سالگی ولایت به رمال و تا سن بلوغ ولایت برنفس دارد.^۲

ب) قصد و رضا

انجام هر عمل حقوقی معلوم رشته‌ای از فعالیت‌های دماغی و درونی است که هر شخص با مراجعه به وجдан خویش می‌تواند آن را درک کند، کار ارادی هر انسانی از تصور و ادراک آغاز می‌شود؛ پس از آن به سنجش میزان نفع و ضرر می‌رسد؛ لزوم و فایده آن کار را تصدیق می‌کند و در باطن مایل و مشتاق به انجام دادن آن می‌شود که به این اشتیاق رضا گفته می‌شود. پس از این رضایت است که انسان تصمیم می‌گیرد و کار را انجام می‌دهد یعنی عمل حقوقی مورد نظر را در ذهن خود ایجاد می‌کند و به این مرحله است که قصد گفته می‌شود.^۳

ج) معین بودن موضوع قرارداد کارکودک و نوجوان

بند ۲ ماده ۱۵ قانون کار افغانستان و بند ب ماده ۹ قانون کار ایران «معین بودن موضوع قرارداد» را یکی از شرایط صحت قرارداد کار می‌داند، موضوع قرارداد کار انجام کار در برابر مzd می‌باشد. نوع کار مورد تعهد باید مشخص باشد؛ ولی تعیین جزیيات دقیق آن لازم نمی‌باشد زیرا در کارگاه‌های بزرگ و در مورد قراردادهای دراز مدت همواره تعیین دقیق همه وظایفی که بر عهده کارگر است امکان پذیر نمی‌باشد. در مورد

۱ - عراقی، عزت الله، حقوق کار، تهران، سمت ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲ - ماده ۲۶۸ قانون مدنی: «ولایت بر اولاد ناقص اهلیت، به درجه اول به پدر و ثانیاً به جد صحیح تعلق می‌گیرد مشروط براینکه از طرف پدروصی تعیین نگردد». ماده ۲۸۳ ق.م.: «هر گاه سن شخص تحت ولایت به هجدۀ سال تمام برسد ولایت ولی به انجام می‌رسد»

۳ - کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی، اعمال حقوقی: قرارداد- ایقاع، تهران، انتشار ۱۳۸۶، ص ۵۳.

گفتارچهارم: شرایط اختصاصی قرارداد کارکودک و نوجوان

علاوه بر شرایط عمومی قرارداد کار که در مورد کودکان و نوجوانان قابل اعمال است، در خصوص قرارداد کار این قشر از جامعه موازینی در مورد سن شروع به کار،

۱- عراقی، عزت الله، حقوق کار، تهران، سمت ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- به شله، ماری نوئل؛ ژوبل، محمد عثمان و دیگران، دوره حقوق وожایب، کابل، سعید ۱۳۹۲، ص ۹۸.

مزد نیز آنچه تعیین آن لازم است، مزد مقرر در هنگام قرارداد می‌باشد.^۱ در انگلستان، ماده یک بخش یک قانون حقوق استخدام ۱۹۹۶ بیان می‌دارد که کار فرما باید دراظهاریه کتبی، مشخصات کار را به اطلاع کارگر برساند.

د) مشروعيت مورد قرارداد

این عنوان در بند ۱۵ ماده ۱ قانون کار افغانستان و بند الف ماده ۹ قانون کار ایران به عنوان یکی از شرایط صحت قرارداد آمده است. همان طوری که گفته شد موضوع قرارداد کار از یک طرف مزد و از طرف دیگر کار می‌باشد. در قانون کار ایران، مزد اساساً به وجه رایج کشور پرداخت می‌شود و بر اساس مقاوله نامه شماره ۹۵ سازمان بین المللی کار، پرداخت مزد به صورت مواد مخدر و مشروبات الکلی ممنوع است. در ماده ۲۷ قانون حقوق استخدام سال ۱۹۹۶ انگلستان نیز مزد، مبلغی است که در مقابل کار به کارگر داده می‌شود. در قانون کار افغانستان اشاره‌ای نمی‌شود که مزد به شکل کالایی باشد که از مصاديق اموال مشروع باشد اما با توجه به بند ۲ ماده ۵۰۲ قانون مدنی چنین روش پرداخت مزد اساساً غیر قانونی می‌باشد.^۲ در باره کار مورد تعهد کارگر نیز رعایت این شرط ضروری است، در بطلان قرارداد منعقده میان دونفر که موضوع آن انجام کاری نامشروع باشد تردیدی وجودندارد.

کار در شب و کارهای زیان آور نیز در نظر گرفته شده است که بیشتر جنبه حمایت از کودکان را دارد.

الف) سن شروع به کار

در قانون کار افغانستان حداقل سن شروع به کار ۱۴ سال می‌باشد. در انگلستان قوانین کار مصوب ۱۹۹۸ برای حفاظت از کودکان، حداقل سن شروع به کار را سیزده سال اعلام می‌دارد. قوانین کار ایران مصوب سالهای ۱۳۲۵، ۱۳۲۸ و ۱۳۳۷ همواره دوازده سالگی را سن قانونی مجاز برای کار در نظر گرفته بودند. اما قانون کار سال ۱۳۶۹ این سن را بالا برده و به موازین بین المللی نزدیک کرده است بر طبق ماده ۷۹: «به کارگاردن افراد کمتر از پانزده سال تمام ممنوع می‌باشد».^۱ این حداقل سن در ایران از مقاوله شماره ۱۳۸ سازمان بین المللی کار به نام «حداقل سن اشتغال به کار» مصوب ۱۹۷۳ گرفته شده است که بر طبق بند ۲ ماده ۳ این مقاوله نامه حداقل سن اشتغال به کار نباید از سن پایان تحصیلات اجباری کمتر باشد و به هر حال نباید از ۱۵ سال کمتر باشد. دریک نگاه کلی، برابر این مقاوله نامه حداقل سن به طور کلی پانزده سال و در مورد کشورهای در حال توسعه چهارده سال می‌باشد؛ اما می‌توان به نوجوانان بین سیزده تا پانزده سال (و در مورد کشورهای در حال توسعه بین دوازده تا چهارده سال) کارهای سبک را به تشخیص مقام‌های مسئول ارجاع کرد.



۴۵

ب) کارهای سخت و زیان آور

مطابق برخی از برآوردهای رسمی سازمان بین المللی کار در سال ۲۰۰۰، نزدیک به ۲۶۴ میلیون کودک در سطح جهان مشغول به کاربوده اند که از این میان بیش از ۶۷ درصد به کارهای خطرناک اشتغال داشته‌اند. در ماده ۳۲ کنوانسیون حقوق کودک،

۱ - عراقی، عزت الله، حقوق کار، تهران، سمت ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۳۲.

دولت‌های طرف میثاق معهد می‌شوند که برای مقابله با استثمار کودک، در مورد انجام کارهایی که می‌تواند برای او مشقت بار باشد و یا به رشد جسمی و روحی کودک لطمه بزند تدبیر لازم را اتخاذ کنند. در بند سه ماده ۱۰ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و اقتصادی، و اداشتن اطفال به کارهایی که برای او از جهت اخلاقی یا سلامت زیان آور است باید به موجب قانون قابل مجازات باشد. در ماده ۳ کنوانسیون بدترین اشکال کارکودکان، کاری که به دلیل ماهیت آن یا شرایطی که در آن انجام می‌شود احتمال دارد برای سلامتی، ایمنی یا اخلاقیات کودک مضر باشد از جمله کارهای خطرناک توصیه شده است. در بند ۱ ماده ۴ نحوه دقیق مصاديق افعال فوق را این گونه مشخص می‌کند: انواع کارهای موضوع ماده ۳ در قوانین یا مقررات ملی یا توسط مقام صلاحیت دار، پس از مشاوره با سازمان‌های کارفرمایی و کارگری مربوط، با درنظرگرفتن معیارهای بین‌المللی مربوط، به ویژه بندهای ۳ و ۴ توصیه نامه بدترین اشکال کار کودک ۱۹۹۹ میلادی تعیین می‌گردد.^۱ در ماده ۱۲۰ قانون کارافغانستان، استخدام زنان و نوجوانان به کارهای فیزیکی سنگین و مضرمنوع می‌باشد. فهرست این کارها از طریق وزارت صحت عامه و وزارت کار و امور اجتماعی مشخص می‌گردد. در انگلستان، کودکان زیر سن ترک مدرسه فقط می‌توانند برای کارهای سبک استخدام شوند و افراد زیر ۱۸ سال از کارهایی که فراتر از ظرفیت جسمی و روحی آن‌ها باشد، کارهایی که آنها را در معرض مواد سمی و یا اشعه‌های مضر قرار بدهد، خطر ناشناس داشته باشد یا کارهایی که به خاطر شدت سرما، گرما، صدا و لرزه به سلامت لطمه وارد می‌کند ممنوع شده‌اند. به منظور تأکید بیشتر بر حفظ سلامتی جسمی و روحی کودک و نوجوان، ماده ۸۴ قانون کار ایران حداقل سن شروع به کار را در مرور برشی از کارها بالاتر برده و آن را ۱۸ سالگی قرارداده است برای تشخیص کارهای سخت و زیان آور باید به آیین نامه

۱ - فارسانی، بهنام غفاری، نگاهی به کنوانسیون بدترین اشکال کار کودک، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

مصطفوی ۱۳۷۱ مراجعه کرد که همه فعالیت‌های ذکر شده در آن برای کارگر زیر هجده سال ممنوع می‌باشد.^۱

ج) ساعت کار کودک و نوجوان

در ماده ۳۱ قانون کار افغانستان، حداقل ساعت کاری نوجوانان سی و پنج ساعت در هفته می‌باشد. برطبق ماده ۸۲ قانون کار ایران، ساعت کار نوجوانان نیم ساعت کمتر از ساعت کارباقیه کارگران می‌باشد. در قوانین کار انگلستان، کودک در روز یکشنبه و روزهایی که به مدرسه می‌رود، بیش از دو ساعت نمی‌تواند استخدام شود. کودکان زیر پانزده سال، در روزهایی که به مدرسه نمی‌روند فقط به مدت پنج ساعت می‌توانند مشغول به کار شوند. حداقل ساعت کاری کودکان پانزده تا هجده سال در روزهایی که مدرسه نمی‌روند هشت ساعت می‌باشد.

د) ممنوعیت کار در شب

کار در ساعات شب اثرات ناگواری بر سلامت کودکان دارد به همین دلیل سازمان بین المللی کار در سال ۱۹۱۹ ممنوعیت به کارگیری نوجوان زیر شانزده سال را در شب اعلام کرد. در ماده ۱۲۱ قانون کار افغانستان نیز کار نوجوان و زنان در شب ممنوع می‌باشد. در حقوق ایران، ماده ۱۷ قانون کار سال ۱۳۳۷ اعلام می‌کرد: «کارشب برای (بین ساعات ۲۲ و ۶ صبح) برای کارگرانی که کمتر از هجده سال می‌باشند ممنوع است» ماده ۸۳ قانون سال ۱۳۶۹ نیز انجام کار در شب را برای کارگر نوجوان ممنوع می‌داند البته منظور از شب ساعت بین ۲۲ و ۶ می‌باشد. در قوانین کار انگلستان ساعت شروع به کار کودکان هفت صبح و ساعت پایان کار آنها هفت شام می‌باشد.

۱ - عراقی، عزت الله، حقوق کار، تهران، سمت ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۳۵.

ه) آزمایشات پزشکی قبل از استخدام

سپردن کاربه افرادی که از لحاظ جسمی و روحی توانایی انجام آن را ندارند حوادث ناشی از کار را افزایش می‌دهد؛ بنابر این سازمان بین المللی کار از همان اولین سال‌های فعالیت خود بر ضرورت انجام آزمایش‌های پزشکی قبل از استخدام افراد زیر هجده سال تأکیدکرد (مقاؤله نامه شماره ۱۶ و ۷۷ به ترتیب مصوب ۱۹۲۱ و ۱۹۴۶). قانون کار افغانستان و ایران نیز با الهام از این مقاؤله نامه‌ها به این موضوع اشاره می‌کند.^۱

گفتار پنجم: ضمانت اجرای عدم رعایت شرایط قرارداد کار کودک و نوجوان

از نظر کیفری تخلف از ممنوعیت‌های ذکر شده در ماده ۸۳ قانون کار (ارجاع کارهای سخت و زیان آور، انجام کار در شب و...) متخلف را ملزم به پرداخت جریمه و در صورت تکرار مستوجب مجازات زندان از ۹۱ روز تا ۱۸۰ روز می‌داند (ماده ۱۷۶ قانون کار ایران). در قانون کار افغانستان متأسفانه ضمانت اجرا و مجازات خاصی برای متخلفان از حقوق کار در رابطه با به کارگیری کودکان و همچنین شرایط کار نوجوانان نیامده است. به این معنا قانون کار افغانستان فاقد ضمانت اجرای مشابه قانون ایران است و معلوم نیست اگر کسی طفلی ۱۳ ساله را استخدام کرد، آزمایش‌های پزشکی را انجام نداد و یا از سایر مقررات مربوط به کار نوجوانان تخطی کرد چه برخورדי با او می‌شود. از نظر مدنی اگر کودکی که قرارداد را منعقد می‌کند فاقد اهلیت باشد در این صورت برطبق قواعد عمومی قراردادها چنین قراردادی باطل است. اگر بطلان را در

۱ - ماده ۱۲۱ قانون کار افغانستان: «اداره مکلف است، قبل از استخدام، کارکن نوجوان را از طریق مراکز صحی تحت معاینه قرارداده و نتایج آن را ضم دفتر سوانح کارکن کند». ماده ۸۰ قانون کار ایران: «کارگری که سنش بین ۱۵ تا ۱۸ سال تمام باشد کارگر نوجوان نامیده می‌شود در بدرواستخدام باید توسط سازمان تأمین اجتماعی مورد آزمایش‌های پزشکی قرار بگیرد.

مفهوم متداول حقوق مدنی پذیریم، اثر بطلان به گذشته سرایت می‌کند و وضع طرفین به حالت قبل از انعقاد عقد بر می‌گردد یعنی کارگر در مقابل کاری که انجام داده است مستحق اجرت المثل می‌شود و این عوض عنوان مزد را نداشته و مشمول حمایت‌های مزد نمی‌باشد افزون برآن باطلان قرارداد کار رابطه کارگری و کار فرمایی قطع می‌شود و در نتیجه مقررات کار نیز حاکم نخواهد بود. روشن است که چنین نظری با فلسفه حقوق کار که جنبه حمایت از کارگر را دارد مخالف می‌باشد. استادان برجسته حقوق کار فرانسه معتقدند که بطلان در این مواد از تاریخ کشف مؤثر است بدین ترتیب که کارگر استحقاق دارد مدتی را که کارکرده است دریافت کند.^۱ اگر کار فرمایی که قرارداد کار را امضاء می‌کند غیرممیز باشد سرنوشت این قرارداد چگونه خواهد بود؟ در این صورت بین مقررات حمایتی قانون کار و مقررات حمایتی قانون مدنی تعارض به وجود می‌آید به نظر می‌رسد که در این گونه موارد کارگر برطبق قاعده اقدام به ضرر خود عمل کرده است و مشمول مقررات حمایتی قانون کار نمی‌باشد و این گونه قراردادها باطل است.

نتیجه

۱- منظور از کودک در حقوق کار افغانستان، ایران و انگلستان به ترتیب افراد زیر سن ۱۴، ۱۵ و ۱۵ سال می‌باشد در حالی که در اسناد بین المللی این سن به ۱۸ سال افزایش یافته است.

۲- در افغانستان، قانون کار مصوب ۱۴۲۰ قمری و قانون کار کنونی مقرراتی در مورد حمایت از کار کودکان و نوجوانان دارند. تاریخچه قانون گذاری در مورد کار کودکان و نوجوانان در ایران به فرمان والی کرمان، سیستان و بلوچستان می‌رسد.

۱- عراقی، عزت‌الله، حقوق کار، تهران، سمت ۱۳۹۳، ج ۱، ۲۱۸.

نخستین قوانین کار در انگلستان به شکل مقرراتی بود که می‌خواست از گروه‌های ضعیف و بهویژه کودکان حمایت کندکه در سال ۱۸۳۳ قانون کارخانه‌ها به تصویب رسید.

۳- اصولی از کلیات قراردادها مانند قصد، رضا، اهلیت طرفین، معین و مشروع بودن مورد معامله در مورد قرارداد کار کودک و نوجوان حاکم است.

۴- در خصوص کارکودکان و نوجوانان موازینی در مورد سن شروع به کار، کار در شب، کارهای زیان آور و معاینه قبل از استخدام نیز در نظر گرفته شده است که بیشتر جنبه حمایت از آنها را دارد.

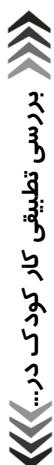
۵- در قانون کار ایران عدم رعایت شرایط اختصاصی قرارداد کار کودک و نوجوان ضمانت اجرای کیفری دارد، ولی در قانون کار افغانستان چنین ضمانت اجرایی تعیین نشده است. از نظر مدنی، قراردادهایی که شرایط عمومی را ندارد از تاریخ کشف باطل می‌باشد. به جز قراردادی که هدف آن نامشروع می‌باشد که از همان ابتدا باطل است؛ چون چنین قراردادهای برخلاف نظام عمومی می‌باشد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ۱- به شله، ماری نوئل؛ ژوبل، محمد عثمان و دیگران، دوره حقوق و وجایب، کابل، سعید ۱۳۹۲.
- ۲- شهیدی، مهدی، حقوق مدنی ۳: تعهدات، تهران، مجد ۱۳۹۱.
- ۳- شیریوی عبدالحسین، legal texts(1) contract law: a textbook for law students، تهران، سمت ۱۳۹۱.
- ۴- رسولی، عبدالحسین، حقوق مدنی (۱) اشخاص و محجورین در حقوق افغانستان، کابل، فرهنگ ۱۳۹۳.

علق



ب) منابع انگلیسی

- ۱۱- Cark Nardinelli, Child Labor and the Factory Acts, The Journal of Economic History, Vol.40, No.4, Dec 1980.
- ۱۲- Children and Young Persons (Care and Protection) Act 1998 No 157.
- ۱۳- Employment Rights Acts 1996.

بررسی رضایت ولی در عقد نکاح و جایگاه آن در فقه و قانون

محمد ولی حنیف^۱

خلاصه

عقد نکاح از جمله عقودی است که در آن تنها دخالت و حضور طرفهای عقد، یعنی زوجین کافی و بسنده نیست، و بر بنیاد آموزه های دینی و حتی عرف و عنعنات لازم است که دستهای دیگری نیز در این عملیه دخیل باشد.

اگرچه برخی از فقهای حنفی نکاح را بدون حضور و موافقه ولی جایز میدانند و از نظر آنها حضور و موافقه اولیا شرط جواز نکاح نیست؛ اما هستند علماء و اندیشمندانی

^۱ عضو کادر علمی دیپارتمنت فقه و عقیده پوهنتون تعلیم و تربیه شهید استاد ربانی

که نکاح را بدون حضور و موافقه ولی اصلاً صحیح نمیدانند و معتقدند زن به هیچ عنوان حق ندارد و باید اقدام به چنین کاری کند که نکاح خود را با کسی که خود می خواهد بینند و عقد را جاری سازد، اگرچه با او کفو هم باشد.

هر کدام از پیروان این دیدگاه ها ، از خود دلایلی دارند که يا در آیات قرآنی ریشه دارد و يا در احادیث نبوی و يا عقل ، اما اینکه کدام یکی از این دیدگاه ها قوی تر و از رجحان بر خوردار است و کدام یک مرجوح میباشد، بحثی است که دلایل آن را ثابت میسازد. برای جامعه امروزین ما بسیار مهم است تا این دیدگاه روشن شود . دیدگاهی که بتواند هم خودسری های والدین را مهار کند و هم جلوی حرکات غیر دقیق و عجولانه جوانان را در انتخاب شریک زنده گی شان بگیرد .

واژه های کلیدی: نکاح ، ولی ، زوجین ، صغیره ، عاقله رشیده .

مقدمه

بحث موافقه اولیا و حضور آنها در هنگام عقد نکاح فرزندان شان، از جمله مباحث فقهی است که ریشه در گستره طولانی بحث نکاح و طلاق کتابهای فقه دارد. فقهای مذاهب اربعه با دو رویکرد در این زمینه تعامل میکنند :

یکی ؛ رویکرد فقهای مذهب حنفی که از نظر آن ها حضور و موافقه اولیا شرط صحت نکاح نیست ، و نکاح بدون موافقه و حضور آنها منعقد میشود ؛ ولی اولیا حق اعتراض را در صورتی دارند که فرزند شان به غیر کفو ازدواج کنند ، آنها میتوانند این امر را دلیل قرار دهند و بر بنیاد آن بر ازدواج فرزندان خویش اعتراض نمایند.

دیگری ؛ رویکرد فقهای جمهور مذاهب ثلاثة اعم از مالکی ، شافعی و حنبلی است که از نظر آنها حضور اولیا و موافقه شان در عقد نکاح فرزندان شان ، امر حتمی و لازمی است ، و نکاح بدون حضور آنها اصلاً صحیح نمی باشد.

معنای ولایت در نکاح

اهل لغت و معاجم ولایت را به معنای نصرت و یاری رسانیدن ترجمه و تفسیر میکنند، و از نظر آنها، ولی به معنای مالک اشیا و متصرف در آن است. ابن کثیر میگوید ولایت با خود نوعی تدبیر و قدرت و فعل را دارد و اگر این امور در والی جمع نشود اسم ولی بر او صحیح نیست . در نظر اینها، ولی زن کسی است که متولی عقد نکاح زن است و نمیگذارد زن در امر نکاح خود دست به استبداد و خود رای بدون حضور ولی بزند (۱۵ / ۴۰۵ : ۴) .

فقهای احناف در تعریف لغوی ولی گفته اند که ولایت عبارت از تنفیذ امر به غیر است (۱۷: ۲ / ۴۸۸ ; ۱: ۱۵۳ / ۴) . و در تعریف اصطلاحی ولی گفته اند : ولی انسانی است عاقل ، بالغ و وارث (۱۷: ۱ / ۴۸۹ ; ۲: ۱۵۳ / ۴) فقهای سایر مذاهب فقهی در منابعی که در دسترسم بود و در آنها جستجو کردم تعریف مشخصی از ولایت و ولی ارایه نکرده اند و مستقیماً سراغ مسائل مربوط به ولی رفته اند .

از نظر بسیاری از فقهای احناف حضور ولی و ابراز موافقت او در مجلس عقد نکاح فرزندان شان لازم نیست ، بر این اساس ولی نه شرط صحت نکاح است و نه شرط لزوم آن . بر مبنای نظر این گروهی از فقهاء دختر بالغه خواه بکر باشد یا بیوه ، میتواند بدون حضور ولی خود را به نکاح بدهد ، خواه با کفو باشد یا نباشد، و خواه مهرش

این امر در زنده گی اجتماعی انسان مسلمانی که تابع یکی از این دو دیدگاه است ، تاثیر مهم و به سزاگی دارد ؛ زیرا، بر بنیاد نظر اول ، انسانها از حریت کامل در تعیین سرنوشت خود بخوردارند ، و بر بنیاد نظر دوم ، این حریت و آزادی از آنها گرفته میشود ، و به والدین شان تفویض صلاحیت میگردد تا آنها در این مورد تصمیم بگیرند. این که کدام یکی از این دلایل راجح است و کدام یکی مرجوح ، و دلایل کدام نظریه را قوی جلوه میدهد ، موضوعی است که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

وافر باشد یا قاصر ، لیکن در صورت عدم کفو اولیایش فقط حق اعتراض دارند ، و در صورتی که خود را به کفو به نکاح داد این حق آنها از بین میرود . (۱ / ۴۸۸ ؛ ۱۷ : ۴۷۳) . (۲ / ۵۱۳ ؛ ۱۸ : ۴۷۳) .

با این حال قدوری از صاحبین نقل نموده است که نکاح دختر بالغه نافذ نیست ؛ مگر به اذن ولی باشد (۱۴ : ۴۷۳) ؛ اما الجوهره النیره که یکی از شروحات معتمد کتاب معروف مختصر القدوری است ، در رابطه به نظر یاران بیان داشته که ابویوسف نیز بنابر ظاهرالروایه با ابوحنیفه در نظرش همراه است ، او ابتدا می گفت که نکاح چنین زنی بدون ولی منعقد نمیشود ؛ اما بعد از این سخن خود رجوع کرده و گفته که اگر کفو باشد جایز است ورنه جایز نیست ، و بعد از این سخن خود هم رجوع کرده و گفته که نکاح دختر بالغه نافذ است خواه با کفو باشد یا بدون کفو .

از امام محمد در زمینه چنین نقل شده است که موضوع عقد نکاح زن بدون حضور ولی ، در هر حال خواه هم کفو باشد یا بدون هم کفو ، موقف بر اجازه ولی و حاکم است ، بر این اساس برای شوهر جایز نیست با همسر خود قبل از اجازه مقاربت داشته باشد ، اگر مقاربت کرد این مقاربت حرام است ، و طلاق مرد و ظهار و طلاقش بر چنین زنی واقع نمیگردد ؛ و اگر یکی از آنها بمیرد از دیگر خود ارت نمیرد (۱۸ : ۲ / ۵۱۳) .

چنین روایتی هم از امام محمد در دسترس است که وی نیز به نظر استادان خود هر یک امام ابوحنیفه و ابویوسف رجوع نموده و به این ترتیب اجماع فقهای احناف در این خصوص به وجود آمده است (۹ : ۷۲ / ۲ ؛ ۱۸ : ۲ / ۵۱۳) .

با این حال صاحب مجمع الانہر گفته بسیاری از مشایخ ما منظور زمان خود مولف است ، قول عدم جواز نکاح در صورتی که بدون اجازه ولی و در غیر کفو باشد ترجیح داده اند ؛ و قاضی خان نیز بر آن فتوا داده گفته است که این سخن در زمان ما احوط و مختار برای فتواست ؛ زیرا ؛ بسیاری از اولیا نمیتوانند در محضر محاکم دعوای کنند و قضات هم در قضاوت‌های شان نمیمانند . (۱ / ۴۹۰ ؛ ۱۷) .

اول - دلایل نقلی

۱ - این فرموده خدای تعالی: «فَإِن طَّافَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدٍ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» (البقره: ۲۳۰). ترجمه: «اگر او را طلاق داد، بعد از طلاق آن زن برایش حلال نیست، مگر این که همسری دیگر برگزیند.»

محل شاهد این که خداوند تعالی امر نکاح را با استفاده از فعل تانیث «تنکح» به خود زن نسبت داده نه به اولیایش، پس زن عهده دار نکاح خود است (۱۸: ۵۱۵).

به این ترتیب از نظر فقهای احناف نقش ولی در عملیه عقد نکاح کمنگ تر است. و نکاح زن بالغه بدون اذن ولی نافذ و جاری است؛ اما مستحب است که موافقه اولیا در این خصوص گرفته شود، چون ولایت آنها بر چنین زنی ولایت ندب و استحباب است. و ولایت اجبار بر عاقل بالغ و عاقله بالغ ثابت نمیشود (۱۷: ۱ / ۴۸۹؛ ۲: ۵۰۴) و اگر زنی بدون اذن ولی با کفوی خود ازدواج نمود، و ولی بعد از اطلاع حاضر نشد این عقد را پذیرد و اجازه دهد، و زن مجبور شد موضوع را در محضر قضا به عرض برساند، در چنین حالتی قاضی باید بر بنیاد نظریات امام ابوحنیفه و ابو یوسف اجازه نکاح را بدهد؛ و بنابر قول امام محمد قبل از رجوع به قول امام ابوحنیفه و ابو یوسف عقد باید مجدداً بسته شود؛ چون چنین نکاحی بنابر روایت قبل از رجوع امام محمد، موقف بر اجازه ولی است، و هرگاه او از قبول آن امتناع ورزد گویا عقد را رد نموده و به این اساس عقد نکاح از اساس خود باطل و موجب عقد مجدد است (۱۸: ۵۱۵).

قانون مدنی افغانستان به تبعیت از فقه حنفی در ماده ۸۰ خود گفته است: (هرگاه عاقله رشیده بدون موافقه ولی ازدواج نماید، عقد نکاح نافذ و لازم میباشد) (۱۳: م ۸۰). این ماده با فقه حنفی تطابق کامل دارد و نشان میدهد که قانون مدنی در پرتو فقه حنفی این نظر را ابراز داشته است. به هر حال احناف در این نظر خود با مجموعه ای از دلایل استناد میجوینند که هم شامل دلایل نقلی است و هم عقلی.

۲- این فرموده خدای تعالی: «**وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ قَبْلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضِلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَأَضُوا بِيَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ**» (البقره: ۲۳۲). ترجمه: «و هرگاه زنان را طلاق دادید و عده آنها بسر رسید، آنها را مانع نشوید تا همسران خود را به نکاح بگیرند اگر در بین خویش بنابر معروف راضی به نکاح شدند.»

محل شاهد در این آیه کریمه اینست که خدای تعالی امر نکاح را بسوی زنان نسبت داده است و این امر دلالت بر آن دارد که نکاح به عبارت زنان منعقد میشود، و دیگر این که خدای تعالی بیان داشته است که اولیا حق ندارد زنان را، ولو مطلقه هم باشند از این که دوباره خود را به شوهران شان به نکاح بدنهند باز دارند(۱۸: ۵۱۵ / ۲).

۳- حدیث ابن عباس: «**الْأَئِمْمُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيَهَا وَالْبِكْرُ تُسْتَأْذَنُ فِي نَفْسِهَا وَأَذْنُهَا صُمَاتُهَا**» (۲۰: ۱۴۱ / ۴؛ ۵: ۱۹۶ / ۷؛ ۲: ۴۱۶ / ۳).

ترجمه: «بیوه بر خویشن از ولی خویش اولی تر است؛ اما بکر در باره خویشن اجازه خواسته شود، که اجازه اش سکوت وی است.»

محل شاهد در این حدیث، صاحب اختیار بودن زن بیوه، و اجازه خواستن از بکر است، اموری که دلالت بر آن دارد که زن خود متولی امر خویش است.

۴- حدیث عبدالله بن عمر که گفت: (عثمان بن مظعون وفات نمود و دختری از خود از خوله بنت حکیم برجای گذاشت. گفت: در مورد آن دختر به برادر خود قدامه بن مظعون وصیت کرد. عبدالله میگوید: آن دو ماما هایم نبودند. عبدالله می گوید او را از قدامه خواستگاری کردم و او آن دختر را به ازدواج من درآورد؛ اما مغیره نزد مادرش رفت و با وعده مال و پول او را در مورد این دختر فریفت و دختر هم تسليم هوای مادر شد و آن دو از ازدواج با من ابا آوردنند، تا اینکه موضوع آنها به رسول الله (ص) واگذار گردید. قدامه خطاب به رسول الله (ص) فرمود: ای رسول خدا (ج)، دختر برادرم است که در باره او برايم وصیت نموده است و من او را به پسر عمه اش عبدالله بن عمر به نکاح دادم و در این کار در صلاح و کفایتش کوتاهی نکردم، مادرش یک زن است؛ و آن دختر به هوایی مادر خود تمایل نموده است. رسول الله (ص) فرمود: «

آن دختر یتیمه است و جز به اذنش به نکاح داده نمیشود. » (۱: ۱۳۰) که رسول گرامی اسلام (ص) تصمیم گیری را به خود دختر واگذار نمودند.

دوم - دلایل عقلی

در این مورد دلایل عقلی بسیاری نیز وجود دارد، دلایلی که میتواند هر عاقل و صاحب فکر و اندیشه یی را قانع سازد، از جمله این دلایل میتوان موارد زیر را برشمرد :

- ۱- حق اولیا در دختران شان به خاطر رعایت کفو است، و هر گاه کفو در عقد نکاح وجود داشته باشد، زن از ولی خود بخواهد که اجازه دهد با آن مرد ازدواج کند، برای ولی منع آن دختر جایز نیست. (۲/۵۱۴: ۱۸)
- ۲- زن هرگاه عاقله باشد؛ چون دارای حریت کامل است حق دارد خود را به نکاح بدهد (۲/۵۱۶: ۱۸).
- ۳- حتی ولایت نکاح بر صغیره هم بر طریق نیابت است؛ چون نکاح تصرف دارای منفعت است و صغیره این مصلحت و منفعت را نمیتواند درک کند، موضوع به ولی اش به طریق ندب محول شده است (۲/۵۱۶: ۱۸).
- ۴- حالت نقض تصرف زن که در کودکی وجود داشت، با ورود دختر به مرحله بلوغ از بین رفته و ضرورت هم از میان برداشته شده است، روی این اساس زن حق تصرف را در شأن خود دارد (۲/۵۱۶: ۱۸).
- ۵- با این کار زن در حق خالص خود تصرف میکند که در آن حقی برای کس دیگری نیست.

نظر فقهای جمهور در مورد رضایت و حضور ولی و دلایل شان

فقهای جمهور مذاهب ثلاثه غیر از احناف، بر این نظر اند که نکاح بدون ولی و رضایت او اصلاً منعقد نمیشود، و زن حق ندارد نه خود و نه دیگری را به نکاح بدهد، و اگر چنین کرد نکاحش صحیح نیست. بر این امر، هم فقهای مالکی تصریح دارند

هم شافعی ها و هم حنبلی ها و حتی قرافی مالکی حضور و موافقه ولی را شرط صحت نکاح دانسته است (۶ : ۱ / ۴۸۰ ; ۱۵ : ۲۱۶ ; ۸ : ۷ / ۵۲۵ ; ۹ : ۳۷ / ۳۷ ; ۱۰ : ۱۹۸ ; ۳ : ۳۴۵) . این دسته بی از فقه به مجموعه بسی از دلایل نقلی و عقلی استناد می جویند ، در اینجا ابتدا دلایل نقلی و سپس عقلی را بیان میداریم

اول - دلایل نقلی

۱ - آیه مبارکه « وَأَنِكُحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عَبَادِكُمْ وَأَمَائِكُمْ » (النور : ۳۲) . ترجمه (و به نکاح بدھید بی شوهران خویش را و صالحان را از برده گان و کنیزان خود).

محل شاهد در این آیه اینست که خدای تعالی دیگران را فرمان داده است ، تا بی شوهران خویش را به نکاح بدهند و این امر متوجه اولیا امور است نه خود زنان .

۲ - « الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ » (النساء : ۳۴) . ترجمه : (مردان قیم زنان اند ، به خاطر فضلی که خدای تعالی برخی را ببرخی دیگر داده است) . محل شاهد در این آیه این است که ولايت بر امر زنان هم از جمله همان قوامتی است که در این آیه از آن یاد شده است .

۳ - « وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَاهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ » (البقره : ۲۳۲) . ترجمه : « و هرگاه زنان را طلاق دادید و آنها به مدت خود رسیدند ؛ پس آنها را مانع نشوید از اینکه شوهران خود را به نکاح بگیرند ، هر گاه به این کار به معروف راضی شوند ».

محل شاهد این که مخاطب نهی از عضل در این آیه ، اولیا هستند و اگر امر ازدواج مربوط به زنان می بود فایده بی در نهی از عضل وجود نمیداشت .

۴ - حدیث ابی موسی (رض) که در آن رسول الله (ص) فرموده : « لانکاح الا بولی ۱۷ » (۱۲ : ۴ / ۱۸۴) . ترجمه : « نکاحی جز با ولی نیست . »

دوم - دلایل عقلی

- ۱- نظر به علاقه‌یی که در زنان نسبت به ازدواج وجود دارد ، این علاقه منجر به آن شود تا آنها با غیر کفو ازدواج کنند و از این ناحیه ضرری متوجه اولیا شود، روی این اساس لازم است مسئله نکاح توسط اولیا انجام شود. (۱۵ : ۲۱۶) .
- ۲- اولیا زن بخصوص پدر نسبت به دختر و مولیه خود شفقت فراوان دارند و این شفقت منجر به آن میشود تا ولی با دقت بیشتری امر ازدواج را انجام دهد (۱۵ : ۲۱۷) .

مناقشه - دلایل طرفین و رأی راجح در مسئله

آن گونه که در طرح نظریات دیدیم در این مسئله بین احناف و جمهور بر سر موضوع اهمیت و جایگاه ولی اختلاف نظر وجود دارد؛ بر این اساس نظر احناف به زن اجازه میدهد بدون اذن و حضور ولی ، نکاح خود را با هر کسی که بخواهد منعقد کند؛ و اولیايش در صورتی حق اعتراض دارند که این ازدواج با غیر کفو صورت گرفته باشد و از ناحیه آن به اولیا ضرر برسد؛ در حالی که جمهور فقهای مذاهب

۵- حدیث عایشه (رض) که در آن رسول الله (ص) فرموده : « أَيْمَا امْرَأَةً نَكْحَتْ بِغَيْرِ أَذْنٍ وَلِيْهَا فَنَكَاحُهَا باطِلٌ فَنَكَاحُهَا باطِلٌ فَإِنْ دَخَلَ بِهَا فَلَهَا الْمَهْرُ بِهَا استحل من فرجها فأن تشارعوا فالسلطان ولی من لاولی له » (۷ / ۴۰۷) .

ترجمه : « هر زنی خود را بدون اذن ولی به نکاح داد ؛ پس نکاحش باطل است باطل است باطل است ، و اگر مرد بر آن زن داخل شد ، چون مرد فرجش را برای خود حال شمرده بر او پرداخت مهر لازم است و اگر دچار مشاجره شدند ؛ پس سلطان ولی کسی است که ولی ندارد . »

محل شاهد دو موضوع است : بطلان نکاح با تاکیدی که بر آن صورت گرفته و این که هر کس ولی نداشت سلطان ولی اش میشود .

اسلامی بر این نظر اند که نکاح بدون اذن ولی به هیچ وجه منعقد نمیشود ، و اگر کسی چنین کند نکاحدش جایز نیست .

مناقشه – دلایل احناف

استدلال احناف به آیه ۲۳۰ و ۲۳۲ سوره بقره و ۵۰ سوره احزاب از قوت کافی برخوردار است ؛ زیرا ، آیات یاد شده به گونه صریح انعقاد نکاح را به زن نسبت میدهند ، کاری که دلالت بر جواز انعقاد نکاح به عبارت نساء و توسط آنها دارد ، و در ضمن این آیات اشاره به این نکته ندارد که اگر زن می خواهد ، خویشتن را به نکاح دهد ، حتماً این کار را با اجازه و حضور ولی انجام دهد .

احادیثی که احناف به آن استدلال جسته اند ، اعم از احادیث ابن عباس (رض) ، ابوهریره (رض) و عثمان بن مظعون (رض) ، همانگونه که درزیر آن احادیث تذکر دادیم صحیح اند ، و بعضًا از سوی امام مسلم روایت شده و صراحت دارد بر اینکه در امر نکاح زن بر خویشتن سزاوار تر است و حدیث ابوهریره (رض) با استفاده از تعییر «**فلا جواز عليها**» در واقع دروازه هر گونه تصرف بی جاه را در حق زن از سوی اولیايش گرفته ، و به صورت واضح بیان داشته است که زن خود متولی امر خویش است و میتواند امر نکاح خود را به عهده بگیرد .

دلایل عقلی احناف هم از قوت کافی در تایید نظرشان برخوردار است ؛ زیرا ، زن به عنوان یک انسان از حق آزادی برخوردار و مالک نفس خویشتن است ، و تصرف او در امر نکاح ، تصرف در خالص حق اوست . در ثانی چرا ما به زن حق میدهیم که بدون اذن ولی آن گونه که میخواهد در مال خویش تصرف کند ؛ ولی این اجازه را در حق ازدواج به او نمیدهیم ، و اگر کسی بگوید که چون در ازدواج حق اولیا هم وجود دارد ، آنها عار و ننگ برسد ، و به خاطر تلافی این حق ؛ میگوییم که زن حق دارد در خالص حق خود تصرف کند ؛ و اولیا میتوانند صرف در صورت عدم رعایت کفو و به منظور اینکه از خود عار و ننگ را دور کنند ، اعتراض نمایند .

مناقشه - دلایل جمهور

استدلال جمهور به آیه مبارکه ۳۲ سوره نور « وَ أَنْكِحُوا الْأُيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ أَمَائِكُمْ » (النور / ۳۲) . از دقت کافی برخوردار نیست ؛ زیرا ، نخست ، این آیه تنها متوجه اولیا نیست ؛ بلکه عموم مسلمانان را شامل میشود ؛ در ثانی ، اگر بپذیریم که خطاب آن متوجه اولیاست ، باز هم نمیتوان از آن اختصاص امر نکاح را به اولیا دانست ، فقط میتوان گفت که این حق هم برای زنان است و هم برای اولیای شان استدلال جمهور به آیه مبارکه ۳۴ سوره نساء : « الرَّجُالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ » (النساء / ۳۴) نیز نمیتواند دقیق باشد؛ زیرا ، منظور از قوام آن گونه که قرطبي میگوید : نفقه و دفاع است (۱۶ : ۱۸۶ / ۵) نه توالی امر ازدواج و اگر فرضًا بپذیریم که منظور از قوامت مرد بر زن تصرف در امور و سرپرستی کامل در او میباشد ، باید گفت که این امر تنها در امر ازدواج نیست؛ بلکه باید شامل تمام امور زن از جمله امور مالی هم باشد ؛ یعنی ، باید با این آیه بر این امر استدلال کرد ، که اولیا باید در امور مالی هم بر زن مانند امر ازدواج اختیار و سرپرستی داشته باشد؛ در حالی که تا جایی من جستجو کردم کدام فقهی چنین نگفته است ، در ضمن از سیاق آیه چنین دانسته میشود که این قوامت در امور زناشویی و رابطه های حقوقی زن و شوهر است ، نه پدر و فرزند ، و منظور از آن سرپرستی مرد بر همسرش است ، موضوعی که ما هم به آن اعتراف داریم .

استدلال به آیه « وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَاهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ » (البقره : ۲۳۲) ؛ نیز دقیق نیست ، و اگر از (فلا تعصلو هن) نقش اولیا دانسته میشود ، از (آن ینکحن ازواجهن) نقش زنان

دانسته میشود ، و این آیه همانگونه که میتواند در تایید نظر جمهور به کار رود ، در رد نظر آنها نیز به کار برده میشود؛ و نمیتواند دلیل قاطعی برای آنها باشد .

حدیث ابو موسی : «لانکاح ألا بولى» تحت مناقشه علماء قرار گرفته در صحت آن اختلاف نظر وجود دارد ، چنان که ترمذی بر این نکته اشاره کرده است (۷: ۴۰۷) / ۳) و شوکانی هم در نیل «الأوطار» از قول ابن حبان و حاکم گفته که آنها این حدیث را صحیح دانسته اند؛ اما گفته که در وصل و ارسال حدیث اختلاف نظر وجود دارد ، طوری که شعبه و ثوری آن را از اسحاق به گونه مرسل روایت نموده ، و اسرائیل از او به گونه موصول ، در حالیکه ابو اسحاق به تدلیس مشهور است (۱۱: ۴/۴۳۳) .

حدیث عایشه (رض) «أيما إمرأة ...» از سوی علماء جرح و تعديل تحت مناقشه قرار گرفته و در مورد آن اختلاف است ، آلبانی این حدیث را صحیح گفته (۵: ۳۲۰) / ۶) ؛ در حالی که ترمذی آن را حسن گفته و برخی دیگر آن را مرسل دانسته اند ، و در مورد ابن جریج که یکی از روایان حدیث است اختلاف نظر وجود دارد ، طوری که زهری آن را منکر دانسته است (۱۱: ۴/۴۳۳) .

در مورد دلیل عقلی اول جمهور باید گفت که این امر مسلم نیست که زنان به آن حد به ازدواج علاقه دارند که حیات خود را با خطر مواجه سازند ، بر عکس زنان نسبت به مردان از حیای بیشتری برخوردار اند ؛ و حتی به آسانی حاضر نمیشوند رضایت خود را بر ازدواج ابراز دارند ؛ روی همین اساس فقهاء سکوت آنها را رضا دانسته اند .

راجع به دلیل دوم عقلی جمهور باید گفت هر اندازه که شفقت اولیا نسبت به فرزندان شان زیاد باشد ، به شفقت خود انسان بر انسان نمیرسد ، و اگر شفقت سبب شود انسان در حق فرزند خود خیرخواهی داشته باشد ، چنین شفقتی در مورد خود انسان هم وجود دارد که در حق خود خیر خواه باشد .

رأى و نظر راجح

هنگام مناقشه نظر احناف و جمهور را در مورد نقش و جایگاه ولی در عقد نکاح ، ملاحظه نمودیم که دلایل احناف در مورد این که نقش ولی صرفاً یک نقش مشورتی است ، و ولایت شان بر زن ولایت ندب و استحباب است نه وجوب و لزوم ؛ و نکاح بدون اذن ولی منعقد نمیشود ، و اگر با کفو نبود اولیا صرفاً میتوانند اعتراض کنند ، بسیار قوی و از دقت کافی برخوردار بود؛ در حالی که دلایل جمهور اعم از نحوه استدلال شان به آیات و همچنان صحت احادیث آنها ، تحت مناقشه قرار گرفت و دلایل حدیثی جمهور به حد دلایل احناف قوی نبود .

روی این اساس میگوییم : نظر به وقوع دلایل جمهور تحت مناقشات شدید که این مناقشات شدید هم در خصوص استدلال شان به آیات بود و هم به لحاظ صحت احادیث شان ، و نظر به عدم وقوع دلایل حدیثی احناف تحت مناقشه ، میگوییم که رأى و نظر احناف در زمینه قوی و راجح است و باید تطبیق شود؛ زیرا ، علاوه بر دلایلی که به آن استناد جسته اند ، دلایلی دیگری هم بر قوت نظر شان وجود دارد ، از جمله : در عصر ما و در وطن ما ، شفقت های پدرانه تا حد زیادی ضعیف شده ، و بسیاری از اولیای امور ، در شان فرزندان خود تجارت میکنند ، و آنها را بخاطر بدست آوردن مبلغ پول ، به عقد کسانی می آورند که دختر شان را بدبخت و سیه روز میسازند ، و اگر این اختیار از زنان گرفته و به اولیای امور داده شود ، مسلسل ظلم ها و ستم ها همچنان بر زنان ادامه میابد .

در این شکی نیست که زنان به عنوان انسان از تمام حقوق مالی خود به گونه مستقل برخوردارند ، از جمله حقوق مالی و حق تصرف در خویشتن . و دلیلی وجود ندارد ما تصرفات آنها را محدود سازیم .

مسئله زناشویی یک امر شخصی است ، هرگونه خطأ و اشتباه اگر در آن صورت گیرد ، تبعات آن بیشتر بر زنان میرسد ؛ ازاینرو ، ما باید بگذاریم تا خود زنان را در این امر مهم و خطیر تصمیم گیرند و مسیر گیرند و مسیر خود را یابند ؛ تا بعد ها اگر نتیجه بدی بروز کرد فقط خود را ملامت کنند نه دیگران را .

با این کار جلو بسیاری از خود سری های اولیای امور در مورد فرزندان شان گرفته میشود ، خود سری هایی که در شرایط کنونی کشور ما بیداد می کنند .

برای تأمین حق اولیای امور در مورد کفو ، این حق محفوظ است ، و اگر زنی با غیر کفو ازدواج کرد ، ولی میتواند اعتراض کند و طبق نظر فقهای اسلام به اعتراض شان حتماً رسیده گی میشود.

نتیجه گیری

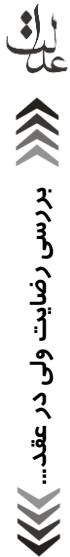
نتیجه یی که از این مقاله به دست می آید این است که مذهب حنفی به حکم اتكای آن بر دلایل قوی عقلی و نقلی ، در مورد حضور ولی و موافقه شان در عقد نکاح فرزندان شان قوی است؛ اما منظور احناف به هیچ وجه این نیست که دختران و پسران بدون اخذ مشوره و نظر والدین خود دست به ازدواج های عجولانه و بر بنیاد اساسات و عواطف کودکانه زنند، و از این طریق نوعی هرج و مرج اجتماعی را ایجاد کنند ؛ سپس نشینند و اشک تمیح ریزند .

احناف میگویند که تصمیم اولی و آخری بر عهده خود زوجین است ، تا شریک زنده گی خود را انتخاب کنند ؛ اما جهت انجام دقیق این ازدواج ، لازم است مشوره و نظر نیک والدین خود را هم در زمینه مد نظر گیرند؛ زیرا ؛ والدین بدی فرزندان خود را نمیخواهند ، و در ضمن از تجربه و فهم عمیق تر نسبت به فرزندان خود بخوردارند، و بهتر میتوانند در این زمینه عقلانی عمل کنند؛ روی این اساس بر فرزندان لازم و ضروری است از این صلاحیت خود در پرتو مشوره های نیک و دلسوزانه والدین استفاده کنند تا سعادت دین و دنیا و آخرت را به دست آورند . (والله أعلم).

فهرست منابع

- ١ - ابن حنبل ، أبو عبدالله ، احمد .(ب ت) . مسنـد الـأـمـامـ أـحـمدـ بنـ حـنـبـلـ . تعليـقـ شـعـيـبـ الـأـرنـوـطـ . قـاهـرـهـ : مـوسـسـةـ قـرـطـبـةـ .
- ٢ - ابن عابدين ، محمد امين .(ب ت) . رد المختار على الدار المختار . رياض : دار عالم الكتب للطباعة و النشر و التوزيع .
- ٣ - ابن قدامه ، موقف الدين ، ابي محمد ، عبدالله بن احمد بن محمد . (١٤٢٥). المغني . القاهرة : دار الحديث . الطبعة : الاولى .
- ٤ - ابن منظور ، محمد بن مكرم الأفريقي المصري . (١٤١٥). لسان العرب . بيروت : دار صادر . الطبعة : الاولى
- ٥ - ابو داود ، سليمان بن الأشعث سجستانى . (ب ت). سنن أبي داود . تحقيق : محمد محيى الدين عبدالحميد . بيروت : دار الفكر . الطبعة : الاولى .
- ٦ - ابو محمد ، عبدالوهاب ، على بن نصر المالكى . (١٤١٨). المعونه على مذهب عالم المدينه . تحقيق محمد حسن محمد حسن اسماعيل الشافعى . بيروت : دار الكتب العلميه . الطبعة : الاولى .
- ٧ - الترمذى ، ابو عيسى ، محمد بن عيسى . (ب ت). الجامع الصحيح سنن الترمذى . تحقيق احمد محمد شاكر و ديگران . بيروت : دار احياء التراث العربي . الطبعة : الاولى .
- ٨ - الرافعى، ابى قاسم، عبدالكريم بن محمد بن عبدالكريم . (١٤١٧). العزيز شرح الوجيز . بيروت : دار الكتب العلمية .
- ٩ - الزبيدى العبادى، ابوبكر بن على بن محمد الحدادى . (ب ت). الجوهرة النيرة . بيروت : دار الكتب العلمية
- ١٠- الشربىنى ، شمس الدين ، محمد بن خطيب . (١٤٢٥). مغني المحتاج الى معرفة الفاظ المنهاج . بيروت : دار المعرفه .
- ١١- الشوكانى ، محمد بن على بن محمد . (١٤٢٣). نيل الأوطارشرح متنى الأخبار من أحاديث سيد الآخيار . تحقيق انور الباز. القاهرة : دار الوفاء للطباعة و النشر و التوزيع. الطبعة : الاولى .
- ١٢- الطبرانى ، ابو القاسم ، سليمان بن احمد . (١٤١٥). المعجم الأوسط. القاهرة : دار الحرمين . الطبعة : الثانية.
- ١٣- القدورى ، ابوالحسين ، احمد بن محمد بن احمد . (١٤٣٢). مختصرى القدورى. كراچى: مکتبہ البشری . الطبعة : الاولى .
- ١٤- القرافى ، شهاب الدين ، احمد بن ادريس . (١٩٩٤). الذخيرة. تحقيق : محمد حجي. بيروت : دار الغرب .
- ١٥- القرطبي ، ابو عبدالله ، محمد بن احمد بن ابى بكر بن فرج الانصارى. (١٣٨٤). الجامع الأحكام القرآن. تحقيق احمد البردونى و ابراهيم اطفیش. القاهرة : دار الكتب المصرية . الطبعة : الاولى .

- ١٦ - الكلبيولي ، عبد الرحمن بن محمد بن سليمان .(ب ت) . مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر . كوبته : مكتبة المتنار .
- ١٧ - الكاساني ، علاء الدين ، أبي بكر بن مسعود . (١٤٢١). بداع الصنائع في ترتيب الشرائع . بيروت : دار أحياء التراث العربي . الطبعة : الأولى .
- ١٨ - الماوردي ، أبي الحسن ، على بن محمد بن حبيب . (١٤١٤) . الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعى . تحقيق الشيخ على محمد معوض و الشيخ عادل احمد عبدالموجود . بيروت : دار الكتب العلمية . الطبعة : الأولى .
- ١٩-١ - مسلم بن حجاج ، ابوالحسين القشيري . (ب ت) . صحيح مسلم . تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي . بيروت : دار أحياء التراث العربي . الطبعة : الأولى



ارسطو و واقع‌نگری در امر سیاسی

سید آصف احسانی^۱

چکیده

ارسطو در فلسفه سیاسی خود، برخلاف استادش افلاطون، رویکرد واقع‌نگری را اختیار می‌کند و ایده فیلسوف-شاه استاد را نمی‌پذیرد؛ به عقیده ارسطو دانش سیاسی جزو علوم عملی محسوب می‌شود و در این علوم روش متافیزیکی به کار بسته نمی‌شود؛ این دانش فاقد کلیت و ضرورت است و در نتیجه روش آن باید مبتنی بر تجربه باشد. ارسطو در رساله سیاست ماهیت جامعه سیاسی را مورد کندوکاو قرار می‌دهد و مشخص می‌سازد که با توجه به هر نظام سیاسی تعریف جامعه سیاسی و اصل شهروندی نیز دستخوش دگرگونی می‌گردد. ارسطو از میان انواع گوناگون نظام‌های

۱ دکتری فلسفه

سیاسی «نظام جمهوری» را به عنوان نظام مطلوب برمی‌گزینند و باور دارد، حکومت جمهوری نظامی است که در آن هم مصلحت عمومی تامین می‌شود و هم قانون به بهترین وجه اجراء می‌گردد، البته ارسسطو برای ارجحیت و مطلوبیت نظام جمهوری دلایل زیادی اقامه می‌کند.

واژگان کلیدی: ارسسطو، سیاست، دولت شهر، سعادت، نظام سیاسی

۱- مقدمه

ارسطو تفکر فلسفی خود را با نقد اندیشه‌های استادش افلاطون آغاز می‌نماید. ارسسطو اعلام مینماید، با اینکه افلاطون برایش بس عزیز و قابل احترام است ولی حقیقت را نمی‌توان به خاطر دوستی و رفاقت نادیده انگاشت و از آن گذشت. اختلاف ارسسطو با افلاطون بنیادی و مبنایی است، در واقع نگاه ارسسطو به هستی و وجود با نگاه افلاطون کاملاً متفاوت است. اندیشه‌های افلاطون در حوزه سیاست و اجتماع با اندیشه‌هایش در باب مُثُل و انسان در یک ارتباط تنگاتنگ و ناگستنی قرار داشت. افلاطون اعلام نمود، دولت مطلوب را تنها با شناخت خیر اعلا و ایده نیک میتوان تاسیس نمود؛ عالم محسوسات عالم سایه‌ها و متغیرات است، بدین سان نخست باید به حقایق این سایه‌ها دست یافت تا آنگاه بتوان متناظر با آن حقیقت اعلا سیاست درست را در راستای تربیت و پرورش شهروندان برای رسیدن به رستگاری، در جامعه مستقر نمود. به باور افلاطون بدون دست یابی و شناختن مثل و حقایق اشیاء، ارائه هر گونه طرحی برای جامعه سیاسی ناقص و ناکامل خواهد بود؛ چراکه ازنظر افلاطون دولت شهر نیز همانند هر پدیده مادی دیگری دارای ایده‌ای است. از این رو، برای بنیاد نهادن یک دولت شهر مطلوب آگاهی یافتن از مثال آن ضروری است. تنها کسی که توانایی رسیدن به عالم مثل را دارد، فیلسوف است، لذا زمان امور جامعه را باید به دست فیلسوف داد تا بهترین نظام را در جامعه پیاده نمایند.

ارسطو با وجود تاثیرپذیری فراوان از استادش، علاوه بر نظریه مثل، اندیشه‌های افلاطون را در باب سیاست نیز نمی‌پذیرد و با مطرح نمودن نظریه جوهر و علت‌های چهارگانه، علت مادی، صوری، فاعلی، غایی، اندیشه هایش را بر بنیاد این امور در عرصه‌های مختلف تدوین مینماید. از سوی دیگر، ارسطو از روش و شیوه دیالکتیک که یک روش افلاطونی بود، نیز فاصله می‌گیرد و به روش تجربی روی می‌آورد.^۱

همچنین ارسطو با استادش در مورد جستجوی بهترین دولت آرمانی مخالف است، بلکه به دنبال بهترین دولت‌های عملی در شرایط انضمامی است.^۲ ارسطو همچنین طرح‌های خاص افلاطون را در باب اشتراک زنان، کودکان و اموال نیز رد می‌نماید و معتقد است، چنین برنامه‌ای مخالف فطرت و سرشت بشر است.^۳ اما جدی‌ترین مخالفت ارسطو با افلاطون درزمینه حکومت فیلسوفان ظهور می‌یابد. ارسطو این اندیشه بنیادی استاد خویش را در حیات سیاسی یک امر ناممکن می‌داند و باورمند است هم نشین بودن فیلسوف با حقیقت و آگاه بودن او از ذوات امور به هیچ وجه، وظیفه حکومت کردن را برای او الزام نمی‌کند. ارسطو درمورد اینکه جستجوی ماهیت و سرشت امور از وظایف فلاسفه است، با افلاطون مخالفتی ندارد اما میان کاربرد نیروی عقل و برهان بشر در ساحت‌های نظری و عملی تفاوت قابل می‌شود. از نظر ارسطو معرفت نظری صرفا در باره امور ضروری و کلی، که شامل بر همگان باشد، امکان پذیر است. از دیگر سو، ضرورت و کلیت فقط در قلمرو طبیعت یابیده می‌شود، ولی در ساحت مسائل انسانی که صحنه فعالیت عملی انسان است، نمی‌توان از ضرورت و کلیت سخن گفت و این دو را به این عرصه وارد نمود.

بدین جهت، معرفت نظری که امتیاز ویژه فلاسفه است، هر چند فیلسوف را به درک عمیق و اساسی نسبت به اصول حاکم بر طبیعت می‌رساند، اما هیچ گونه معرفت خاص

^۱ پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب از سقراط تا ماکیاولی، نشر مرکز، چاپ پنجم، ۱۳۸۸، ص ۶۶ و ۶۷

^۲ جانکار، باربارا، فلسفه ارسطو، سیاست، ترجمه مهداد ایرای طلب، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۵، ص ۲۸۹

در رابطه با اصولی که باید بر شیوه رفتار انسانی حاکم باشد، در اختیار شان قرار نمی دهد. پس می توان گفت، معرفت فلسفی نمی تواند به عنوان امتیاز خاص، دارنده خود را برای اداره حیات سیاسی مدینه نسبت به دیگر افراد جامعه در جایگاه برتر قرار دهد. از این رو، تفلفف و فلسفه ورزی را نمیتوان به عنوان ویژگی لازم برای در دست گرفتن حکومت و اداره حیات سیاسی قلمداد نمود، بلکه بخورداری از تجربه و حکمت عملی برای چنین امری لازم و کافی است.^۱

هر چند تفکرات ارسسطو را با تعیین فاصله و نسبت آن با اندیشه های افلاطون

علق



۷۱

بخوبی متوان فهم نمود، اما نباید فراموش کرد، که فلسفه ارسسطو نیز، مانند ایده های استادش، به گونه ای ناظر به دیدگاهها سوفسطاپیان است و رد افکار آنان برای ارسسطو نیز حیاتی محسوب می گردد. از جمله اندیشه های سوفسطاپیان که در تضاد کامل با تفکر ارسسطو قرار دارد، نگاه آنان به دولت و منشأ و سرشت آن است. سوفسطاپیان عقیده مند بودند که سازمان های سیاسی در اثر قرار داده ای اجتماعی بوجود آمده اند و طبیعت در این زمینه هیچ دخالتی نداشته است. نظریه اینان به این نتیجه منجر شد که اطاعت از قوانین دولت و تسليم شدن به قواعد که حاکمان وضع نموده اند، نه تنها که باعث رشد و شکوفای استعداد انسان نمی گردد، بلکه مانع رشد طبیعی انسان و رسیدن وی به کمال مطلوب می شود.^۲ دربرابر این دیدگاه سوفسطاپیان، ارسسطو با ارائه تحلیل خاص از تاثیر قوانین در حیات سیاسی و منشأ و جایگاه دولت در تامین سعادت شهروندان بی بنیادی نظریه سوفسطاپیان را نمایان می کند. در واقع، ارسسطو نه تنها دولت و پولیس را مانع رشد و شکوفای افراد نمی داند، بلکه پولیس و دولت را تنها فضای میداند که در آن امکان سعادت مند شدن انسان وجود دارد. و از طرف دیگر، به

^۱ فاستر، ب. مایکل، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد اول، قسمت اول، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، انتشارات امیر کبیر،

۲۰۵-۲۰۳، ص ۱۳۷۶

^۲ فاستر، همان، ص ۲۱۲

عقیده ارسطو حیات سیاسی و تشکیل دولت برای انسان‌ها یک امر طبیعی است نه اینکه برآمده از قرارداد و پیمان بشری باشد.

در حقیقت انسان به مقتضای ذاتش به دنبال جامعه سیاسی و مدینه است.

۲- ماهیت جامعه سیاسی/دولت شهر

ارسطو از جامعه سیاسی همان پولیس یونانی را قصد می‌کند. از نظر ارسطو پولیس و جامعه سیاسی را نمی‌توان با هیچ نهاد و سازمان دیگری مقایسه نمود؛ فرمانروایی سیاسی از تمام انواع فرمانروایی و قدرت متفاوت می‌باشد. ارسطو در قدم نخست حکومت و جامعه سیاسی را به مثابه علت شکلی و صوری تحول و ترقی انسان در نظر می‌گیرد، اما در نهایت حکومت همان علت غایی محسوب می‌گردد. به باور معلم اول حکومت پاسخ به غریزه اجتماعی انسان برای زندگی نمودن در جمع است و انسان «طیعتاً حیوانی سیاسی است»؛ یعنی انسان برای زندگی در جامعه مدنی ساخته شده است و دارای غریزه اجتماعی می‌باشد. این غریزه انسان را برای زندگی نمودن به سمت هم نوعان اش می‌کشاند. از نظر ارسطو این غریزه «غریزه طبیعی» نامیده می‌شود.^۱ و چنین است که حکومت، مثل غریزه، جزء ذاتی انسان است. داشتن زندگانی دقیقاً انسانی به طور یک نفره بسیار مشکل و حتی غیر ممکن است. در این مفهوم حکومت تنها جایی است که انسان می‌تواند در آن زندگی کند، زیرا در آن از موهبت زبان برخوردار می‌شود.^۲

ارسطو معتقد است، نخستین لازمه پژوهش درباره انواع حکومت و جوامع پرسش از ماهیت شهر و حیات سیاسی می‌باشد و از آنجا که در باره معنا و چیستی شهر و جامعه سیاسی اختلاف نظر هست و سازمان هر مملکت، همان شیوه‌ای است که

^۱ جانکار، همان، ص ۲۷۶-۲۷۷

^۲ جانکار، همان، ص ۲۷۷

ساکنان یک شهر برای اداره امور خود انتخاب نموده‌اند، لذا سرشت و ماهیت پولیس و جامعه سیاسی را فقط با تحلیل و بررسی اجزاء آن میتوان شناخت. از این‌رو، برای فهم ماهیت شهر باید ابتدا دید که شهروند و شهروندی چیست؛ چراکه هر شهر و جامعه سیاسی از مجموعه شهروندان بوجود می‌آید. ارسطو در کتاب سوم سیاست در این زمینه چنین می‌گوید: «برای هر کس که درباره مملکت و ماهیت و خصایص هر یک از انواع آن پژوهش کند، نخستین پرسشی که پیش می‌آید این است که اصلاً ماهیت یک شهر چیست. ... ولی مفهوم شهر از مقوله کل است، و مانند هر کل دیگر اجزاء بی-

شمار دارد. پس باید نخست ببینیم که ماهیت شهروند چیست، زیرا هر شهر از جمع شهرونان پدید می‌آید و به همین سبب باید بدانیم که چه کس را باید به حق شهروند نامید و شهروند کیست. در باره معنای شهروند نیز [مانند معنای شهر] اختلاف نظر هست». ^۱ به عنوان نمونه آن کس که در نظام دموکراسی شهروند محسوب می‌شود در نظام الیگارشی از حق شهروندی برخوردار نیست.

ارسطو تلاش دارد تا تعریفی از شهروند ارائه نماید که با تمام انواع شهروندان وفق دهد. «در پی کسی هستیم که بتوان او را بی هیچ قید و شرطی شهروند خواند» ^۲ ارسطو قبل از پرداختن به تعریف شهروند، کسانی را که شهروند محسوب نمی‌شوند، مشخص می‌کند؛ بیگانه‌ها، بردگان، افراد کم سن و سال و کهن سال شهروند نیستند. کودکان و پیر مردان حق شهروندی دارند اما شهروند نیستند، زیرا قادر به انجام وظایف شهروندی نمی‌باشند. ارسطو در یک تعریف مقدماتی شهروند کسی را می‌داند که «دراجای عدالت و داشتن مقام دارای سهم باشد» ^۳ ارسطو می‌گوید، چون در نظام‌های

^۱ ارسطو، سیاست، کتاب سوم، ترجمه حمید عنایت، نشر شرکت سهامی کتابهای حبیبی، چاپ پنجم ۱۳۸۷، تهران،

۱۰۰

^۲ همان، الف ۱۲۷۵

^۳ همان، الف ۱۲۷۵

سیاسی مختلف از شهروند و جایگاه آن برداشت‌های گوناگون وجود دارد، لذا نمیتوان یک تعریفی ارائه داد که در تمام آن نظام‌ها بصورت یکسان صادق باشد. به همین جهت ارسسطو در مورد تعریف فوق از شهروند می‌گوید: «به همین سبب تعریفی که هم اکنون از شهروند به دست دادیم به ویژه در حکومت دموکراتی صدق میکند، نه به آن معنی که مصدق آن را در حکومت‌های دیگر نتوان یافت، بلکه به این دلیل که پیدا کردن مصدق آن در حکومت‌های دیگر حتمی نیست»^۱

بدین‌سان، ارسسطو برای اینکه تعریفش را با تمام گونه‌های شهروندان وفق دهد، بر آن تعریف اصلاحات و تبصره‌های را وارد می‌نماید. از این‌رو، شهروند کسی است که از حق رای در اجرای عدالت و حق عضویت در سازمان سیاست کذار حکومت برخوردار باشد. «در نظر ارسسطو شهروند اساساً کسی است که حق شروع به عمل فرموله کردن سیاستی را داشته باشد (یعنی ایجاد قانون)، و بعد هم بتواند «عمل» را به واسطه اجرای عدالت تحت کنترل داشته باشد». ^۲ پس در مجموع ارسسطو شهروند را بر چند گونه می‌داند اما شهروند راستین کسی را میداند که درا داره حکومت شرکت نماید و از احترامات آن برخوردار باشد. در عین حال قادر به قانون گذاری نیز باشد. از نظر ارسسطو فرمانبران امروز فرمانروایان فردا هستند و مرحله فرمانبرداری نوعی مکتب سودمند کارآموزی است که آنها را برای تصدی شغل فرمانروایی آماده می‌سازد. اگر بنابر این می‌بود که انسانی را از تمام امیدها و نویدهای آتی‌اش که روزی بر مسند حکمرانی تکیه خواهند زد، محروم سازند، چنین انسانی، در چارچوب تعریف ارسسطو، اصلاً شهروند شمرده نمی‌شد. ^۳ براین اساس شهروندی را می‌توان فرمانروایی آزاده بر آزاده تعریف نمود. به عبارت دیگر افراد برابر بر افراد برابر حکم رانی نماید.

^۱ همان، ب ۱۲۷۵

^۲ جانکار، همان، ص ۲۹۶

^۳ فاستر، همان، ص ۲۵۸

بنابراین وجه آزاد بودن شهروند و تواناییش برای قانون گذاری دو دیزگی اساسی است که در جامعه سیاسی بخوبی ظهور می‌یابد. در حقیقت از نظر ارسسطو یک اجتماع انسانی را وقتی می‌توان حقیقتاً، جامعه سیاسی دانست، که در آن قانون معیار همه چیز را باشد. برای ارسسطو مسئله قانون و قانون گذاری در یک نظام سیاسی دارای اهمیت حیاتی و بنیادی می‌باشد، بگونه‌ای که سرشت حکومت را می‌توان از طریق قانون اساسی آن بدست آورد.^۱ بهترین آئینه هر جامعه‌ای قانون اساسی آن است، زیرا قانون اساسی بهتر از هر چیزی توضیح دهنده گرایش‌های گوناگون شبکه انسانی در روابط انسانی می‌باشد و یگانگی و همگونی حکومت بیشتر از هر چیز به همگونی قانون اساسی وابسته است، لذا می‌توان حکومت را به نام همان قانون اساسی اش خواند.^۲ چراکه قانون جایگاه و نسبت شهروندان را در جامعه و با قدرت معین می‌نماید، به عبارت دیگر، قانون ساختار نظام حاکم بریک اجتماع و سرشت آن را تحقق می‌بخشد.

دقیقاً بدین جهت است که ارسسطو می‌گوید: «هنگامی که قانون اساسی کشور بر پایه برابری و همسانی افراد آن بنیاد شود، شهروندان می‌طلبند که فرمانروایی به تناوب باشد و حکومت دست به دست شود».^۳ و چون براساس قانون‌گذاری، مشارکت مردم و نحوه اداره یک نظام به طبقه بندي آن نظام پرداخته شود، درواقع به شناخت آن نظام بر مبنای علت صوری آن اقدام شده است. از نظر ارسسطو علت صوری، هستی یک شئی را مشخص نموده و به چیستی آن پاسخ می‌دهد.

پس ماهیت یک جامعه سیاسی را در همان ساختار طبقاتی، نهادهای اداری، قوانین حاکم بر آن و جایگاه شهروندان در آن نظام می‌توان بخوبی بدست آورد. از این رو، با

^۱ جانکار، همان، ص ۲۹۸

^۲ جانکار، همان، ص ۲۸۱

^۳ ارسسطو، همان، الف ۱۲۷۹

شناخت پیدانمودن نسبت به شهروندان و جایگاه و موقعیت آنان در مدینه، سرشت و ماهیت مدینه نیز، از این حیث که منحرف است یا منحرف نیست، آیا در آن یک فرد فرمانروا است یا تعدادی از افراد و یا عده کثیری از مردم آشکار می‌گردد. متناسب با هر کدام از این حکومت‌ها تعریف شهروند و موقعیت او متفاوت می‌شود و در نتیجه سرشت و ماهیت حکومت نیز متفاوت خواهد بود. به عنوان نمونه در حکومت استبدادی شهروندان هیچ جایگاهی ندارند، بلکه فرد مستبد به عنوان معیار و شاخص تمام خوبی‌ها و بدی‌های جامعه شناخته می‌شود؛ سرشت و ماهیت چنین جامعه‌ای همان استبداد و ستمگری می‌باشد و اساساً چنین جامعه‌ای را نمی‌توان یک جامعه سیاسی، بمعنای واقعی کلمه، قلمداد نمود، زیرا در این چنین اجتماعات مسئله قانون و اصل برابری شهروندان، که از مقومات جامعه سیاسی محسوب می‌شوند، هیچ جایگاهی ندارند.

۳- پیدایش و هدف جامعه سیاسی / دولت شهر

چنانکه بیان شد از نظر ارسطو انسان بالطبع حیوان سیاسی است و تشکیل اجتماع سیاسی و بنیاد نهادن دولت نیز یک امر طبیعی است. در واقع، دولت به همان اندازه برای انسان طبیعی است که کندوی عسل برای زنبوران طبیعی می‌باشد، اما تفاوت اساسی این دو در این است که طبیعت انسانی با طبیعت زنبور کاملاً متفاوت است؛ چراکه انسان به نیروی عقل و تفکر مجهز است، لذا دارای جامعه سیاسی می‌باشد و به قوانینی که بر سرنوشتش حاکم است آگاهی دارد. اساساً یکی از مهم ترین شرایط حیات انسانی تبادل نظر کردن شهروندان در باره قوانین حاکم بر شهر است، لذا شرط اساسی حیات سیاسی این است که فرمانروای جامعه خود را موظف به توجیه معقول

اوامری بداند که در راستای حفظ منافع اتباعش صادر می‌کند، اما زببوران نه دارای حیات سیاسی اند و نه از قوانینی که برسرنوشت شان حاکم است، فهمی دارند.^۱

بر بنیاد تفکرارسطو، اساس هر بحثی در باره دولت شهر این است: دولت شهر چگونه و برای چه بوجود آمده است. ارسسطو دولت را هم بر مبنای علت فاعلی و هم بر مبنای علت غایی مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد و در نتیجه اعلام می‌نماید که دولت «امری طبیعی» می‌باشد.^۲ اما باید توجه داشت که دولت شهر از آغاز زندگی بشر وجود نداشته است، بلکه ابتدا پیوندهای خانوادگی و جماعت‌های روستایی نخستین مراحل سیر زندگانی انسان د رراستای حرکت بسوی دولتشهر بوده است. خانواده، دهکده و دولت شهر، از نظر ارسسطو، توالی یک تحول تاریخی می‌باشند. به باور ارسسطو نخستین اجتماعی، که وجودش برای بشر ناگزیر است، خانواده می‌باشد. این اجتماع اولیه به دست انسان‌ها برای بقای نسل ایجاد می‌گردد. البته در تحقیق چنین اجتماعی اراده انسانها دخالت ندارد، بلکه به همان انگیزه طبیعی انجام می‌پذیرد که در تمام جانوران و گیاهان نیز موجود می‌باشد.

هدف این اجتماع اولیه تأمین نیازهای روزانه است. به مرور زمان از اجتماع چند خانواده دهکده تشکیل می‌گردد و هدف این اجتماع چیزی بیش از برآوردن نیازهای روزانه است. اما دهکده نیز در تأمین تمام نیازها بشر ناتوان است و نمی‌تواند زمینه را برای به فعلیت رسیدن تمام استعدادهای بالقوه انسان فراهم نماید. از این رو، این سیر تکامل طبیعی انسان تداوم می‌یابد و در نتیجه دولت شهر بنیاد نهاده می‌شود. تنها در شهر یا جامعه سیاسی است که طبیعت بالقوه آدمی می‌تواند فعلیت یابد و انسان به کمال مطلوب خود برسد.^۳ شهر [نقطه کمال و] غایت جوامع دیگر است. و طبیعت

^۱ فاستر، همان، ص ۲۱۶

^۲ پولادی، همان، ص ۷۱

^۳ ارسسطو، همان، کتاب نخست، الف، ۱۲۵۲، ب ۱۲۵۲

هر چیز در کمال آنست، از اینرو هر گاه چیزی، خواه آدمی باشد و خواه اسب و خواه خانواده، به مرحله کمال رسد، می گوییم که آن چیز، طبیعی است. وانگهی، غایتی که هر چیز به سبب آن وجود دارد، یا علت غایی، برترین خیر است؛ و اتكاء به ذات، غایت و برترین خیر است.^۱ ارسسطو از این جا نتیجه گیری می نماید که شهر یک پدیده طبیعی است و انسان نیز به حکم طبیعت حیوانی اجتماعی می باشد، اما کسی که از روی طبع بی وطن است نه براثر تصادف، از دو حالت خارج نمی باشد، یا موجود برتر از آدمی است ویا فروتر از او.^۲

در واقع محور و اساس تحلیل ارسسطو طبیعت و امر طبیعی است. هر موجود زنده و از جمله انسان صرفا در چارچوب طبیعتش قابل درک و فهم می باشد. حالت رشد یافته و به کمال رسیده یک چیز همان حقیقت و چیستی آن است.^۳ نوع بشر نیز باید در حالتی که از ظرفیت هستی خود به طرف پیشرفت و نهایتی که به جانب آن در حرکت است، مورد مشاهده قرار گیرد. نهایت انسان زندگی دریک مدنیه است؛ زیرا اینگونه زندگی، بهترین شکل قابل تصور برای نوع بشر است. از همین جاست که کانون خانواده، دهکده، مدنیه، زبان، اخلاقیات، حقوق و دادگری و هر چیز ضروری دیگر که بخشی از آن زندگی را می سازد، طبیعی است^۴

ارسطو نوع بشر را دارای یک طبیعت متحده الشکل نمی داند. او افراد را به دسته های چون مرد و زن و یا آزاد و برده تقسیم می نماید و معتقد است، این ها از قابلیت های متفاوتی برخوردار می باشند. بدین سان، آنچه را که می توان از یک نوع آنها توقع

^۱ ارسسطو، همان، کتاب نخست، ب ۱۲۵۲، الف ۱۲۵۳

^۲ همان الف ۱۲۵۳

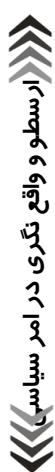
^۳ ردهد، برایان، اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، مترجم، اکبر افسری و مرتضی کاخی، نشر آگاه چاپ سوم، ۱۳۷۷

ص ۵۸

^۴ همان، ص ۵۹ و ۵۸

دانست با سایرین متفاوت است. افراد انسانی هر کدام دارای فضیلت ویژه خود می باشد و این انواع گوناگون انسانی از لحاظ شکل و میزان نیکبختی قابلیت‌های همسانی ندارند. اما تمام افراد بشر از هر نوع و با هر اندازه قابلیت، هنگامی می توانند با فضیلت و نیکبختی در شهر زندگی نمایند که هر کدام د رنقش خود قرار گیرد و این عین عدالت و دادگری خواهد بود.^۱ از همین رو، «ارسطو طبیعت بردها و کارکرد بردهداری در جامعه را به طور جامع مورد بررسی قرار می دهد. او وظیفه خود می داند که نشان دهد نهاد بردهداری بخودی خود نهادی معقول، و برای یک دولت مطلوب اجتناب ناپذیر است».^۲

علف



۷۹

درواقع، شهر یا جامعه سیاسی نه تنها از این جهت که نیازمندی‌های ابتدایی انسان را رفع می نماید، بلکه از این حیث که غذا و محیط سالم برای رشد و شکوفایی ساحت‌های عالی تری طبیعت آدمی فراهم می کند، نیز یک پدیده‌ای طبیعی است. به عقیده ارسطو فقط در دولت شهر، زمینه لازم برای رشد و بکارگیری نیروهای عقلانی بشر بوجود می آید. تأمین این هدف در اجتماعات نظری دهکده به هیچ وجه امکان پذیر نیست. نقص واحدهای مانند دهکده را نباید تنها در این دانست که قادر به تأمین تمام نیازمندی‌های مادی بشر بصورت کامل نمی باشند، بلکه این اجتماعات بیشتر از این حیث ناقصند که برای خواسته‌های عقلانی انسان هیچ شرایطی را فراهم نمی توانند. تنها در جامعه سیاسی، برای نیازهای متعالی بشر شرایط شکوفایی و رشد ایجاد می گردد و جز معقول طبیعت انسان آن توسعه‌ای متناسب با شان خویش را صرفا در جریان یک تحرک اجتماعی و طی یک فرایند سیاسی می تواند، بدست آورد.^۳ پس

^۱ همان، ص ۵۸

^۲ لیدمن، سون اریک، تاریخ عقاید سیاسی از افلاطون تا هابرماس، مترجم سعید مقدم، ناشر دات، چاپ اول ۱۳۹۱،

ص ۳۲

^۳ فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، همان، ص ۲۱۶-۲۱۵

تفاوت دولت شهر با خانواده و دهکده فقط از لحاظ کمی نیست، بلکه از حیث کیفی و نوعی نیز از آن دو متمایز است؛ چراکه انسان در دولت شهر می‌تواند زندگی نیک به معنی کامل آن داشته باشد. ارسطو معتقد است، هر چند فرد و خانواده از لحاظ زمانی بر شهر تقدم دارند اما از حیث طبیعی شهر بر آن‌ها مقدم است. چون شهر تنها نهادی است که افراد می‌توانند تمام استعدادهای خود را شکوفا نمایند، بر خلاف خانواده و دهکده که خود کفا نیستند.^۱

تا هنوز از علت فاعلی دولت شهر سخن به میان آمد، اما پرسش مهم‌تر این است که علت غایی دولت شهر چیست؟ هدف از پدید آمدن دولت شهر چیست؟ فلسفه پدید آمدن دولت شهر را ارسطو، فراهم نمودن زمینه سعادت و بهزیستی شهروندان می‌داند. در واقع، سیر و تحول زندگانی افراد انسانی در مراحل مختلف خانواده، دهکده و دولتشهر در راستای تحقیق و فعلیت یافتن بالاترین ظرفیت جامعه بشری برای رسیدن به سعادت انجام می‌پذیرد. در هر مرحله‌ای از این تحول سهمی از سعادت وجود دارد، اما بالاترین سهم سعادت در دولت شهر فراهم می‌آید. «اگر پیدایی شهر بهر زیستن است، وجودش از برای بهزیستان است».^۲ ارسطو می‌گوید هدف جامعه سیاسی را صرفا در زیستن نمی‌توان خلاصه کرد، والا بردگان نیز برای تأمین چنین هدفی گردهم می‌آیند و همینطور نمی‌توان هدف جامعه سیاسی را در حد یک پیمان و اتحاد نظامی فروکاست، بلکه غایت دولت شهر رسیدن به سعادت است. «ولی هدف جامعه سیاسی، نه تنها زیستن، بلکه بهزیستان است، ورنه بندگان و حتی جانوران نیز می‌توانستند گرد هم آیند و جامعه سیاسی برپاکنند، ولی حال جهان بدانگونه که هست چنین نیست. زیرا

^۱ ارسطو، سیاست، کتاب نخست، الف ۱۲۵۳

^۲ همان، ب ۱۲۵۲

بندگان و جانوران از سعادت یا آزادی اراده بی بهره‌اند، بهمین سان هدف جامعه سیاسی، اتحاد نظامی برای دفاع در برابر خطر و یا سوداگری و بازرگانی نیست^۱

بالاترین خیر جامعه انسانی باید آن چیزی باشد که تمام امور دیگر بخاطر آن انجام پذیرد. بدین سان، این خیر می بایست دو ویژگی داشته باشد، اولاً این خیر باید چیزی غایی و نهایی باشد، ثانیاً این خیر باید خود کفا باشد؛ یعنی اینکه به تنها فلسفه زندگی بیان کند. از نظر ارسطو شادکامی و سعادت این شرط را تحقق می بخشد.^۲ در واقع، غایت جامعه سیاسی رسیدن شهروندان به سعادت و خوش بختی است و این غایت به باور ارسطو در پرتو بکارگیری فضایل اخلاقی و آراستن خود به این صفات بددست می آید. از منظر ارسطو غایت شهروند با هم منطبق و در یک راستا قراردارد. تنها ضامن واقعی ثبات و رونق روز افزون دولت شهر نیکی و فضیلت مندی شهروندان آن است. از طرف دیگر، اگر دولت شهر دارای نظام تعلیم و تربیت معقول، اخلاقی و سالم باشد، شهروندان با فضیلت تربیت خواهد نمود. در چنین حالتی افراد و شهر هر دو به غایت خاص خود نایل خواهند شد.

۴- فضیلت به مثابه شالوده سعادت

چنانکه بیان شد ارسطو غایت دولت شهر را رسیدن به سعادت می داند و باورمند است، دولت شهر همه چیز را برای سعادتمند نمودن شهروندان خود دارد، اما پرسش مهم این است که منظور ارسطو از سعادت چیست؟ و سعادت چگونه بددست می آید؟ ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخوس می گوید، غایت هر فن، عمل و انتخابی، خیر است و انسان‌ها نیز به دلیل همین غایت است که پیوسته اعمال دیگری را انجام می دهد. امری که هرگز و به هیچ وجه به خاطر چیزی دیگر طلب نشود، از تمام اموری که

^۱ جانکار، فلسفه ارسطو، اخلاق، همان، ص ۲۱۴

^۱ ارسسطو، اخلاق نیکو مخصوص، کتاب اول، ترجمه ابوالقاسم پور حسینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم،

۱۰۹۷ ب

^۲ همان، باب هفتم، ص ۲۱

هم به خاطر خودشان و هم برای امور دیگر مطلوب‌اند، کامل تر خواهد بود، یعنی چیزی را میتوان کامل مطلق نامید که همواره به خاطر خودش مطلوب واقع شود به هیچ روی ابزار امور دیگر قرار نگیرد.

براساس این مقدمات می‌توام گفت، سعادت در کاملترین معنایش چنین غایتی است، زیرا آدمی سعادت را همیشه به خاطر خودش ونه به جهت غایت دیگری برمی‌گیریند، اما اموری مانند شرافت، لذت، خرد و هرفضیلت دیگری را با اینکه به خاطر خودشان انتخاب می‌کند، در عین حال آن‌ها را به منظور سعادت می‌جوید؛ چراکه انسان‌ها فکر می‌کنند، در صورتی از سعادت بهره‌مند می‌شوند که این فضایل را دارا باشند.^۱ پس سعادت همان خیر برین است. سعادت نتیجه بخت و اقبال و یا گوشه نشینی نیست، بلکه تنها در جامعه بدست می‌آید. جامعه سیاسی تنها محیطی است که انسان در آن می‌تواند به عنوان موجودی عقلانی عمل نماید. به همین دلیل سگ، اسب حتی کودک را نمیتوان سعادت مند خواند، زیرا هیچ یک از این‌ها نمی‌توانند درامور اجتماعی بویژه فعالیت‌های مخصوص سرشت انسانی مشارکت کنند. در نتیجه ارسسطو سعادت را اینگونه تعریف می‌کند: «طبعی است که خیر انسان هم باید عبارت از این باشد که «فاعلیت روح در طریق کمال» و اگر کمال بتواند که درجات داشته باشد، بهتر است که این هم در نظر باشد: «در طریق بهترین و فایق ترین کمال» این را نیز باید اضافه کنیم که «در طول حیات»، زیرا... تنها یک روز و یا یک زمان قصیری نیست که یک انسان را مسعود و مبارک می‌سازد»^۲

بنابراین، خیر همان فعالیت نفس است مطابق با فضیلت و در صورتی که فضایل متعدد باشد، خیر همان فعالیت نفس می‌باشد اما توامان با عالی ترین فضایل. ولی باید

توجه داشت که فردی را می‌توان سعادت مند دانست، که تا پایان عمر از این ویژگی بهره مند باشد. خوش بختی و سعادت موقت برای سعادتمندی کافی نیست، بلکه سعادت باید همیشگی باشد. ارسطو معتقد است این تعریف از سعادت جامع است، زیرا تمام آن سه نوع خیری را که تصور می‌شود بخشناسی از سعادت است، دربرمی‌گیرد. بر اساس یک تقسیم بندی مشهور خیرها را به سه دسته تقسیم نموده‌اند؛ خیرهای دنیوی و خارجی، خیرهای بدنی و خیرهای روحی و روانی.^۱

به باور ارسطو برای تکمیل سعادت ضمیمه نمودن خیرهای خارجی لازم و ضروری است. یک مرد برای سعادتمند شدن باید ثروت، دوست و قدرت سیاسی داشته باشد.

درواقع، عملکرد انسان در حکومت یکی از شرایط عمدۀ سعادت محسوب می‌گردد. در صحنه‌ای سیاست است که افراد می‌توانند خیر و بزرگواری را به مرحله اجرا بگذارند. همچنین یک انسان باید خیر بدنی نیز داشته باشد؛ یعنی نیک اختر، نیک زاد، دارای فرزندان نیک و حتی جمال شخصی باشد تا سعادتمند گردد. بدینسان، کسی که زشت و یا بذراش باشد، به هیچ وجه قابلیت سعادتمند شدن را ندارد. اما خیری روحی که نسبت به دو خیر قبلی از اهمیت بیشتر برخوردار است و به تنها یی باعث گرداوری بالاترین نوع خیرها می‌شود، عدالت و فضیلت است.^۲ با اینکه ارسطو خیرهای خارجی و بدنی را نیز برای سعادتمند شدن انسان لازم می‌داند، اما معتقد است این خیرها بیشتر به مثابه آلات راه سعادت تقدیم شده‌اند. «ما گفتیم که «سعادت فاعلیت روح است در راه مکرمت و بعضی انواع فضیلت»، اما در باره باقی خیرها این است که ما باید با آنها به سعادت آغاز کنیم و یا این که در راه سعادت مددگاری و نفع رسانی داشته و از جانب فطرت به حیث آلات راه سعادت تقدیم شده‌اند.»^۳

^۱ جانکار، همان، ص ۲۱۵

^۲ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، کتاب اول، همان، باب هشتم

^۳ همان، بند نهم

از آنجا که سعادت فعالیت روح است درجهت کسب فضیلت کامل، پس باید نخست درباره فضیلت بحث نمود تا بدین وسیله، شاید درباره سعادت نیز نظر روشن تری بدست آمد. وچون سعادت را به فعالیت روح تعریف نمود، لذا منظور از فضیلت انسانی همان فضیلت روح است نه فضیلت جسم انسانی. از این رو، بر سیاستمدار باید ضرور است که نسبت به طبیعت نفس و روح معرفت پیدا نماید؛ سیاستمدار باید درطبع روح تأمل و تفکر کند. روح انسان از عناصر عقلانی و غیر عقلانی ترکیب یافته است؛ بخش دوم دارای استعداد نباتی، خاستگاه تمدنی، خواهش‌های نفسانی و... است، درواقع، این بخش نیز دارای دو عنصر است: یکی روح نباتی، که به آن روح طبیعی هم گفته می‌شود، این بخش هیچ سهمی از عقل ندارد، بخش دوم خواهش و شهوت است، که به آن روح حیوانی نیز اطلاق می‌گردد؛ این بخش تا حدودی با عقل سهمی می‌شود و تاحدی این استعداد را می‌توان تابع عنصر عقلانی روح قرارداد.

ارسطو می‌گوید، اگر بپذیریم که حصه و بخش غیر عقلانی نیز عقلی دارد، باید استعداد عقلانی روح، نیز از دو بخش بوجود آمده باشد: یکی اینکه توانایی استدلال در مورد امور درون خود را داشت باشد، و علوم نظری را فهم نماید، دیگر اینکه به حرف عقل به گونه‌ای گوش نماید که کسی به گفته‌های پدرش گوش می‌سپارد. بخش دوم، درواقع، همان روح حیوانی است، اما بخشی که توانایی استدلال و فهم علوم نظری را دارد، همان روح انسانی است. روح انسانی از نظر ارسطو دارای فضایل ویژه خود است؛ فضایل عقلانی و فضایل اخلاقی. فضایل هوشمندانه و عقلی آن‌هایی هستند که به عنصر عقلانی روح تعلق دارند، مانند علم نظری، ذکاء و حکمت عملی. فضایل اخلاقی به عنصر غیر عقلانی روح تعلق دارند و با عمل مرتبط هستند، اموری مانند کف نفس و سخاوت که همان فضایل شخصیتی هستند، ذیل مکارم اخلاقی قرار می‌گیرند. در مورد چگونگی بدست آمدن و نحوی تحصیل آن‌ها ارسطو معتقد است؛ فضایل عقلانی از تعلیم سرچشمه گرفته و رشد و بالندگی اش نیزنتیجه آن است. بدین جهت به گذشت زمان و ممارست نیاز دارد. اما فضایل اخلاقی از عادت نشات می‌گیرند. در

نتیجه روشن است که فضایل اخلاقی اموری فطری نیستند؛ زیرا آنچه را که وجودش تابع طبیعت است، نمی‌توان تغییر و تبدیل داد. در واقع این فضایل نه از راه طبیعت بدست می‌آیند و نه از راه خلاف آن، بلکه طبیعت صرفاً استعداد کسب این فضایل را به انسان‌ها اعطاء نموده است و این استعداد بوسیله عادت تکمیل می‌گردد.^۱

بنابراین، سعادت انسان در گرو تحصیل فضایل اخلاقی و عقلانی است؛ یعنی شهروندان با برخورداری از صفات همانندی میانه‌روی، دادگری و خردمندی در بستر دولت شهر به سعادت دست می‌یابند. از این رو، بحث در باب سعادت از نظر ارسطو بیش از آنکه اخلاقی باشد، سیاسی است؛ چراکه عمل به فضیلت فقط در درون بهترین نظام سیاسی امکان تحقق می‌یابد و در چنین فضای است که برای انسان، با عمل به نیک‌کرداری، زمینه سعادت‌مند شدن فراهم می‌گردد.^۲ به همین جهت، از نظر ارسطو مهمترین وظیفه دولت «اصلاح عیوب اخلاقی شهروندان و تلقین فضایل نفسانی به آن‌هاست. بنابراین، هر آن دولتی که از انجام این وظیفه مهم غفلت کرد یا اینکه اقدامات خود را منحصر به اصلاح عیوب ظاهری شهروندان ساخت وظیفه اساسی خود را به عنوان دولت ایفا نکرده است».^۳

در واقع دولت از نظر ارسطو نوعی آموزشگاه دائمی است و وظیفه تعلیم و تربیت شهروندان و ایجاد فضایل اخلاقی در آنان را از بدوي تولد تا هنگامه مرگ به عهده دارد. البته منظور از تربیت شهروندان صرفاً ایجاد فضایل عقلانی و اخلاقی در افراد نیست، بلکه نوع آموزش دولت باید چنان باشد که از لحاظ جسمانی نیز شهروندان را به صورت مناسب رشد دهد.^۴ پس در بستر دولت شهر و جامعه سیاسی انسان‌ها به

^۱ همان، کتاب اول، باب سیزدهم، ص ۴۲-۳۹ و کتاب دوم، باب اول ص، ۴۴-۴۳

^۲ طباطبایی، جواد، زوال اندیشه سیاسی در ایران، انتشارات کویر، چاپ هشتم، ۱۳۸۷، ص ۱۱۰

^۳ فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، همان، ص ۲۲۲

^۴ همان، ص ۲۲۳

سعادت و رستگاری می‌رسند؛ یعنی استعدادات طبیعی انسان فقط در چاچوب دولت شهر به فعلیت وبالندگی لازم می‌رسد؛ چراکه انسان طبیعتاً حیوان اجتماعی و سیاسی است. این امر صرفاً با بهره‌مندی شهروندان از فضایل عقلانی و اخلاقی امکان تحقق دارد. از این رو، زندگی خوب برای یک انسان با فعال بودن در عرصه سیاست در یک ردیف قرار می‌گیرد.

۵- حیات خرد و رزانه چونان بالاترین سعادت انسانی

آنچه مایه تعجب بسیاری از پژوهش‌گران اندیشه‌های ارسطو شده است، دیدگاهی است که ارسطو در کتاب آخر اخلاق نیکوماخص اتخاذ می‌نماید. ارسطو در این کتاب نظریه‌ای را در باب سعادت و زندگی خوب مطرح می‌کند که با دیدگاه قبلی اش کاملاً متفاوت است. وی بر اساس این نظریه جدید معتقد است، بهترین زندگی برای انسان در کناره‌گیری از فعالیت‌های سیاسی است؛ چراکه عالی‌ترین لذت و خوشی زندگی محصول تفکر است و مناسبترین محیط برای تفکر گوشی‌انزواست. ارسطو دلایل زیادی ارائه می‌دهد تا دیدگاه خویش را، در مورد اینکه تفکر بیشترین شادکامی و سعادت را برای انسان به ارمغان می‌آورد، اثبات نماید.

۱- عقل بالاترین استعداد و مهمترین جزء روح انسان است، و تفکر فعالیت عقل است.

۲- تفکر یا همان تئوریا بی‌مانع ترین فعالیت است. انسان این فعالیت را بیش از هر فعالیت دیگری ادامه دهد.

۳- چون لذت نیز جزئی از سعادت است و از بین اعمالی که مطابق با فضیلت است، حیات تأملی و حیاتی که در راه حکمت است، بدون شک، از بهترین لذات محسوب می‌گردد. ارسطو می‌گوید، هرچند تعقیب حکمت، بسیار لذت بخش و خواشایند است اما اشتغال به آن به عنوان یک حکیم، بس لذیذتر است نسبت به اشتغال به آن در مقام یک متعلم.

- ۴- متفکر و فیلسوف خود کفایت‌رین انسان است. اگرچه مرد متفکر نیز همانند سایر مردم به نیازهای روزمره و اولیه زندگی محتاج است، ولی او می‌تواند با قناعت کامل زندگی اش را سپری نماید؛ چراکه او سعادتمند و رستگار است. دیگر اینکه، مرد حکیم اگر از مصاحبت دوستان بهره‌مند نباشد، باز هم می‌تواند بهتر از دیگران زیست نماید، زیرا به عمل تفکر و تأمل روی می‌آورد و در تنهایی کامل در افکار خود سیر می‌کند.
- ۵- حیات تأملی تنها چیزی است که ذاتاً و فی نفسه مطلوب است؛ چراکه تفکر خود عین سعادت است و برای چیزی دیگری انجام نمی‌پذیرد.

۶- زندگی متفکرانه آن نوع از زندگی است که به خدایان متنسب می‌شود. در این صورت تئوریا باید بالاترین سعادت بشر نیز باشد؛ چراکه تشبه به خدایان والاترین سعادت انسان است.

۷- سعادت همواره درصلح و آرامش و دریک زندگی سرشار از راحتی محقق می‌گردد و این امر در حیات تأملی بهتر از جای دیگر امکان پذیر است.^۱

ارسطومی گوید، حیات یک مرد سیاسی از این آرامش و راحتی بسیار دور است، لذا نمی‌توان آن را مقصود به ذات دانست. «اگر این طور است که اعمال مربوط به سیاست و به جنگ، نسبت به باقی افعالی که بر حسب فضیلت است، در بزرگی و شرافت خود مهمتر و مقدم‌تر است و در عین حال از طمأنیت و راحت دور، باز هم مقصود بالذات نبوده و متوجه غایت علیحدی‌ای است، پس باید یقین پنداشته شود که عمل عقلی که مستعد تأمل است، بیشتر جدی و صمیمی است و بیشتر مقصود بالذات است که دیگر غایت و غرضی به ماورای آن نیست... اگر صفات کفایت ذاتی و استقلال، طمأنیت و راحت، خستگی نپذیرفتن،... و دیگر تمام صفات سعادت عظمی منسوب به این عمل تأملی باشد، در این شکی نیست که این طور عمل سعادت بزرگ و مکملی است»^۲

^۱ ارسطو، اخلاق نیکوما خس کتاب دهم، باب هفتم، ص ۴۱۱-۴۱۲

^۲ همان، ص ۴۱۳

تا قبل از این ارسطو باورمند بود که سرشت روحانی انسان کاملترین میزان شکوفایی و مناسبترین زمینه سود بخشی خود را در نظام سیاسی بدست می آورد. اما هنگامی که بالاترین سعادت همین انسان بر فعالیت غیر اجتماعی مبنی می گردد، وضعیت کاملاً دگرگون می شود. در چنین وضعی، هرچند رابطه او با جامعه به جهت تأمین نیازهای مادی همچنان تداوم می یابد، ولی تأمین این نیازها و تلاش در راستای تحقق آنها او را دیگر همانند سابق به نیکوی نزدیک نمی کند، بلکه فاصله ایجاد می نماید. به دنبال چنین وضعی، فیلسوف سطح مشارکت خویش را در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی به حداقل کاهش می دهد. از این رو، مشارکتش در فعالیتهای شهری در اساس میل و علاقه نخواهد بود، بلکه از روی اکراه به نوعی سهم‌گیری جزئی درامور جامعه تن خواهد داد. پس فیلسوف به عنوان جوینده حقیقت و خیر مطلق، تا آنجا که برایش امکان پذیر است، باید از اشتغال به فعالیتهای اجتماعی دست بکشد.^۱

مایکل فاستر نویسنده کتاب خداوندان اندیشه سیاسی درباره تاثیر این اندیشه ارسطو می گوید: «ارسطو در کتاب اخلاق اندیشه جدیدی به ما عرضه می کند که پیدایش آن باعث ضعف و انحطاط دولت شهری در یونان باستان گردید و یا لاقل ظهورش نتیجه افتادن دولت شهری در سراشیب ضعف و انحطاط بود».^۲ به باور برخی از پژوهشگران ارسطو در مورد آشتب دادن این دو دیدگاه متضادش هیچ گامی بر نمی دارد و، در واقع، این مشکلی است که ارسطو آن را حل ناشده باقی می گذارد: «هیچ کاری برای آشتب دادن این دو نظر متضاد هم مبنی بر اینکه انسان باید درگیر فعالیتهای زندگی بشود یا نه، نمی کند. آیا انسان باید درون زندگی حکومتی غرق شود و جزیی از آن گردد، یا اینکه راه شخصی خویش را پیش بگیرد و فقط به رسیدن به خرد بیندیشد و بس؟ به دیگر سخن، بالاترین عامل اخلاقی چیست، انسان است یا فرد؟ این مسئله نتیجه سقوط

^۱ ارسو، خداوندان اندیشه سیاسی، همان، ص ۳۰۵

^۲ همان، ص ۳۰۴

و تخریب نظام دولت-شهر است. ارسسطو ظاهرا در خط بین پولیس و جهان هلنی گیرکرده بود. نظام ارزشی، دولت - شهر را پشت سر کذاشته بود و لازم بود خود فرد درباره آن تصمیم بگیرد نه حکومت و به وجه تناقض آمیزی او باید این نظام را هم در خود و هم در در نظام جهانی تدارک می دید.^۱

اشترواس نیز در این مورد می گوید، ارسسطو دیدگاه اصلی اش را در باب بهترین نظام سیاسی براین اساس بنا می نماید که والاترین غایت بشر، یعنی همان سعادت و شادکامی، برای فرد و شهر یکسان است، اما این واقعیت که والاترین غایت فرد در حیات تأملی رقم می خورد، برای ارسسطو گرفتاری بوجود می آورد. به باور اشترواس در نگاه نخست چنین به نظر می رسد که با اصرار و تاکید ارسسطو براینکه شهر به همان اندازه فرد، مستعد و آماده زندگی تفکرآمیز است، مسئله حل می گردد، ولی پر واضح و روشن است که شهر، در بهترین شرایط، صرفاً آماده و مستعد یک حیات مشابه حیات تأملی است. ارسسطو این نتیجه صریح را که درخور یک جستجوی کاملاً دقیق و به دقت فهم شده سیاسی است، از معنای کامل بهترین زندگی فرد انتزاع می نماید. در یک چنین جستجوی حیات فوق سیاست ویا وراء سیاست (حیات ذهن در تضاد با زندگی سیاسی) صرفاً به عنوان محلودیت و تنگتای سیاست نمایان می شود، یعنی انسان در جایگاه برتر از شهروند و شهر قرار دارد و این برتری انسان نسبت به شهر به آن چیزی برمی گردد که در او والاترین چیز محسوب می شود. اشترواس معتقد است، این مسئله که انسان دارای چنین برتری است، دراین واقعیت انعکاس می یابد که نمونه‌های ازآدم-های خوب و برخوردار از عالی ترین و بالاترین فضایل وجود دارد، اما به هیچ وجه نمی توان برای شهرها نمونه‌ای ارائه نمود که در آن بالاترین فضایل و خوبی‌ها تامین گردد؛ یعنی بهترین نظام سیاسی هیچ گاه در عمل تحقق نیافته است. انسان‌های برخوردار از

^۴ دیگران را برای خود انتخاب کند.

بالاترین فضایل، همانند افلاطون و ارسسطو که عملاً زیست نمودند، شناخته شده و مشهوره‌ستند، اما بهترین نظام سیاسی فقط در محدوده سخن تحقق یافته است نه بیش از آن.^۱

ارسطو باور دارد حیات اندیشه‌ورزانه از طبیعت انسانی فراتر است و چنین زندگی‌ای از حدود قدرت بشر خارج است، چون روح انسان از اجزاء عقلانی و غیر عقلانی ترکیب یافته است و گذراندن زندگی صرفاً عقلانی به معنای نادیده گرفتن بخش غیر عقلانی روح انسان است، بلکه زندگی صرفاً خردورانه، الهی است. اما او معتقد است، نباید به سخن کسانی گوش فراده‌یم که ما را به دوری از خدایان و به زندگی صرفاً انسانی دعوت می‌نمایند. انسان تا آنجا که می‌تواند باید درجهت جاویدان شدن خود بکوشد و سعی نماید مطابق منطق والاترین جزء روحش زندگی کند؛ چراکه همین بخش از طبیعت انسان از حیث قدرت و ارزش نسبت به تمام امور دیگر وجود انسان برتری می‌یابد.^۲ از نظر ارسسطو این جزء روح بهترین و لذت بخش ترین زندگی را برای انسان به ارمغان می‌آورد. «حیات با عقل سلیم، مسعودترین زندگی است که انسان داشته می‌تواند»^۳ به عقیده ارسسطو این جزء روح یگانه عنصر تکمیل کننده «خود» هر فرد است، لذا نادیده انگاشتن آن کاری شایسته‌ای نیست. «د رحقیقت، این جزء پاک و این مبدأ قدسی است که یگانه تکمیل دهنده «خودی» هر فرد شناخته شده است، زیرا که او در خیر و خوبی عالی ترین و فایق‌ترین باقی اجزاء است و کار بی‌جایی است که اگر انسان حیات خودی و شخص خود را نگزیند و حیات

^۱ The city and man, Strauss "Leo.the university of chicago press, published, 1964, page, 49.

^۲ ارسسطو، اخلاق نیکوماکس، همان، ص ۴۱۴

^۳ همان، ص ۴۱۴

^۴ همان، ص ۴۱۴

ارسطو هر چند زندگی تأملی را بالاترین شکل حیات سعادتمندانه برای بشر می داند، اما می پذیرد که زندگی مبتنی بر خرد عملی و فضیلت اخلاقی نیز سعادت و شادکامی برای انسان به ارمغان می آورد. در واقع، زندگی بربنیاد خرد عملی و فضایل اخلاقی ازدو حیث اهمیت اساسی می یابد:

۱- زیستن با خرد عملی با تمام ساحتات حیات انسانی مرتبط است. این گونه زندگی علاوه بر روح عقلانی همه عواطف و اعمال انسان را نیز پوشش می دهد. به باور ارسطو زندگی مبتنی بر خرد بطور خاص انسانی است و به شیوه خاصی از حیات سایر آدم‌ها مجزا است. شاید بتوان ادعا نمود که انسان خردمند زندگی جدای از دیگران دارد.

۲- زندگانی که بر اساس خرد عملی و فضایل اخلاقی سپری می گردد، انسان را برای زندگانی اندیشه و رانه یعنی همراه با تفکر و تعمق آماده می سازد. بدون برخورداری از خرد عملی و فضایل اخلاقی انسان‌ها قادر به گذراندن یک زندگی والا نیستند. انسان د رصوري می تواند به بالاترین شادکامی و سعادت دست یابد که تمام شهوت و اشتياق‌های خود را نظم بخشد و به صورت عقلانی درآورد. اينکه زندگی اخلاقی و فضیلت مندانه چگونه انسان را برای حیات متأ ملانه آماده می سازد، هرکز از سوی ارسطو روشن نمی گردد.^۱

۶- سیاست به مثابه والاترین دانش عملی

ارسطو نخستین فیلسوفی است که بین علم نظری و عملی تفکیک قابل می شود و باورمند است، هر کدام از این دو علم موضوع و روش خاص خود را دارد. علوم نظری به مطالعه امور واقعی و حقیقی می پردازد، لذا اصول اولیه اینان ریشه در تجربه و واقعیت دارد و این علوم انسان را به حقیقت می رساند؛ یعنی فیلسوف در اثر تفکر

^۱ جانکار، همان، ص ۲۷۱

و تأمل نظری به حقایق اشیاء دست می یابد و معرفت انسان در این علوم قطعی و ضروری است. اما علوم عملی، عمل انسان را موضوع تحقیق و بررسی قرار می دهدند. بدینسان، این علم غیر قابل پیش بینی است، زیرا به چیزی تعلق می گیرد که گاهی هست و گاهی نیست، یعنی موضوع این علوم امور واقعی و حقیقی نیستند که همواره ثابت و پابرجا باشند، بلکه رفتار و اعمال انسان هاست. در نتیجه هیچ راهی برای کشف اصول یقینی و قطعی در علوم عملی وجود ندارد.

از این رو، علوم عملی هیچ گاه نمی توانند به عنوان هدف اصلی خود حقیقت مطلق را برگزینند. دقیقاً بدین جهت ارسطو به عنوان نخستین فیلسوفی شناخته می شود که تفاوت و تمایز روش و قطعی بین علم به خیر و علم به حقیقت قایل می شود،^۱ به خلاف افلاطون که خیر و حقیقت را از هم تفکیک ناپذیر می دانست و عرصه عمل و رفتار انسانی را هم آغوش با ساحت حقیقت مطالعه می نمود؛ اساساً افلاطون معتقد بود، خیر همان است که در انطباق و هماهنگی با حقیقت باشد. بدینسان، او از خیر مطلق سخن می گفت و در تصورش از خیر آرمانی، حقیقت مطلق را با ارزش محض یکی می دانست، اما از نظر ارسطو، هیچ سنگ میزان مطلق اخلاقی که بر تمام اعمال انسان ها مستولی باشد، وجود ندارد؛ چراکه هر عملی یگانه و بی همتاست. به همین دلیل، خیر و خوبی هر عملی وابسته به نوع آن عمل است. هر چند ارسطو نیز از خیر والا و خیری که فقط به خاطر خودش مطلوب است نه هیچ امری دیگری، سخن می گوید. ولی باید در خاطرداشت، خیر والا که همان سعادت است، نیز در حوزه رفتار انسانی معنی می یابد و نسبت به حقایق امور و اشیاء هیچ معرفتی در اختیار انسان قرار نمی دهد.

ارسطو می گوید، پژوهش ما در مورد علوم عملی باید از اینجا آغاز شود که هدف غایی انسان چیست و بحث از این مسئله در کدام علم قرار می گیرد.^۱ ارسطو در کتاب نخست اخلاق نیکوماخوس سرور دانش‌های عملی و امور انسانی را آن دانشی می دارد که رفتار فردی و اجتماعی انسان را توانمان دربرگیرد. این دانش برین و سامان بخشن از نظر ارسطو، سیاست است و موضوع آن سعادت و خیربرین می باشد، البته موضوع اخلاق نیز همین است. هرچند، سعادت درنگاه نخست در زندگی فردی تحقق می یابد، چراکه زندگی سعادتمندانه جز با عمل به فضیلت امکان تحقق ندارد. ولی جایگاه اصلی و راستین آن در شهر و مناسبات شهروندی است. بدین جهت، ارسطو کودکانی را که هنوز در مناسبات شهروندی وارد نشده‌اند و دد و فرشته را که نمی توانند در این مناسبات سهیم شوند، سعادتمند نمی داند.

به باور ارسطو سعادت از آن حیث که موضوع علم اخلاق و سیاست است، از لحاظ نظری باید، در هر دو علم، مورد بررسی قرار گیرد، اما در عالم عمل، جز در قلمرو شهر و مناسبات شهروندی نمی تواند در کامل ترین صورت آن محقق گردد. بدین‌سان، دانشی که از تحقق سعادت، به کاملترین نحو آن بحث می کند، بهترین و اساسی‌ترین دانش در حیطه علوم عملی خواهد بود؛^۲ این علم سیاست است و اصل نخستین آن نیز عبارت است از «خیر عمومی بشر». سیاست مهمترین علم عملی است، زیرا خیر و مصلحت حکومت مقدم بر خیر و مصلحت فرد است. «و از اکنون طبعاً باید در نظر گرفت که باید خیر، غایت چیزی باشد که بیشتر حکم فرما و بیشتر مستوعب باشد که این چیز خاص «سیاست» است... و چون سیاست باقی علوم عملی را به کار می اندازد و قوانینی وضع می کند که بر حسب آن مردم باید چه چیز بکنند و چه چیز نکنند، دور نیست اگر بگوییم که غرض علم سیاست شامل غرض‌های متنوعه باقی علوم، و نتیجتاً

^۱ همان، ص ۲۱۱-۲۱۲

^۲ طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، همان، ص ۹۷

«خیر حقيقی» و «خیر اعلای انسانی» است. در این شباهای نیست که خیر به فرد و هم به مملکت همزمان متوجه می‌شود، ولی خیر و ضمانت یک مملکت بارها بزرگتر و تمامتر است نسبت به خیر فرد.^۱ چون از نظر ارسطو فضیلت فرد و شهر و همچنین خیر شهروندان و جامعه از یک سinx اند و از طرف دیگر، تحقق فضیلت در جامعه و خیر جمعی برتر و مقدم بر فضیلت و خیر فردی است، لذا ارسطو علم اخلاق را، که موضوع آن فضیلت و خیر فردی است، به مثابه دیباچه‌ای بر علم سیاست مورد بررسی قرار میدهد.

به باور ارسطو امکان تحقق خیر و انجام فضیلت در صورتی امکان پذیر می‌گردد که علم اخلاق همانندی دیباچه‌ای برای سیاست قرار گیرد؛ چراکه این مسئله قانونگذار را قادر می‌سازد تا با آگاهی از مسائل نظری اخلاق و مطالعه بهترین نظام‌های سیاسی مطلوب و موجود، قوانینی وضع نماید که تحقق فضیلت در جامعه و فضیلت‌مند شدن شهروندان را تضمین و تامین کند.^۲ بدینجهت، ارسطو در آغاز و پایان اخلاق نیکوماخوس پیوند اخلاق و سیاست را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد و پژوهش در باب علم اخلاق نهایتا در قلمرو دانش سیاست قرار می‌دهد. براساس این تحلیل از پیوند اخلاق و سیاست و اینکه اخلاق، زمینه ساز سیاست و شالوده استوار آن است، میتوان گفت که سیاست و مناسبات شهروندی جایی آغاز می‌گردد که گستره فراخ تغلب پایان یافته باشد. درواقع ارسطو به خلاف دیدگاه افلاطون که سرشت اقتدار خدایگان و فرمانروایی سیاسی را یک چیز می‌دانست، بین این دو نوع اقتدار و شیوه اعمال قدرت تمایز قایل می‌شود. ارسطو اقتدار به شیوه خدایگان را سروری خدایگان بر بنده، به عبارت دیگر، رابطه تغلب و نوع دوم را مناسبات شهروندی یا فرمانروایی

^۱ ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، همان، باب دوم، ص ۳

^۲ طباطبایی، همان، ص ۹۸

می خواند. تمایزی را که ارسسطو میان سیاست و تغلب وارد می نماید، هنگامی می توان بخوبی درک نمود که مضمون فرمانروایی یا رابطه سیاسی روشن شده باشد.^۱

در حقیقت، ارسسطو با معیارهای خاص خود رابطه تغلب‌آمیز را چه در حوزه عمومی و چه در ساحت زندگی شخصی از دایره و عرصه سیاست و فعالیت سیاسی خارج می داند. «درواقع، فرمانروایی بر آزاد مردان، از بنیاد با رابطه میان خدایگان و بندۀ متفاوت است و این تمایز، بیش از آنکه بر خاسته از ظاهر رابطه، یعنی فرمانروایی، باشد، اگر بتوان به مسامحه گفت، ناظر بر مضمون آن است، زیرا فرمان یا به سود کسی است که فرمان میدهد یا به سود کسانی است که فرمان می برند و تنها آن جاکه فرمان، ناظر بر سود فرمانبران باشد، رابطه، سیاسی است و گرنۀ رابطه خدایگانی و بندگی خواهد بود»^۲ ارسسطو با تفکیک میان دو حوزه خصوصی و عمومی در درون دولت شهر فلسفه سیاسی را عهده‌دار نظم‌بخشی در حوزه عمومی میداند. وی در آخرین کتاب اخلاق نیکوماخوس، بعد از به پایان رساندن بحث در مورد کلیات اخلاق، اعلام می دارد، اکنون زمان و هنگامه سخن گفتن از بهترین نوع حکومت و مناسب ترین قوانین برای جوامع فرا رسیده است. «بعد از این تفحصات، مستعد خواهیم شد که یک نظریه قوی را به دست داشته باشیم که بتوانیم بگوییم کدام طرز حکومت بهتر است و کدام نوع از قوانین و ضوابط برای هر کدام یک از آنها مفیدتر است و کدام نوع دستور و کدام یک از اخلاق و عواید که اینک در این باره شروع می کنیم.»^۳

پس برای یک سیاست‌مدار و قانون‌گذار خوب و موفق مطالعه و شناخت اخلاقیات اجتماعی و فردی ضروری است. چنانکه بیان شد، ارسسطو معتقد است، انسان در صورتی می تواند نیک باشد و از فضیلت بهره‌مند گردد که اولاً بداند خیر چیست و ثانیاً از طریق

^۱ طباطبایی، همان، ص ۱۰۲-۱۰۰

^۲ همان

^۳ ارسسطو، اخلاق نیکوماخوس، همان، کتاب دهم باب نهم، ص ۴۳۱

۷- انواع نظامهای سیاسی

ارسطو برای دسته‌بندی و بررسی نظامهای سیاسی معیارهای مشخصی ارائه می‌نماید. یکی از معیارها برای روشن شدن سرشت و ماهیت یک نظام میزان توجه آن به نفع و مصلحت عمومی است؛ یعنی تامین نفع عمومی آن نظام را به یک حکومت دادگر و عدالت محورنژدیک می‌نماید. معیار دیگر برای طبقه‌بندی نظامهای سیاسی تعداد زمامداران آن است. زمامداران ممکن است یک تن، چند تن و یا گروهی باشند؛ «تاخته‌ودی که مملکت به همان معنای دولت باشد، و دولت نیز برترین قدرت را در کشور اعمال کند، خواه به دست یک تن و خواه به دست گروهی از مردم یا اکثر مردم، هرگاه آن یک تن یا گروه یا اکثریت در پی صلاح [همه] مردم باشند، حکومت از انواع درست است، ولی اگر نفع خویش را برتر از صلاح مردم نهند، حکومت ایشان در شمار انواع منحرف در می‌آید».^۱

بنابراین، حکومت‌ها بر بنیاد این دو معیار به شش دسته تقسیم می‌شوند و از بین این تعداد در هر حکومتی که نفع عموم تامین گردد، آن حکومت درست خواهد بود و اگر حکومت در راستای نفع عمومی نباشد، منحرف قلداد می‌شود.»^۲ حکومتی که صلاح عموم را در نظر داشته باشد، اگر به دست یک تن اعمال شود، حکومت پادشاهی نام

^۱ جانکار، همان، اخلاق، ص ۲۷۳

^۲ ارسطو، سیاست، کتاب سوم، ۱۲۷۹الف

دارد، و اگر به دست گروهی از مردم اعمال شود، آریستوکراسی خوانده می‌شود، شاید به این دلیل که بهترین مردمان در آن حکومت می‌کنند یا شاید به این دلیل که هدف آن تامین بهترین چیزها برای کشور و افراد آنست. اما حکومتی که پرورای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می‌شود، دارای همان نامی است که عنوان مشترک همه انواع حکومت است، یعنی پولیتی [جمهوری]... این هر سه نوع حکومت گاه از راه راست بیرون می‌افتد و انحراف می‌پذیرند، پس حکومت پادشاهی به حکومت ستمگر یا تورانی اریستوکراسی به الیگارشی و جمهوری به دموکراسی مبدل می‌شود. حکومت ستمگر آنست که فقط به راه تامین منافع فرمانروا کشیده شود، الیگارشی آنست که فقط به صلاح توانگران و دموکراسی حکومتی است که فقط به صلاح تهیستان نظر دارد. در هیچ یک از این انواع، حکومت در تامین صلاح عموم نمی‌کوشد.^۱

مصلحت عمومی از نظر ارسطو، همان خیر و نیکی در مناسبات شهروندان یا خیر در قلمرو شهر است و این نفع عمومی با عدالت مطلق یک چیز است؛ یعنی امر عادلانه امری است که نفع همگان در آن لحاظ شده باشد. به باور ارسطو قانونگذار باید این مصلحت را در نظر داشته باشد و قانون را درجهت تأمین آن تدوین نماید. آن گونه که ارسطو در سیاست مصلحت عمومی را به مثابه مفهوم بنیادین فلسفه سیاسی وارد می‌نماید، این مفهوم بر طبقه‌بندی وی از نظام‌های سیاسی اشراف دارد. بدین‌سان، طبقه‌بندي نظام‌های سیاسی، در رساله سیاست، نه برآساس صورت و فرم نظام‌های سیاسی، بلکه با توجه به مضمون آن‌ها انجام می‌پذیرد. در واقع، ارسطو تأمین نفع همگان را ویژگی رابطه سیاسی می‌داند، در برابر مصلحت شخصی که ویژگی تغلب قلمداد می‌گردد.^۲

^۱ همان، ۱۲۷۹

^۲ طباطبائی، همان، ص ۱۰۴-۱۰۵

به باور ارسسطو غایت حکومت تامین زندگی خوب برای شهروندان است. «غایت آن نه برای حفظ مقام است و نه اتحاد در دفاع متقابل. غایت حکومت کیفیت بالای زندگی است... غایت دولت قانونگذاری برای منافع اقتصادی نیست و این درست مخالف نظری است که مدافعان الیگارشی ابراز می‌دارند.»^۱ اساساً از نظر ارسسطو حکومت در راستای ایجاد زمینه برای اعمال نجیبانه موجودیت می‌یابد و «دیدگاه ارسسطو از غایت دولت به عنوان «عمل نجیبانه» مشخصاً یونانی است... ارسسطو، و به طور کلی یونانیان، بر این بودند که اعمال بشر کلید سرنشست اوست. انسان با عملی که می‌کند شناخته می‌شود. ارسسطو جامعه را صحنه طبیعی‌ای می‌پنداشت که در آن نمایش انسانی در حال وقوع است، زیرا هیچ نمایشی در خلا انجام نمی‌پذیرد. به دیگر سخن، او دانسته بود که هر عملی به عموم مردم مربوط می‌شود و بنابراین سیاسی است. از آنجایی که عمل بیان سرنشست انسانی است، او چنین می‌اندیشد که حکومت باید باشد تا بهترین عمل ممکن را قوام بخشد»^۲

اما مسئله مهم این است که ارسسطو از بین سه نوع درست نظام‌های سیاسی کدام یکی را ترجیح می‌دهد و برای تامین عدالت و سعادت شهروندان کدام آن‌ها مناسبتر می‌داند.^۳ براساس دیدگاه ارسسطو رعایت و گردن نهادن به قانون در هر کدام از این سه نوع نظام سیاسی باید مسئله محوری باشد؛ یعنی هر کدام از این‌ها باید قدرت تفویض شده را مطابق قانون بکار برد. صاحبات قدرت اگر قدرت را به دلخواه و بی‌توجه به مفاد قانون استفادت نمایند، نتیجه عمل آن‌ها دگرگونی شکل حکومت نخواهد بود، بلکه دیگر اساساً نمی‌توان نام دولت را بر آن اطلاق نمود.^۴ بدین‌سان، به هیچ قدرتی

^۱ جانکار، همان، ص ۳۰۵

^۲ همان، ص ۳۰۶

^۳ همان، ص ۳۰۷

^۴ فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، همان، ص ۲۷۸-۲۷۹

نباید اجازه داده شود که در درون نظام سیاسی برتر از قانون قرار گیرد؛ چراکه چنین برتری با روح و سرشت حکومت ناسازگار است. چنانچه قدرت ویا ارادهای مافق قانون قرار گیرد، مفهومش نابود کردن قانون است. در حالی که وجود قانون برای جامعه سیاسی اهمیت و نقش بنیادی و حیاتی دارد. در واقع، در اندیشه ارسطو قانون حاکم و فرمانروایی واقعی است.^۱ اما بحث این جاست که این قانون را در قالب کدام نوع حکومت باید تفویض نمود؟ و چه نوع حاکمیتی صلاحیت بیشتر برای اجراء آن دارد؟ ضمانت اجرایی آن در کدام نظام سیاسی بیشتر تأمین می گردد؟

علل

۷-۱. نظام مطلوب

چنانچه بیان شد، ارسطو سه نظام سیاسی درست را از نظام‌های سیاسی منحرف تفکیک می نماید و باورمند است که در میان نظام‌های سه گانه پادشاهی، اشرافی و جمهوری، باید به دنبال نظام کمال مطلوب گشت. ارسطو در بین این نظام‌های سه گانه نظام جمهوری یا همان «پلی‌تیا» را ترجیح می دهد. به عقیده او هرچند در نظام پادشاهی فضیلت راحت‌تر بدست می آید و پادشاه دادگر و عادل از انبوه مردم فضیلت مند‌تر است، اما این امر را نباید فراموش کرد که پادشاه، به عنوان فرد، با وجود برخورداری از فضیلت به آسانی می تواند آلوده شده و به فساد کشانده شود، درحالی که انبوه مردم به راحتی دستخوش آلودگی و تباہی نمی شوند. ارسطو حکومت اشراف را بر حکومت پادشاهی برتری می دهد و باورمند است « حکومت اشراف (اریستوکراسی) بهترین شکل حکومت برای هیئتی از مردم است که به عنوان مردمانی آزاده از طرف مردمانی که علو مرتبت شان آنها را شایسته فرمانروایی سیاسی می کند مورد حکومت قرار گیرند. مع ذک، ارسطو تصدیق می کند که حتی اریستوکراسی

^۱ همان، ص ۲۸۰

^۲ طباطبایی، همان، ص ۱۰۷



شاید کمال مطلوبی بسیار والا برای مدینه معاصر باشد، بنابراین وی از حکومت متفاخران ... حمایت می کند... این عملاً مساوی است با حکومت کردن به وسیله طبقه متوسط، و بیش یا کم یک منزل نیمه راه بین الیگارشی (حکومت توان گران) و دموکراسی است»^۱

برهمین اساس مقام‌های دولتی نیز بین افراد متناسب با اصول نظام‌های الیگارشی، دموکراسی و نجیب سalarی (شااستگی) توزیع می شود.^۲ به باور ارسطو نظام جمهوری یا همان دولت مشروطه «بهترین نوع دولت برای اکثریت مردم است زیرا این حد تعادلی بین دو حالت افراط و تفریط مردم سalarی و الیگارشی است. در اخلاق، ارسطو اظهار داشته که خیر همان میانگین یا حد وسط است. پس به دنبال آن چنین می آید که خیر و رفاه جامعه سیاسی می بایست حد وسط و تعادلی بین افراط و تفریط باشد. همچنان که این موضوع در قانون اساسی آن آمده است. در هر حکومتی قدرت فائقه در دست طبقه‌ای خاص است. در حکومت مشروطه، قدرت می بایست در دست طبقه بین دو افراط یعنی طبقه متوسط باشد»^۳ در واقع حکومت جمهوری نظامی است که در آن هم مصلحت عمومی تامین می شود و هم قانون به بهترین وجه اجراء می گردد. در حکومت کمال مطلوب می بایست برای تمام شهروندان به تناوب زمینه فرمانبرداری و فرمانروایی فراهم شود. اساساً شهروند در حکومت کمال مطلوب به کسی گفته می شود که هم بر فرمانروایی توانا باشد و هم از فرمانبرداری خرسند گردد، تا در نتیجه بتواند

^۱ کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، جلد اول، ترجمه جلال الدین مجتبی، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، ۴۰۶، ۱۳۸۵

^۲ جانکار، فلسفه ارسطو، همان، ص ۳۱۵

^۳ همان، ص ۳۱۵

زندگی خویش را به فضیلت آراسته نماید.^۱ ارسطو برای مطلوب بودن نظام جمهوری چند دلیل بیان می نماید:

۱- مردم به صورت جمع بهترین داوران هستند. از طرف دیگر هر گاه افراد بشری کاری را بصورت دسته جمعی انجام می دهند، نتیجه اش از عمل فرد متخصص و ماهر به مراتب بهتر در می آید؛ چراکه مجموعه انسانها همواره در درون گروه خود دارای یک سری امتیازات و ویژگی های اند که وجود آن در یک نفر محال است. ۲- مشارکت عامه مردم در قدرت سیاسی گونه ای تضمین برای ثبات سیاسی خواهد بود. دولت شهری که مملو از مردم فقیر و محروم از حق رای باشد، در آن زمینه انقلاب بسیار زیاد خواهد بود. در آخر ارسطو به این نتیجه می رسد که قوانین خوب و مناسب باید مرجع اصلی قدرت در نظام سیاسی باشد. «پس قانون را باید از همه شهروندان برتر شمرد، و به حکم همین اصل، اگر حکومت گروهی از مردم به صلاح [جامعه] باشد کار ایشان را باید پاسداری قوانین و اطاعت از آنها دانست.... پس پیروی از حکومت قانون، پیروی از فرمان خدا و خرد است؛ اما پیروی از حکومت آدمیزادگان، فرمان بردن از ددان است، زیرا هوس و آرزو، جانوری درنده خوست، و شهوت حتی برگزیدگان را کوردل می گرداند. اما قانون، خردی است از همه هوس ها پیراسته ». ^۲

- سخن پایانی

۱۰۱

در مجموع ارسطو در فضای دولت شهرهای یونانی می اندیشید و در وادی سیاست و حکومت داری بیشتر به بهره گرفتن از تجارت بشری باور داشت؛ ارسطو در عرصه سیاست یک متفکر واقع نگر تلقی می شود و همانطور که در تفکر متأفیزیکی خود، به

^۱ ارسطو، سیاست، کتاب سوم، ۱۲۸۴الف

^۲ همان، ۱۲۸۷الف

فهرست منابع

جای سخن گفتن از ایده‌ها و مُثُل تغییر ناپذیر و کلی، حقیقت را در دل طبیعت می‌جویید، در متن دولت شهر نیز یک الگوی آرمانی را دنبال نمی‌کند، بلکه عقیده‌مند است نظام سیاسی باید با توجه به تجارب دولت شهرها طراحی شود و از دل خود زیست سیاست یونانی بدست آید. از این رو، ارسسطو نه پادشاهی فیلسوفان را مطرح می‌سازد و نه برای تأملات فلسفی افراد نقشی در سیاست قابل است، بلکه با نقد و بررسی نظام‌های سیاسی گوناگون ایده خود را مطرح می‌سازد و با پرسش از ذات و ماهیت هر نظام سیاسی حقیقت آن را آشکار می‌سازد؛ در نتیجه نشان می‌دهد که کدام نظام سیاسی قادر است خیر همگانی و اصل آزادی شهروندان را بیش از هر نظام دیگری تأمین نماید.

- ۱- ارسسطو، سیاست، کتاب سوم، ترجمه حمید عنایت، نشر شرکت سهامی کتابهای حبیبی، چاپ پنجم، ۱۳۸۷، تهران.
- ۲- ارسسطو، اخلاقی نیکو مخصوص، کتاب اول، ترجمه ابوالقاسم پور حسینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۳- پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب از سقراط تا ماقیاوی، نشر مرکز، چاپ پنجم، ۱۳۸۸، تهران.
- ۴- جانکار، باریار، فلسفه ارسسطو، سیاست، ترجمه مهداد ایرای طلب، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۵، تهران.
- ۵- ردهد، برایان، اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، مترجم، اکبر افسری و مرتضی کاخی، نشر آگاه چاپ سوم، ۱۳۷۷، تهران.
- ۶- طباطبایی، جواد، زوال اندیشه سیاسی در ایران، انتشارات کویر، چاپ هشتم، ۱۳۸۷، تهران.
- ۷- کاپلستون، فردیک، تاریخ فلسفه، جلد اول، ترجمه جلال الدین مجتبوی، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، ۱۳۸۵، تهران.
- ۸- فاستر، ب. مایکل، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد اول، قسمت اول، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۶، تهران.
- ۹- لیدمن، سون اریک، تاریخ عقاید سیاسی از افلاطون تا هابرماس، مترجم سعید مقدم، ناشر دات، چاپ اول ۱۳۹۱، تهران.

مفهوم حریم خصوصی

عبدالسمیع ربانیزاده

چکیده

حریم خصوصی که همان فضاء و قلمرو شخص است و به عنوان یکی از بنیادی ترین حقوق و آزادی های افراد می باشد که دارای عناصر و مصادیق گوناگون است. از جمله: حریم شخصی، اعتقادی حق انتخاب روش زندگی، حق افشا و منتشر نشدن روابط، اسرار اطلاعات، رمزعبور، ارتباطات شخصی و مسایل خصوصی، نحوه ارتباط با دیگران آمدن، رفتن، لباس پوشیدن انتخاب شخصی یا سیاسی، تجربه، تأهله، محکومیت های کیفری، احوال شخصی، نشانی اقامتگاه، حق خلوت حریم منزل، اتاق خواب، محل کار، کیف شخصی، حق مخفی ماندن اطلاعات مالی، پزشکی، دولتی و

مقدمه

حق حریم خصوصی و برخورداری از آن مبین هسته اصلی و مرکز مفهوم لیبرالیستی از آزادی است و اصل آن به مفکوره شهروند خود اتکا بر می گردد که لازمه آن وجود یک فضای خودشگویی فردی است که از تعرض و دخالت افراد و دولت درامان است. و نیز لازمه برخورداری از موجودیت فردی، ماهیت فردی، حضور فردی، افتخار و شهرت، اعتباریک انسان است. این حق به فرد اجازه می دهد که به یک فضای خصوصی که آنرا بر مبنای پندارها و آرزوها، انتظارات شخصی خود طراحی می کند برگردد. و به قول استاد کاربونیه، حریم خصوصی آن فضای مخفی است که در آن فرد حق دارد اشخاص ثالث را راه ندهد یعنی حق آسوده و تنها بودن افراد است. از آنجاییکه حق حریم خصوصی در کلیت نظام های حقوقی به رسمیت شناخته شده و دراستان بین المللی، قوانین کشورها تسجیل گردیده و مورد حمایت قرار گرفته است. نویسنده در این

تمام گرایشات شخصی یک شخص است بدون رضایت وی نباید در جامعه و رسانه ها منتشر گردد و نیز باید مورد حمایت قانونی گردد. همان طوری که در این پژوهش بیان گردید این حق در اسناد بین المللی از جمله ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۷ میثاق مدنی و سیاسی و ماده ۱۸ اعلامیه اسلامی حقوق بشر تسجیل گردیده مورد حمایت قانونی قرار گرفته است.

در نظام حقوقی افغانستان حق حریم خصوصی به رسمیت شناخته شده ولی آن را به عنوان یک حق مستقل اشعارنامی دارد علی رغم اینکه مواد ۳۸ این قانون چند نمونه از مصاديق آن را بیان نموده، مرزها و حوزه حمایت از آن را مشخص می نماید امادیده می شود که حریم خصوصی نظریه ماهیت و مصاديق و گستردگی حوزه آن در متون قوانین افغانستان محلوظ نشده است.

کلید واژه ها: حق، حریم خصوصی، استاندار بین المللی، قانون اساسی.

پژوهش پس از برشماری اوصاف حریم خصوصی و چگونگی وضعیت این مفهوم تلاش نموده است که ماهیت و چیستی آن را با تشخیص مرزهای تعیین شده وحدود آن تبیین نموده و رابطه چندوچونی آن را در قوانین افغانستان و اسناد بین المللی مورد بررسی قرار دهد پس از بررسی چگونگی آن وضعیت حریم خصوصی را بادرنظراشت ماهیت و مرزهای آن در اسناد بین المللی و قوانین افغانستان مقایسه و تحلیل نموده وجایگاه آن را به معروف میگرد.

گفتار اول: تعریف مفاهیم و اصطلاحات

الف



مفهوم حکم فقهی



۱۰۵

(الف) مفهوم حق: حق در لغت، راستی، عدالت، ثابت و یقین که در آن جای تردید و انکار نباشد. ویا شایسته و سزاوار، راستی در گفتار، مال، ملک و سلطنت، بهره و نصیب، امر صورت پذیرفته و انجام شده، دور اندیشی، مطابق به واقع معنی شده است.^۱ معنی اصطلاحی حق نیز، برداشت های مختلفی را شامل می شود که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱- حق عبارت از اقتداری است که قانون به افراد می دهد تا عملی را انجام دهند. آزادی عمل، رکن اساسی حق، در این تعریف است. یعنی افراد در انجام و یا عدم انجام یک عمل آزاد اند. به بیان دیگر، حق امریست که پشتوانه قانونی دارد و ثمره آن حفظ نظم در اجتماع و جامعه است؛^۲

۲- حق مفهوم فرضی است؛ بنابرین به هیچ وجه وجود خارجی ندارد. تنها در ارتباط با افعال اختیاری آدمیان مطرح می شود. انسان ها از آن حیث که دارای اختیار هستند، لازم است، دسته ای از کار ها را انجام داده، دسته ای دیگر را نباید انجام دهند و از انجام آن صرف نظر کنند. تحت همین شرایط و باید ها و نباید های حاکم بر رفتار

آدمیان است که مفاهیمی از قبیل حق و تکلیف بوجود می‌آید. پس می‌توان گفت حق امر فرضی است که به نفع یا زیان کسی از سوی مقام بالاتر تعیین می‌شود؛

۳- حق آنست که به صاحب حق، نوعی اقتدار و آزادی عمل اعطا میکند.

۴- حق، امتیاز و نفع متعلق به اشخاص است که سبب می‌شود فرد، توان تصرف را یافته کرده و دیگران را از تجاوز و تصرف به آن منع نماید.

۵- حق اگر چند منشاء اثر خواهد بود، اما یک مفهوم فرضی است که در خارج از

ذهن قابل مشاهده نیست.^۱

ب) مفهوم حریم

مکان محترم و مقدس حریم در حکم ملک صاحب حریم است و تملک و تصرف در آن منافی با آنچه مقصود از حریم است بدون اجازه مالک صحیح نیست. به عبارت ساده‌تر و مثال گونه، حریم عبارت است از مقدار اراضی اطراف ملک فردی که در آن ملک خانه، باغ یا نهر و امثال‌هم احداث کرده است. در این اراضی نمی‌توان نهر یا خانه دیگری احداث کرد.^۲ همان طور که هویداست، لازمه بر خورداری از حریم خصوصی این است که فرد بتواند میزان اطلاعاتی را که با دیگران به اشتراک گذاشته می‌شود، کنترل کند. اما برخورداری از حریم خصوصی لوازم دیگری هم دارد. در چهارچوب اهداف این متن، می‌توان حریم خصوصی را حق به حال خود رها شدن تعریف کرد. این حق به شیوه‌های مختلف ممکن است تهدید یا زیر پا گذاشته شود. وقتی کسی از ما سوالی می‌کند که نمی‌خواهیم جواب دهیم، می‌گوییم من را به حال خود رها کن وقتی می‌خواهیم کسی از ما دور شود هم می‌گوییم من را به حال خود

^١ انصاری، باقر، حقوق حریم خصوصی، ص ۲۵،

۲۵ همان ص

رها کن. همینطور وقتی کسی ما را آزده می کند یا در کار ما مداخله می کند هم می گوییم من را به حال خود رها کن بنابراین، حق حریم خصوصی شامل:

- ✓ حق تصمیم گیری درباره این که کدام اطلاعات با دیگران در میان گذاشته شود.

✓ حق تنهایی یا حق دور شدن از دیگران

✓ حق آزاد بودن از مداخله دیگران

چیزهایی که مایلیم دیگران در نیابند، مشاهده نکنند و یا در آنها مداخله نکنند را

متعلقات حریم خصوصی می نامند. این متعلقات شامل موارد زیر می شوند:

- ✓ داده ها نظیر محل تولد، والدین، سن یا وزن
- ✓ اعمال نظیر کجا می روید یا با چه کسی دیدار می کنید.
- ✓ مکان ها و دارایی ها نظیر اتاق شما یا محتويات یک جعبه یا کمد.

- ✓ افکار و احساسات نظیر اينكه چه کسی را دوست دارید یا ندارید، از چه چیزی می ترسید و چه اعتقادات دینی دارید؟.^۱

۱- مرز های حریم خصوصی

همانطوریکه دیدید، لازمه برخورداری از حریم خصوصی این است که فرد بتواند میزان اطلاعاتی را که با دیگران به اشتراک گذاشته میشود، کنترل نماید. اما برخورداری از حریم خصوصی لوازم دیگری هم دارد. طوری که قبل اگفتیم، ما میتوانیم حریم خصوصی را حق به حال خود رها شدن تعریف نماییم. این حق به شیوه های مختلف ممکن است تهدید یا زیر پا گذاشته شود؛ وقتی کسی از ما سوال میکند که نمیخواهیم

^۱ بیناد های دموکراسی، مقاله، ص: ۱۴، نشر سایت آموزشکده اینترنتی برای جامعه مدنی ایران.

جواب دهیم، میگوییم «مرا به حال خودم رها کن». همینطور وقتی کسی ما را آزرسد میکند یا در کار ما مداخله میکند هم میگوییم «مرا به حال خودم رها کن». بنابرین مرزهای حریم خصوصی را میتوان به صورت زیر معرفی نمود:

- ✓ حق حریم خصوصی، حق تصمیم گیری در باره این که کدام اطلاعات با دیگران در میان گذاشته شود و کدام اطلاعات بصورت سری نزد شما حفظ باشد؛
- ✓ حق بر تنها ماندن و دور شدن از دیگران. چنانچه کسی نتواند خلوت شما را به هم بزند
- ✓ حق آزاد بودن از مداخله دیگران. یعنی اینکه کسی نتواند در مورد کارهای شما مداخله کند

چیزهایکه مایلیم دیگران درنیابند، مشاهده نکنند و یا در آنها مداخله نکنند را، متعلقات حریم خصوصی می نامند که این متعلقات شامل موارد ذیل است:

- ✓ اطلاعات مانند، محل تولد شما، والدین شما، سن یا وزن شما؛
- ✓ اعمال نظری اینکه، کجا میروید، با چه کسی دیدار میکنید و در مورد چه صحبت میکنید
- ✓ افکار و احساسات شما مانند، چه کسی را دوست دارید یا ندارید، از چه چیزی میترسید و چه اعتقاد دینی و سیاسی دارید
- ✓ ارتباطات نظری، نامه ها و مکالمات تیلفونی شما و سایر وسیله های ارتباطی که با دوستان تان دارید.^۱

^۱ مرکز تدوین و آموزش، بیناد های دموکراتی صص ۱۱۳-۱۱۴ نشر سایت اینترنتی توانا.

به صورت عموم اگر فهرست دقیق تری از مرز های حریم خوصی بخواهیم داشته باشیم میتوانیم آنرا در قدم نخست به دو دسته عمومی؛ حریم فزیکی و حریم معنوی تقسیم نموده و سپس شاخص های آنرا به بررسی میگیریم.

۲- حریم فزیکی افراد

✓ اقامتگاه: هر کسی عموماً به تنهايی یا با اعضای خانواده خود در خانه ای زندگی می کند که دارای در و ودیوار یا همان حد و مرز فیزیکی مشخصی است که به آن اقامتگاه می گویند. به عبارتی اقامتگاه همان فضای فیزیکی زندگی فرد است که به تنهايی یا با اعضای خانواده اش در آن به سر می برد. هیچ کس حق ندارد بدون اجازه وارد اقامتگاه کسی شود.^۱

✓ امور خانوادگی: زندگی در خانواده باعث شکل گیری روابط بین اعضا می شود. اعضای خانواده برای تنظیم امور داخلی خانواده تصامیمی گرفته و برنامه هایی را اجرا می کنند. مثلاً: ممکن است زن و مردی که خانواده تشکیل داده اند بخواهند صاحب فرزند شوند، برای فرزند خویش نام انتخاب کنند، او را از میان مکاتب متعدد به مکتبی خاص بفرستند، برای آینده او برنامه ریزی کنند یا اعضای خانواده با یکدیگر برنامه ریزی کنند که مصارف و درآمدهای خانواده را چطور تنظیم نمایند، مسافرت به کجا بروند. تمام این تصمیم ها و برنامه ریزی ها و هر آنچه مربوط به خانواده می شود در صلاحیت انحصاری اعضای خانواده است و دیگران حق مداخله در این امور را ندارند.^۲

^۱ نوری، عبدالعزیز، حقوق بشر، ص ۵۰

^۲ مرکز تدوین و آموزش، بیناد های دموکراتی ص ۱۱۵، نشر سایت اینترنتی توانا.

✓ مکاتبات: امروزه منظور از مکاتبات، نامه نگاری صرف نیست و مصادیق آن فراوان شده اند. برای مثال ایمیل، فیسبوک، حساب بانکی و موارد مشابه آنها تمام جزو مصادیق مکاتبات هستند و باید از تعریض و جستجوی خود سرانه مصون باشند.^۱

ج) حريم معنوی افراد

۱- شرافت و حیثیت فرد: هر فردی دارای شرافت، حیثیت، عزت، احترام و آبرو است. این مساله به اندازه ای مهم است که گاه لکه دار کردن شرافت و آبروی افراد می‌تواند چنان ضربه‌هاي به روحیه فرد وارد کند که تمام زندگی عادی او را دچار بحران و صدمات غیر قابل جبرانی کند. شرافت و حیثیت افراد نباید مورد تعریض قرار گیرد و دولت باید برای محافظت از حیثیت و شرافت افراد اقدامات جدی کند.

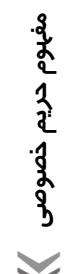
۲- چگونگی حمایت از حق حریم افراد: این حق می تواند توسط بسیاری مورد تهدید قرار گیرد. دولت یکی از اصلی ترین ناقضان این حق می تواند باشد. دلیل آن هم در اختیار داشتن قوه قاهره و نیروی نظامی و استخباراتی توسط دولت است. اگر دولت به حاکمیت قانون و حقوق بشر احترام نداشته باشد از ناقضین اصلی این حق خواهد بود. برخی دیگر که می توانند ناقض این حق باشند عبارتند از اعضای خانواده، دوستان و بستگان، همسایگان، افرادی که به طریقی بر افراد نفوذ دارند مانند کارفرما و صاحب خانه و طلبکار، روزنامه نگاران و صاحبان رسانه.^۲

^١ نوري، عيد العزيز، حقوق يشر، ص ١٣٣ - ١٦٥.

۱۲۸ همان ص:

۳- چگونگی محافظت از حق حریم خصوصی

این حق مطلق نیست یعنی حکومت تنها با مجوز رسمی می‌تواند وارد حریم خصوصی افراد شود. برای مثال همانطور که گفتیم تصمیم گیری در امور داخلی خانواده از صلاحیت انحصاری اعضای خانواده است اما اگر پدر خانواده بجای مراقبت از فرزندان خویش انها را مورد آزار قراردهد، در این صورت دولت با مجوز قانونی می‌تواند وارد عمل شده و مانع این کار شود. یا متهمی در خانه ای پنهان شده است و پولیس با مجوز قانونی وارد خانه فرد می‌شود و اورا بازداشت می‌کند.^۱



۴- مکلفیت دولت در راستای حفاظت از حق حریم خصوصی: دولت در رابطه با این حق مکلفیت دارد تا از همه افراد در مقابل تعرض به این حق بشری شان محافظت کند. اعلامیه جهانی و کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی در مورد مکلفیت دولت در رابطه با محافظت از این حق افراد آورده است مواد(۳) اعلامیه جهانی حقوق بشر «هر کس حق دارد در مقابل این گونه مداخلات یا تعرض ها از حمایت قانون برخوردار گردد». به نظر می‌رسد منظور از عبارت « حمایت قانون» تسجيل این حق در قانون داخلی باشد. داخل کردن این حق در قانون به معنای محافظت قانون و دولت از حریم خصوصی فرد (حریم خانواده و حریم کاملاً شخصی فرد) است و این معنا را می‌رساند که اگر مامور دولت یا افراد غیر دولتی این حق را نقض کردند باید مورد پیگیری و محکمه و مجازات قرار بگیرند.^۲

افراد چگونه حریم خصوصی شان را حفظ می‌کنند؟ حریم خصوصی بیش از آنکه توسط قانون صیانت شود، بیشتر توسط خود فرد حفظ و لحاظ می‌شود. افراد به لحاظ

^۱ نوری، عبدالعزیز، حقوق بشر، ص ۱۲۶

^۲ همان ص: ۱۳۰.

روانشناسی، به دو دسته عمده درونگرا و بیرون گرا، تقسیم میشوند. افراد درونگرا از حریم خصوصی شان به شدت محافظت میکنند و حجم اطلاعات رسوب شده در زندگی فرد درونگرا به مراتب بیشتر از فرد برونگراست. یعنی افراد درونگرا، کمتر علاقه دارند، عمومی ترین مساله را با دیگران شریک نمایند. بر عکس افراد بیرون گرا، شخصی ترین مساله را با دوستان و نزدیکان خود در میان میگذارند و به این طریق در صدد گسترش و محکم نمودن روابط خود با دیگران اند.

د) چگونگی حفظ حریم خصوصی

افرادیکه دوست دارند حریم خصوصی شان مصیون باشد، به طریق ذیل حریم خصوصی شان را صیانت میکنند:

۱-خلوت گزینی: فرد برای اینکه دیگران نفهمند در زندگی او چه میگذرد و معمولاً چه کار های انجام میدهد و چه اخلاق و باوری دارد، کوشش میکند خلوت اختیار کند و از این طریق انبوهی از اطلاعات را از انتظار و دید دیگران حفظ میکند. این کار را ممکن است به اساس انتخاب یک جای مطمین در محل زندگی و یا هم رفتن به مکان دور دست انجام دهد.

۲-پنهان کاری: مردم ممکن است آنچه را خصوصی میخواهند، پنهان نگهداشند. یعنی با کسی در باره آن صحبت نکنند. به عنوان مثال، ممکن است شما و دوستان تان برنامه های را که برای آخر هفته دارید به کسی نگویید. یا ممکن است توافق کنید چیزی را که دیده اید یا کاری را که کرده اید به کسی نگویید. مثلا بدھکاری های خود را ممکن است مخفی نگهدازید؛

۳-محرمانه نگهداشتن: وقتی مردم اطلاعاتی را به کسی می دهند و از سر اعتماد به او انتظار دارند که او اطلاعات را به کسی ندهد، این رفتار محرمانه نگهداشتن است. به عنوان مثال، ممکن است شما رازی را به یک دوست، یکی از بستگان یا یک مشاور

بگویید و انتظار داشته باشید که آنرا به کسی بازگو نکند. آنچه انسان‌ها به پژشک، وکیل و مشاور خود می‌گویند محramانه است.

۴-حذف: مردم ممکن است چیزهای را از طریق حذف دیگران، خصوصی یا محramانه نگهدارند. مثلاً، شما ممکن است به دیگران اجازه ندهید کیف، الماری، اتاق یا خانه شما را بازرسی کنند تا چیزی را خصوصی نگاه دارید. امریکایی‌ها هنگام ترک یک پایگاه نظامی اطلاعات و تکنولوژی باز مانده شان را حذف می‌کنند تا از سر و احوال آن، دیگران چیزی نفهمند.^۱

گفتار دوم: جایگاه حق حریم خصوصی در اسناد بین‌المللی و قوانین افغانستان

الف) حق حریم خصوصی در اعلامیه جهانی حقوق بشر

در اینجا مواردی که حکایت از حفظ بر حق حریم خصوصی در ماده‌های اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌کند، و به نحوی توجه جدی جهانیان را به صیانت از این حق نشان میدهد مینگاریم:

ماده ۳: هرکس حق حیات، آزادی و برخورداری از امنیت شخصی را دارد. برخورداری از امنیت شخصی و آزادی دقیقاً به این معنی است که نباید در حریم شخصی فرد که عبارت از جسم، مکان و حیثیت افراد باشد، مداخله صورت گیرد. وقتی سخن از امنیت شخصی می‌رود منظور همان آزادی، امنیت مربوط به جسم و حیثیت فرد و در واقع حق طبیعی انسان است که مبنای همه حقوق او از جمله حقوق بشر است و صیانت از جسم و حیثیت افراد صیانت از حریم خصوصی اوست.

^۱ مرکز آموزش و تدوین، بنیاد های دموکراتی، مقاله، ص ۳۴

علت

۹۷۶۵۴۳۲۱۰۹۸۷۶۵۴۳۲۱۰

۱۱۴

ماده ۱۶:

ماده ۱۲: هیچ کس نباید در معرض مداخله خودسرانه در زندگی شخصی، خانواده، خانه یا مکاتبات خود قرار گیرد و یا این که شرف و آبروی او مورد تعرض قرار گیرد. هر کس حق دارد که از حمایت قانون در برابر چنین مداخله ها و تعرض هایی برخوردار گردد. ممنوعیت مداخله خود سرانه در زندگی شخصی افراد که عبارت از منزل، مکاتبات و ... باشد، به معنی حفظ حق حریم خصوصی است. به این ترتیب ماده دوازدهم این اعلامیه میخواهد حریم معنوی افراد را صیانت کند تا آبرو و حیثیت فرد را حفظ کرده باشد.

بند اول: هر مرد و زن بالغی بدون هیچ گونه محدودیتی از حیث نژاد، ملیت و مذهب حق ازدواج و تشکیل خانواده را دارد. مرد و زن در ازدواج، در طول دوره ازدواج و فسخ آن از حقوقی یکسان برخوردارند.

بند دوم: ازدواج باید با آزادی و رضایت کامل مرد و زن انجام گیرد.

بند سوم: خانواده، واحد گروهی طبیعی و بنیادین جامعه است و حق برخورداری از حمایت جامعه و حکومت را دارد.

در ماده شانزدهم: به آزادی های شخصی افراد، یعنی حق تصمیم گیری آنها توجه شده است. و نیز به برابری جنسیتی که زنان به خصوص جریان های فمینیستی از ستم و ظلم مردان در حوزه حریم خصوصی شکایت مینمودند عنایت داشته و زنان را از حقوق برابر با مردان در ازدواج و فسخ آن برخوردار نموده است. در این ماده همچنان حکومت ها را ملزم به حمایت و صیانت از خانواده ها نموده است که خانه و منزل افراد، یکی از بنیادی ترین و مطمین ترین حریم خصوصی افراد است.

ماده ۱۸: هر کس حق دارد از آزادی اندیشه، وجودان و مذهب بهره مند گردد، این حق شامل آزادی تغییر مذهب یا باور و نیز آزادی اظهار مذهب یا باور به شکل

آموزش، عمل به شعائر، نیایش و بجای آوردن آیین‌ها چه به تنهایی و چه به صورت جمعی نیز می‌گردد.

ماده ۱۹: هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد؛ این حق دربرگیرنده آزادی داشتن عقیده بدون مداخله، و آزادی درجست و جو، دریافت و انتقال اطلاعات و عقاید از طریق هر نوع رسانه‌ای بدون در نظر گرفتن مرزها می‌شود.

ماده ۲۲: هرکس به عنوان عضوی از جامعه حق برخورداری از امنیت اجتماعی را دارد و مجاز است تا از طریق تلاش‌های ملی و همکاری‌های بین‌المللی مطابق با تشکیلات و منابع هر کشور حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را که لازمه منزلت و رشد آزادانه شخصیت اوست را عملی کند.^۱

در ماده هجدهم و نوزدهم که بر آزادی اندیشه و بیان تأکید شده است، بیان‌گر این امر است که فرد بتواند صاحب شرف و حیثیت باشد و نیز بتواند بصورت آزادانه خود را تعریف کند و هیچ نوع ترس و ارعاب از جان و آبروی خود نداشته باشد. در جوامع بسته اگر کسی خلاف عقاید مردم سخن بگوید، به شدیدترین نوع، مجازات که اعدام است محکوم خواهد شد. مثلاً در اسلام دیگر اندیشه و تنوع دیدگاه و تبارز آن که خلاف اصول دین باشد کفرتلقی شده و محکوم به مرگ می‌گردد. و در بعضی از جوامع که فرد خاطی محکوم به مرگ نباشد به شنیع ترین نوع مورد استهzae قرار می‌گیرد. در کل اگر صیانت و حمایت از آبرو و جان کسی در یک اعلامیه مسجّل می‌شود به این معنی است که حریم خصوصی را صیانت کرده است. (نویسنده ربانی زاده).

اعلامیه جهانی حقوق بشر، در مجموع برای صیانت از فرد و حریم خصوصی وی، نکات خیلی مهمی را مورد توجه قرار داده و برای رعایت آن کشورها را ملزم

^۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، نشر سایت اینترنتی توانا، www.tavana.com.

میکند. چنانچه در ماده های اعلامیه تذکر رفته است، مواردی چنان؛ حق حیات، آزادی و امنیت شخصی، منع مداخله خود سرانه در امور شخصی دیگران، آزادی در انتخاب همسر و منع ازدواج اجباری، آزادی بیان عقیده و انتخاب دین ، مذهب و سرانجام حفظ امنیت اجتماعی افراد در آن، بیانگر حمایت از حق حریم خصوصی در اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

با توجه به اینکه فضای خلوت و حریم خصوصی انسان ها توسط حکومات صیانت و محافظت میشود و محیط زندگی افراد به دو حوزه عمومی و خصوصی قسمت میشود. فمینیست های رادیکال نقد جدی را برای جدایی حوزه خصوصی از حوزه عمومی وارد کرده اند. آنان مدعی اند که حوزه خصوصی یا حریم خصوصی فضایست که از کنترول و ناظارت مجریان قانون (حکومت ها) خارج است و این تقسیم سبب شده است؛ مردان سلطه ای بی قید و شرطی بر زنان پیدا کنند و زنان را از حقوق مدنی انسانی شان بی بهره نموده و بنابر محدودیت های که زنان دارند سلطه بی قید و شرط خود را به نمایش بگذارند. زنان در کشور های جهان سوم محدودیت های اقتصادی و مذهبی زیادی را تجربه میکنند. به هر اندازه ایکه این محدودیت ها بیشتر باشد به همان اندازه وابستگی شان به مردان افزایش پیدا میکند و در نتیجه سلطه و گاهی خشونت در این حوزه تبدیل به یک کالای عمومی برای زنان میشود. اما واقعیت امر اینست که در هر جامعه دو حوزه ای معروف (حوزه عمومی و خصوصی) در زندگی انسان ها وجود دارد. با توجه به نا گزیری که از بابت فشرده نویسی داریم، ایجاب میکند به اطراف موضوع مطروحه باشیم و این نکته را شریک بسازیم که حق حریم خصوصی به عنوان حقی که از کرامت انسانی حمایت میکند نیازی به توجیه و ارایه ای دلیل ندارد. حتی در مواردی که منافع و مصالح اجتماعی یا سیاسی، مداخله در حریم خصوصی شهروندان را ایجاب میکند باید این مداخله قانونمند و موجه بوده، از هر نوع یکه تازی و خود سری مصوون باشد.

۱- حق حریم خصوصی در ميثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی

ماده هفدهم:

۱ - هیچکس نباید در زندگی خصوصی و خانواده و اقامتگاه یا مکاتبات مورد مداخلات خودسرانه (بدون مجوز) یا خلاف قانون قرارگیرد و همچنین شرافت و حیثیت او نباید مورد تعریض غیر قانونی واقع شود.

۲ - هر کس حق دارد در مقابل اینگونه مداخلات یا تعریض از حمایت قانون برخوردار شود.



تبصره: ماده متذکره در مورد حریم خصوصی افراد به صراحت بیان میدارد که هیچ کس و یا هیچ ارگان بدون مجوز قانونی نمیتوانند که وارد حریم خصوصی کسی شوند، حریم خصوصی افراد جای امن برای افراد است بناءً زیستگاه و مکان امن افراد نباید مورد تجاوز قرار بگیرد، مگر به موجب قانون.

ماده هجدهم:

۱ - هر کس حق آزادی فکر، وجودان و مذهب دارد. این حق شامل آزادی داشتن یا قبول یک مذهب یا معتقدات به انتخاب خود، همچنین آزادی ابراز مذهب یا معتقدات خود، خواه بطور فردی یا جمیعی، خواه به طورعلنی یا در خفا در عبادات و اجرای آداب و اعمال و تعلیمات مذهبی می باشد.

۲ - هیچکس نباید مورد اکراهی واقع شود که به آزادی او در داشتن یا قبول یک مذهب یا معتقدات به انتخاب خودش لطمه وارد آورد.

۳ - آزادی ابراز مذهب یا معتقدات را نمی توان تابع محدودیت ها نمود مگر آنچه منحصرا بمحض قانون پیش بینی شده و برای حمایت از امنیت، نظم، سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای اساسی دیگران ضرورت داشته باشد.

تبصره: داشتن آزادی فکر، نوع حریم خصوصی افراد بوده و واجب الاحترام است، فرد دیگری حق تصرف آنرا ندارد، حریم خصوصی معنویت، نوع حریم خصوصی است که باعث رشد فرد در جامعه شده و تأثیر مستقیم و یا غیر مستقیم در روند پویایی یک جامعه دارد. مواد های آتی هم در مورد حریم خصوصی حق شخصی افراد را تذکر داده اند.

ماده ششم: حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است. این حق باید بموجب قانون حمایت شود. هیچ فردی را نمیتوان خودسرانه (بدون مجوز) از زندگی محروم کرد.

ماده هفتم: هیچکس رانمی توان مورد آزار و شکنجه یا مجازاتها یا رفتارهای ظالمانه یا خلاف انسانی یا ترذیلی قرار داد. مخصوصاً قرار دادن یک شخص تحت آزمایشهای پزشکی یا علمی بدون رضایت آزادانه او منوع است.

ماده نهم: هرکس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمیتوان خودسرانه دستگیر یا بازداشت کرد از هیچ کس نمی توان سلب آزادی کرد مگر به جهات و طبق آئین دادرسی مقرر به حکم قانون.^۱

گفتارسوم: حق حریم خصوصی در قوانین افغانستان

الف) پیشینه حق حریم خصوصی در قوانین افغانستان

۱- حق حریم خصوصی در قوانین پیشین به ویژه در نظامنامه امنی، ۱۰/۱۲/۱۰
 ۱۳۰۱ حق حریم خصوصی در چند ماده پشتیبانی و حمایت شده است. شاه توسعه گرا و مقتدر، بر علاوه پروژه های عمرانی به حقوق و آزادی های ملت، خیلی توجه داشته است. ماده های که حمایت از حریم خصوصی در نظامنامه امنی به چشم میخورد را مینگاریم. در ماده نهم آمده است: «کافه تبعه افغانستان در امور دینی و مذهبی و

^۱ www.irnarights.org.com



نظمات سیاسی دولت علیه خود پابند و مقید بوده آزادی حقوق شخصی خود را مالک هستند». در این ماده حقوق شخصی و آزادی را حمایت نموده است. در ماده دهم بیان میدارد: « حریت شخصیه از هرگونه تعرض و مداخلت مسئونست، هیچ کس بدون امر شرعی و نظمات مقتنه تحت توقیف گرفته و مجازات کرده نمیشود، در افغانستان اصول اسارت کلاً موقوف است، از زن و مرد هیچکس، دیگری را بطور اسارت استخدام کرده نمیتواند». در این ماده به آزادی و حمایت از تعرض دیگران توجه شده و نیز اسارت و بردگی را ممنوع قرار داده است. نظامنامه امانی در ماده نزدهم خود امنیت مال و ملک شخص را اینگونه مورد حمایت قرار داده: «در افغانستان هر شخص از مال و ملک خودش که در تصرف او باشد، در امن میباشد». و یا در ماده دوازدهم مسکن شخص را پشتیبانی نموده مینگارد؛ « مسکن و جای هر فرد تبعه افغانستان از هرگونه تعرض مسئون است و هیچ کس از طرف حکومت و یا سایرہ بدون احکام نظمات، بخانه شخصی جبراً بلا استیزان داخل شده نمیتواند». همچنین در ماده هفتاد و سوم این نظامنامه، تفییش مکاتب و مراسلات را ممنوع قرار داده اینگونه از آن حمایت میکند: « مسئونیت مکاتب یکی از حقوق اهالی است و همه مکاتب و مراسلات محصولی اهالی که تودیع پوسته میشوند، تا از طرف محکمه جواز تجسس نشود، در هیچ پوسته خانه و جای دیگری باز نمی شود و به مرسل الیه سپرده میشود». به این ترتیب نظامنامه امانی آزادی شخصی، مسئونیت مسکن، مال و جای، مراسلات و مکاتبات را که همه زیر مجموعه های فضای خصوصی افراد است، مورد حمایت و پشتیبانی قرار داده است.^۱

۲-حریم خصوصی در اصولنامه دورهء محمد نادر شاه مصوب ۸ عقرب ۱۳۱۰ ، از عصر حکومت مشروطه تا امروز کلیه قوانین اساسی افغانستان به گونهء با هم تداخل دارند و ماده های آن صرف از لحاظ شکلی تفاوت های داشته و در مواردی هم چیز

^۱ جریده رسمی وزارت عدلیه، نظامنامه امانی ۱۳۰۱ خورشیدی.

های در ذیل چند ماده به قانون اساسی قبلی ضمیمه شده است. اصول دولت علیه افغانستان مانند نظامنامه امنی در چند اصل خوبیش حمایت خود از حریم خصوصی را اعلام داشته است. مثلا در اصل دهم در ارتباط به آزادی و حقوق مشروعه مینویسد: «کافء تبعه افغانستان در امور دینی و مذهبی و اصولات سیاسی دولت متبعه خود مکلف و مقید بوده، آزادی حقوق مشروعه خود را مالک هستند». در اصل یازدهم از آزادی شخص اینگونه دفاع نموده است: «حریت شخص از هرگونه تعرض مسئون است. هیچکس بدون امر شرعی و اصولنامه های موضوعه توقيف و مجازات نمیشوند». همچنان در اصلدوازدهم آزادی افراد را در امور تجارت صنعت و زراعت مورد حمایت قرار داده است. در اصل پانزدهم این اصولنامه آمده است: «در افغانستان مال و ملک هر شخص در امن میباشد. اگر یک ملکی به مقصد منافع عمومیه بکار دولت شود مطابق اصولنامه اول قیمت آن پرداخته شده بعداً ملک گرفته میشود». و یا در اصل شانزدهم آمده است: «مسکن و جای هر فرد از تعرض مسئون است. هیچکس از طرف حکومت و یا سایرہ بدون احکام شرع و اصولنامه های موضوعه به خانه شخص بلا استیزان داخل شده نمیتواند». اصولنامه محمد نادر شاه در اصل یکصد و نهم خود از محرومیت مکاتب حمایت نموده تفتیش آنرا اینگونه ممنوع قرار داده است: «مسئونیت مکاتب یکی از حقوق اهالی است. همه مکاتب و مراسلات محصولی اهالی که تودیع پوسته میشود، تا از طرف یک محکمه حکم جواز تجسس نشود، در هیچ پوسته خانه و دیگر جا باز نمیشود و همچنان سر بسته به مرسل الیه سپرده میشود».^۱

۳- حق حریم خصوصی در قانون اساسی محمد ظاهر شاه مصوب ۱۳۴۳ : قانون اساسی عصر محمد ظاهر شاه به تبع نظامنامه امنی و اصولنامه نادری، حق حریم خصوصی را مورد حمایت قرار داده است. مثلا در ماده دوم خود به آزادی های مذهبی

^۱ جریده رسمی وزارت عدله اصولنامه دولت علیه افغانستان عصر محمد نادر شاه ۱۳۱۰ هجری.

غیر مسلمانان در افغانستان توجه کرده است: « دین افغانستان اسلام است.... آن آفراد ملت که پیرو دین اسلام نیستند، در اجرای مراسم مذهبی خود در داخل حدود که قوانین مربوط به آداب و آسایش عامه تعیین میکند آزاد میباشد». در ماده بیست و ششم آمده است: « آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جزء آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم میگردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسانی از تعرض مسئون است. دولت به احترام و حمایت از آزادی و کرامت انسانی مکلف میباشد.

همچنان در ماه بیست و هشتم حمایت از حریم منزل شده است: « منزل شخص از تعرض مسئون است. هیچ کس به شمول دولت نمیتواند بدون اجازه ساکن یا حکم

محکمه با صلاحیت و بغیر از حالات و طرزیکه در قانون تصریح شده به مسکن کسی داخل شود یا آنرا تفتیش کند. در مورد جرم مشهود مامور مسئول میتواند به مسکن

شخص بدون اجازه او یا اجازه محکمه به مسئولیت خود داخل شود یا آنرا تفتیش کند». قانون اساسی (ظاهرشاه) ملکیت شخص را حمایت نموده توضیح میدهد: «

ملکیت از تعرض مسئون است. ملکیت هیچ شخص بدون حکم قانون و فیصله محکمه با صلاحیت مصادره نمیشود..... هیچکس از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمیشود

مگر در حدود قانون..... تفتیش و اعلان دارایی شخص تنها به حکم قانون صورت میگیرد....». این قانون در ماده سی و یکم خود از محرومیت مخابرات و مراسلات و نیز حق آزادی بیان حمایت خود را اعلام نموده: ماده سی ام « آزادی و محرومیت مخابرات

اشخاص چه بصورت کتبی باشد و چه به صورت تیلفون و تلگراف و یا وسایل دیگر از تعرض مسئون است. دولت حق تفتیش مخابرات اشخاص را ندارد مگر به موجب فیصله محکمه با صلاحیت و مطابق به احکام قانون....». ماده سی و یکم « آزادی فکر



^۱ جریده رسمی وزارت عدله قانون اساسی عصر محمد ظاهر شاه ۱۳۴۳.

و بیان از تعرض مصئون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشه، تصویر و یا امثال آن مطابق احکام قانون اظهار کند.^۱

۴- حق حریم خصوصی در قانون اساسی سردار محمد داود خان مصوب ۱۳۵۲ در آغاز تأسیس جمهوریت، محمدداود در بیانیه مورخ ۲۳ اگست سال ۱۹۷۳ برابر با اول سپتمبر ۱۳۵۲ تصویب قانون اساسی جدیدی را بر مبنای دموکراسی حقیقی و عده داده بود . این وعده برای مدت چهار سال بدون تذکر دلیل آن معطل ماند .وی اساساً به دموکراسی عقیده نداشت و به همین دلیل کار تهیه قانون اساسی را مدت‌ها عقب انداخت، اما بالاخره پیدایش کشیدگی‌ها در داخل دستگاه و ضرورت ادامه رژیم او را وادار ساخت تا به این کار اقدام کند. بنابراین در سال ۱۹۷۶ هیأت را جهت تهیه مسوده قانون اساسی موظف ساخت.

در ۲۶ جنوری سال ۱۹۷۷ برابر با دلو سال ۱۳۵۵ ش مسوده قانون اساسی جدید در جراید انتشار یافت و انتخاب اعضای لویه جرگه جهت بررسی و تصویب آن اعلام شد. انتخابات دستوری با رأی علنی در زیر نظر مقامات دولتی و پولیس محلی صورت گرفته و اشخاص مطلوب به تعداد ۲۱۹ نفر به نام اعضای منتخب لویه جرگه به مرکز آمدند. و یکصد و سی تن هم از جانب رئیس جمهور به نمایندگی از اقوام مختلف مثل دهقانان، کارگران، روشنگران و زنان تعیین شدند ...اعضا در کابل گرد هم آمده و در مدت ۱۳ روز از ۳۱ جنوری تا ۱۳ فبروری قانون اساسی جدید را در یکصد و سی و شش ماده به تصویب رسانیدند .قانون متذکره که طی ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده به تصویب رسید. موادی چندی را در مورد حمایت از حریم خصوصی افراد و منع تعرض حریم خصوصی در بردارد مواد مربوطه قرار ذیل است:

ماده سی و پنجم: «مسکن شخص از تعرض مصون است. هیچ شخص بشمول دولت نمیتواند بدون اجازه ساکن یا حکم محکمه با صلاحیت و بغیراز حالات و طرزیکه در قانون تصریح شده به مسکن کسی داخل شود یا آنرا تفتیش کند. در مردم جرم مشهور دامور مسئول میتواند به مسکن شخص بدون اجازه و یا اجازه قبلی محکمه به مسئولیت خود داخل شود و یا آنرا تفتیش کند. دامور مکلف است بعد از داخل شدن یا اجرای تفتیش در خلال مدتیکه قانون تعیین میکند حکم محکمه را حاصل نماید».

ماده سی و ششم: «ملکیت از تعرض مصون است. ملکیت هیچ شخص بدون حکم قانون و فیصله محکمه باصلاحیت مصادره نمیشود. استملاک ملکیت خصوصی تنها بمقصد تأمین منافع عامه در بدل تعویض عادلانه بموجب قانون مجاز میباشد».

ماده سی و هشتم: «آزادی فکر و بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد فکر خود را بوسیله گفتار، نوشته تصویر یا امثال آن مطابق به احکام قانون اظهار کند، هیچ شخص از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمیشود مگر در حدود قانون. طرز استعمال ملکیت بمنظور تأمین منافع عامه توسط قانون تنظیم و رهنمائی میشود». نظر به مواد قانون اساسی در زمان سردار داود خان در آن زمان هم به حریم خصوصی افراد ارج قایل شده و هر فردی از جامعه نظر به متن قانون میتوانستند به یک فضای کاملاً امن زندگی عادی خود را به پیش ببرند.^۱



^۱. <http://dailyopensociety.com/archive/1392/10/15/2535>

ب) حق حریم خصوصی در قوانین نافذه افغانستان

۱- حق حریم خصوصی در قانون اساسی سال ۱۳۸۲

قانون اساسی جدید افغانستان در فصل دوم خود عنوان تحت حقوق اساسی و وجایب اتباع، موادی چندی را جهت حمایت از حریم خصوصی افراد مورد بحث قرار داده که موادی چند را از قانون مذکوره یاد آور میشویم:

ماده سی و هشتم : مسکن شخص از تعرض مصون است. هیچ شخص، به شمول دولت، نمیتواند بدون اجازه ساکن یا قرار محکمه با صلاحیت و به غیر از حالات و طرزی که در قانون تصریح شده است، به مسکن شخص داخل شود یا آن را تفتیش نماید. در مورد جرم مشهود، مأمور مسئول میتواند بدون اجازه قبلی محکمه، به مسکن شخص داخل شود یا آن را تفتیش کند. مأمور مذکور مکلف است بعد از داخل شدن یا اجرای تفتیش، در خلال مدتی که قانون تعیین میکند قرار محکمه را حاصل نماید.

ماده چهلم : ملکیت از تعرض مصون است. هیچ شخص از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمیشود، مگر در حدود احکام قانون. ملکیت هیچ شخص، بدون حکم قانون و فیصله محکمه با صلاحیت مصادره نمیشود. استملاک ملکیت شخص، تنها به مقصد تأمین منافع عامه، در بدله تعویض قبلی و عادلانه، به موجب قانون مجاز میباشد. تفتیش و اعلان دارایی شخص، تنها به حکم قانون صورت میگیرد.

هیچکس حق ندارد حریم خصوصی شخص دیگری را مورد تعرض قرار بدهد و یا در حریم فرد دیگری وارد شود، مگر به موجب قانون و یا حکم محکمه با صلاحیت، مواد مذکوره برای حفظ افراد در اسکان شان و آرامش در کانون گرم خانوادگی اشخاص ترتیب گردیده. مگر در صورت مشاهده عینی جرم مشهود، افراد مؤظف میتوانند وارد حریم خصوصی شوند.

۲- حق حریم خصوصی در قانون مدنی

براساس اصل تفکیک قوا، قانون محور اصلی پیدایش قوای سه گانه و تقسیم و ظایف و صلاحیت ها و تنظیم روابط فیما بین آنها می باشد زیرا قوّه مقتنه به وضع تصویب قانون می پردازد و قضائیه آن را تفسیر و مجریه آن را اجرا می نماید. از سوی دیگر قانون مبنای تعیین و تبیین حقوق، وجایب و آزادی های عمومی مردم و عامل مهم تأمین نظم ، امنیت، عدالت و انصاف و جلوگیری از تجاوز، اجحاف و فساد است. قانون گام اول برای ایجاد هر نوع تغییر و تحول مثبت و بنیادین و اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه می باشد.

قانون مدنی ما از جمله قوانین غنی در مورد تأمین حقوق اتباع و اشخاص حقوقی در کشور عزیز ما بوده که مواد چندی در باب حقوق عینی و حقوق ملکیت که به نحوی حریم خصوصی را هم اختوا میکند مورد بحث قرار داده که از جمله ماده ۱۹۰۰ ملکیت، حقی است که به مقتضای آن شی تحت اراده و تسلط شخص قرار می گیرد و تنها مالک می تواند در حدود احکام قانون به استعمال، بهره برداری و هر نوع تصرف مالکانه در آن بپردازد. ماده ۱۹۰۳ ملکیت هیچ شخص ازدست او کشیده شده نمی تواند، مگر به موجب قانون. ماده ۱۹۰۴ هرگاه به ملک حق غیر تعلق بگیرد، مالک نمی تواند در آن طوری تصرف نماید که موجب ضرر غیر گردد. مگر به اجازه صاحب حق. ماده ۱۹۰۹ شخصی که عمارتی بناء می کند باید آنرا طوری اعمار نماید که از کلکین، عمارت قدیمه همچوار متضرر نگردد. مواد که به طور نمونه تذکر داده شده در حقیقت امر همه حفاظت از حریم خصوصی بوده، موارد زیادی است که در باره حریم خصوصی بحث شده، از جمله ماده ۱۹۲۵ هرگاه شرکاء به انهدام دیوار مشترک بپردازند، یا دیوار مذکور بافت و هر شریک بالای آن چیزی گذاشته باشد و در تعمیر مجدد آن یکی از شرکاء ممانعت نماید، شریک منع کننده بصورت مطلق به ساختن آن مکلف می شود. در صورتی که یکی از شرکاء به اجازه محکمه به اعمار آن بپردازد، مصارف آن را به مقدار حصة شریک دیگر مطالبه کرده میتواند و تا زمانی که شریک

نتیجه بحث

مذکور حصة خویش را نپردازد شریک دیگر می تواند او را از استفاده از دیوار منع نماید. نظیر این مواد در قانون مدنی افغانستان موجود بوده که ناشی از حمایت از حریم خصوصی است.

حریم خصوصی، همان فضای شخصی هر شخص و قلمرو زندگی افراد است که در آن هیچ کس بدون اجازه و رضایت وی نباید از راه وابزار های مادی یا نشر اطلاعات در آن دخالت و تعرض نماید و نیز حق افراد به تنها ماندن است و هیچ کس حق مداخله و تعرض در آن راندارد و باید از آن حمایت و محافظت شود. اما اینکه این محافظت تاکدام حدود و در کدام حوزه باشد؟ منظور از حق محافظت از حریم خصوصی افراد، محافظت از دو حوزه خانواده و خلوت شخص است.

حریم خصوصی فرد در حوزه خانواده و خلوت فردی، هم حریم فزیکی و قابل مشاهده و هم حریم معنوی وغیر قابل مشاهده را دربرمی گیرد. حریم فزیکی فرد عبارت از اقامت گاه، امور خانوادگی و مکاتبات... و حریم معنوی وغیر قابل مشاهده عبارت از شرافت.. و حیثیت فرد است. لازمه برخورداری از حق حریم خصوصی تنها این نیست دولت و یا افراد ازتعدي به آن بپرهیزد بلکه دولت ملزم و مکلف است به رعایت و حمایت و تحقق آن است و باید از نقض آن جلوی گیری نماید. مواد ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۷ ميثاق مدنی و سیاسی و ماده ۱۸ اعلامیه اسلامی حقوق بشر به حریم خصوصی افراد تأکید داشته و آنرا مورد حمایت قرار می دهد و نیز مواد ۳۷-۳۸ قانون اساسی فعلی ۱۳۸۲ افغانستان به حمایت از این حق تأکید داشته و حوزه آن را مشخص نموده است. ولی قانون اساسی افغانستان این حق را به عنوان یک حق مستقل اشعارنمی دارد ایجاب می کردکه حق حریم خصوصی را به عنوان یک حق مستقل شناخته و در آن تسجیل می گردید و نیز مصادیق آن را در متون قانون اساسی مفصل تر

بيان مى كرد چون نسبت به اسناد بين المللي محدوده حریم خصوصی در قوانین افغانستان مضيق تر میباشد.

مأخذ:

- ١-مدنی،سید جلال،مبانی وکلیات علم حقوق،نشر گوهر کابل ۱۳۸۸.
- ٢-نوری،عبدالعزیز،حقوق بشر،انتشارات دانشگاه کاتب
- ٣-انصاری،باقر،حقوق حریم خصوصی،نشر سمت تهران ۱۳۸۶.
- ٤-مرکز آموزش و تدوین،بنیاد های دموکراسی،نشر سایت انترنتی توانا.
- ٥-جريدة رسمی وزارت عدله،نظامنامه امانی ۱۳۰۱ خورشیدی.
- ٦-جريدة رسمی وزارت عدله،اصولنامه دولت علیه افغانستان ۱۳۱۰ هجری.
- ٧-جريدة رسمی،قانون اساسی ۱۳۴۳.
- ٨-جريدة رسمی وزارت عدله قانون اساسی ۱۳۸۲.
- ٩-جريدة رسمی وزارت عدله قانون مدنی جمهوری اسلامی افغانستان
- ١٠-اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸.
- ١١-ميثاق بین المللي حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶.
- ١٢-اعلامیه اسلامی حقوق بشر ۱۹۶۹
- ١٣-<http://dailyopensociety.com/archive/1392/10/15/2535>
- ١٤-www.payadar.ir



تطبیق قانون، پناهگاه برای آسایش مردم است

عبدالقدیر قیومی

اتباع یا شهروندان جهت بقا و تأمین نظم شان میان هم قرار داد می بندند تا با طمانتی خاطر زندگی نمایند.

البته التزام به این قرارداد از افراد جامعه می طلبد تا بدون استثنا به تطبیق آنچه منحیث وجیبه بدنش گرفته و قبول نموده اند، احساس مسؤولیت نمایند زیرا نظم اجتماع منوط به از خود گذری در برابر قانون می باشد و بدون آن نمیتوان شیرآزه حیات فردی و جمعی را بهم پیوست و در عدم وفاداری به قوانین انتظار بهبود داشت که در آنصورت به قوانین نیز جز جسمی بی روح ارزشی نمی توان قایل شد.

افلاطون فیلسوف شهیر یونان نیز عقیده دارد هر قدر چیزی از قانون و نظم دور باشد به همان اندازه از عقل هم دورتر است^۱

بنماً از خصوصیات حکومت قانون یکی هم به اجرا گذاشتن و تبعیت افراد از آن بوده انتظارات حکومت از اتباع همین میباشد تا از قانون پیروی و رعایت نمایند و به هیچ بهانه‌ئی نباید حرمت قانون را که حافظ و نگهبان سلامت جامعه است خود از میان ببرند.

ملل و جوامع امروزی که به مدارج ترقی و تعالی رسانیده امنیت، رفاه و آسایش را منحیث موهبت عظمی شاهد اند رمز کامگاری آنها احترام به قوانین بوده است که اگر بخواهیم مثالهای از آن بیاوریم مثنوی دفتر هفت من شود.

من در یکی از شماره‌های سالیان قبل همین مجله وزین مقاله نوشته بودم و موضوع برگزاری مراسم عروسی را از دیدگاه تاریخی، قوانین موضوعه و رواج‌های مردم به بررسی گرفتم و موضوع حکومت‌های گذشته را نیز در مقابل آن بیان داشتم که به تأسی از آن مقام رهبری وزارت عدليه موضوع را در مجلس عالی وزرا مطرح و متعاقباً با احساس ضرورت به بازنگری قانون ازدواج به طرح و طی مراحل این سند تقنینی اقدام و همانا طرح قانون مراسم عروسی روی دست گرفته شد اما بنابر هر منظوری که بود تصویب و توشیح آن جامه عمل نپوشید و متاسفانه این طرح به طاق نسیان گذاشته شد تا آنکه در دو سال اخیر موضوع ضرورت به طی مراحل این سند عام المنفعه بار دیگر مطرح و وزارت عدليه توanst به همکاری سایر ادارات ذی‌علاقة قانونی را بنام برگزاری مراسم عروسی طی مراحل نماید بطوریکه این قانون را پس از فیصله مختلط

^۱جمهوریت افلاطون ترجمه فواد روحانی ص (۴۲۸)

مجلسین شورای ملی و توشیح جناب رئیس جمهور در شماره (۱۲۸۰) جریده رسمی به نشر برساند.

این قانون که بداخل چهار فصل و (۲۵) ماده میباشد اگر به متن آن مکث و توجه گردد هدف وضع آن را :

- از بین بردن رسوم و عنونات مغایر احکام دین میبن اسلام.
- حفظ ارزش های اصیل فرهنگی و احترام به سنن پسندیده .
- جلوگیری از مصارف گزاف و فراهم آوری تسهیلات در برگزاری محافل .
- حفظ ارزشهای اسلامی و جلوگیری از انحرافات اخلاقی.
- فراهم سازی زمینه تشکیل خانواده سالم برای همه.
- حفظ شیرازه خانواده و جلوگیری از خشونت های فامیلی.

و تأمین روابط حسنی و پایدار میان زوج زوجه و خانوادهای آن تشکیل میدهد.

این قانون در مقایسه با قانون ازدواج سال ۱۳۵۷ ه.ش ویژه گی های دارد که نادیده گرفتن و گذشتن از عملی شدن آن جفا به سرنوشت همه مردم خاصتاً قشر جوان آرزومند تشکیل فامیل و آنایکه با فقر و تنگ دستی پنجه نرم می کند و زیر بار خرافات و رواج های کمر شکن و بی معنی قرار دارند، می باشد.

درین قانون انواع محافل از جمله نامزدی، شرینی خوری، خویش خوری، شب حنا، عروسی، تخت جمعی، نام گذاری، ختنه سوری، کاکل گیری، عیدی، پاییازی، شب شش، نوروزی، رمضانی و سالگره به معرفی گرفته شده، علاوه تاً در این بخش از طویانه، مهر و جهیز یاد آوری گردیده است.

در ماده چهارم این قانون انعقاد محافل لفظ گیری، نامزدی، شرینی خوری، خویش خوری، شب حنا، تخت جمعی، پاییازی، شب شش، سالگره، نام گذاری، کاکل گیری طفل، ختنه سوری و بازگشت از حج بنابر بیهوده بودن و زیان اقتصادی آن در هوتل ها، سالون ها و رستورانت ها ممنوع وانمود شده است.

این قانون که در محتوای آن با قانون قبلی کاراتر وضع شده مطالبات و توقعات اضافی مانند طویانه و تحایف مورد قدغن می باشد.

روی تعداد مدعوین نیز حکمی داشته اولیای عروس و داماد میتوانند صرفاً با اشتراک حد اکثر (۵۰۰) نفر محافل خود را برگزار نمایند.

فصل سوم این قانون حاوی احکامی روی مکلفیت های ادارات از جمله ستره محکمه، وزارت های ارشاد حج و اوقاف، امور زنان، اطلاعات و فرهنگ، رادیو و تلویزیون، اداره شاروالی، اتحادیه پیشه وران، اداره هتل ها سالون ها و رستورانت ها بوده تطبیق احکام این فصل قانون، بیشتر اهمیت آنرا بر جسته می سازد زیرا مراجع نام برده شده اگر به عملی شدن آنچه پیشبینی شده اقدام ننمایند قانون مذکور را با همه خصوصیتی که دارد زیر سوال قرار میدهد و مخاطبین آنرا بی اعتنا می سازد.

نکته دیگری که قابل توجه می باشد باری هم اضافه روی در مینوی غذا ها و نیز اشتراک هنرمندانی است که جهت رنگین نمودن محفل و خوشی خاطر مدعوین از جانب اولیای عروس و داماد گماریده می شوند، این ها بجای آنکه مایه خوشی و سرور مدعوین واقع گردند بعضاً با ساز و آواز گوش خراش و بلندگو های اذیت کننده حاضرین را از اشتراک در محافل عزیزان شان دلسرب و پشیمان می سازند.

همچنان به درازا کشانیدن محافل که از نگاه امنیتی کاستی های وجود دارد و اینکه درخت مراسم تهیه وسایل برای کسانیکه دارای امکانات اقتصادی نیستند و از نقاط دور دست شهر حضور بهم میرسانند حین بازگشت دشوار و مشکلاتی را خلق مینماید بهتر است ادارات شاروالی، هتل ها، سالون ها و رستورانت ها این معضله را مد نظر داشته برای جلوگیری از این همه سرگردانی و نابسامانی ها دست بدست هم داده سعی بدارند تا وقت تدویر چنین محافل به درازا نه کشد.

و اگر برگزاری این محافل در سالون ها که خوشبختانه یا بدبختانه در شهر کابل و در ولایات نیز زیاد است، از طرف شب نه بلکه در روزهای تعطیل صورت گیرد اقدامی بی جنجال و بی تکلیف خواهد بود.

با توجه به عملی شدن قانون مراسم عروسی که در آن منفعت همه فامیل‌ها مضمراست و میتواند برای صرفه جوئی و اقتصاد مردم گاهی مفید باشد خاصتاً تدویر محافل دسته جمعی که یگانه راه مساعدت به فامیل‌های ناتوان اقتصادی مد نظر گرفته شده نه تنها نقش وزارت‌های اطلاعات و فرهنگ، کار، امور زنان و شاروالیها موثر میباشد، همکاری بی‌شاهبه مردم ما نیز ضروری بوده که اگر از بلند پروازی‌ها خودداری و با مراجع ذی‌علاقه دولتی دست همکاری و هم‌یاری دهنده، و خود را به تعییل آنچه که قوانین حکم می‌نماید مکلف و پابند بدانند نمودار خبرت و دانائی مخاطبین قانون بوده این خود تحقق ضرب المثلی می‌باشد که هم لعل بدست آید و هم دل‌یار نرنجد.

یکصد و چهار تن قاچاقچی انسان، به نهادهای عدلی و قضایی معرفی شد



پنجشنبه، ۱۱ میزان ۱۳۹۸

کابل، افغانستان: اداره‌های کشفی و امنیتی کشور، در جریان سال گذشته ۱۰۴ تن از مظنونین قاچاق انسان را به نهادهای عدلی و قضایی معرفی کرده‌اند.

دکتر عبدالبصیر انور، وزیر عدليه که روز پنجشنبه در يك کنفرانس خبری در مرکز اطلاعات و رسانه های حکومت در مورد گزارش سال ۱۳۹۷ کميسيون عالي مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران جزئيات مى داد گفت: به گونه مجموعی ۱۵۴ قضيه قاچاق انسان در سال گذشته به لوی خارنوالي فرستاده شده و از اين ميان ۱۴۵ قضيه تحت تعقيب و تحقيق قرار گرفته و دوسيه مربوط شان به محاكم محول شده و ۹ قضيه ديگر زير کار قرار دارد.

بربنيد اين گزارش اداره امنيت ملي، پس از تثبيت و شناسايي ۵۵ شبکه قاچاق انسان و اجرای عمليات اوپراتيفي عليه ۳۴ شبکه آن، ۴۱ تن از قاچاقچيان انسان را گرفتار و به نهادهای عدلی و قضایی معرفی کرده است.



گزارش مى افرايد که وزارت امور داخله نيز با کشف و بررسی ۱۲۲ قضيه قاچاق انسان، ۶۳ تن را به ظن قاچاق انسان بازداشت و به نهادهای عدلی و قضایی سپرده است.

بر بنيد احکام کد جزای کشور، از جمع متهمین قاچاق انسان و قاچاق مهاجران، ۷۵ تن به حبس های طويل، متوسط و قصير محکوم به مجازات شده اند.

وزیر عدليه افزود که موسسه‌های همکار در هماهنگی با ادارات عضو کميسیون عالی مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران، ۱۰۵۰ تن از قربانیان قاچاق انسان و قاچاق مهاجران را تا اکنون در مراکز حمایتی خود مورد حمایت‌های صحي، روانی، تعليمی و اجتماعی قرار داده و برخی از آن‌ها با خانواده‌های شان يك جا شده‌اند. اين کميسیون همچنان برای بيش از ۸۶۰۰ تن از مهاجران برگشت داده شده، خدمات صحی، روانی، اجتماعی و آگاهی دهی را فراهم نموده است.

آقای انور همچنان گفت کميسیون عالی مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران، در همکاری با موسسه‌های بین‌المللی، ۵۴ هزار و ۲۴۲ تن از افراد و خانواده‌های رد مرز شده از کشورهای عربستان سعودی، تركيه، ايران و برخی کشورهای اروپايي را پس از حمایت‌های لازم، با خانواده‌های شان مدمغ نموده است.



سکتور آگاهی دهی که شامل وزارت‌های حج و اوقاف، امور مهاجرین، کار و امور اجتماعی، صحت، کميسیون مستقل حقوق بشر و کميسیون عالی مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران می‌شود، برنامه‌های آگاهی دهی در باره قاچاق انسان، آسيب‌ها و پيامدهای آن را از طریق مساجد، خطابه‌ها، پیام‌های رادیويي و تلویزيونی، بنرها و

بلبوردها، راه اندازی کرده و برای ۱۶۹ هزار و ۷۳۵ تن از شهروندان کشور آگاهی دهی نموده است.

دولت افغانستان، بر بنیاد احکام قانون مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران در شش ساحه شامل ساختار، کشف جرایم و بازداشت مظنونین قاچاق انسان، رسیده‌گی به قضایا و به محکمه کشاندن متهمین جرایم قاچاق انسان، آگاهی دهی عامه، حمایت از قربانیان قاچاق انسان و ایجاد هماهنگی به سطح منطقه و جهان؛ همواره تلاش کرده است.

منبع: آمریت مطبوعات

گزارش کمیسیون مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران در سال ۱۳۹۷



همان طوری که شما می‌دانید، دولت افغانستان بر بنیاد قانون مبارزه علیه اختطاف و
قاچاق انسان در سال ۱۳۹۰هـ، کمیسیون عالی مبارزه علیه اختطاف و قاچاق انسان را

که متشکل از ۱۵ اداره دولتی و ۱ اداره غیر دولتی می باشد، ایجاد نمود که وزارت عدليه رياست و سكرتريت اين کميسيون را به دوش دارد.

پس از تعديل قانون مبارزه عليه اختطاف و قاچاق انسان در سال ۱۳۹۵ ه.ش، قاچاق مهاجران جرم انگاری شد و کميسيون، زير نام «کميسيون عالي مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران» کار خود را به پيش برد. هدف از ایجاد اين کميسيون، ایجاد هماهنگی میان اداره های دولتی در راستای مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران در سطح کشور می باشد. اين کميسيون به طور سالانه، گزارش فعالیت های خویش را که در برگیرنده اقدامات دولت افغانستان در برابر پدیده قاچاق انسان و قاچاق مهاجران است، ارایه می نماید.

قابل ذکر است که فعالیت های اين کميسيون به سه کتگوري تقسيم شده است: ۱. سكتور امنيتي و عدلی و قضائي، ۲. سكتور حمائي و ۳. سكتور آگاهي دهی. سكتور امنيتي و عدلی و قضائي، مسوولیت کشف، شناسایي، دستگيري، تحقیق، تعقیب و محاکمه را دارد. سكتور حمائي، مسوولیت حمایت از قربانیان قاچاق انسان و مهاجران را دارد و سكتور آگاهي دهی، مسوولیت آگاهي دهی از اضرار قاچاق انسان و قاچاق مهاجران را به دوش دارد.

دولت افغانستان به طور مستمر تلاش نموده است تا بر بنیاد احکام قانون مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران در شش ساحه (ساختار، کشف جرائم و دستگيري مظنونین قاچاق انسان، رسیده گی به قضایا و به محاکمه کشاندن متهمین جرائم قاچاق انسان، آگاهی دهی عامه، حمایت از قربانیان قاچاق انسان و تلاش برای ایجاد هماهنگی به سطح منطقه و جهان) اجرآت نماید.

۱- سكتور امنيتي، عدلی و قضائي

بر بنیاد گزارش سال ۱۳۹۷ اين کميسيون، اداره امنيت ملي، ۵۵ شبکه قاچاق انسان را ثبيت و شناسايي نموده که بالاي ۳۴ شبکه آن عمليات اوپراتيفی انجام داده است. در

نتیجه، ۴۱ تن از قاچاقبران انسان در مرکز و ولایات، گرفتار و به نهادهای عدلى و قضایي معرفی شده اند.

وزارت امور داخله، ۱۲۲ قضیه قاچاق انسان را کشف و بررسی نموده است که در نتیجه، ۶۳ تن از آنان را به ظن قاچاق انسان، برخی موارد دیگر دستگیر و به نهادهای عدلى و قضایي سپرده است.

به صورت کل، اداره‌های کشفی و امنیتی کشور، در سال گذشته، (۱۴۳) تن از مظنونین قاچاق انسان را دستگیر کرده اند که از این میان، ۱۰۴ تن آن به نهادهای عدلى و قضایي معرفی شده اند. در این مدت، به تعداد ۱۵۴ قضیه مربوط به قاچاق انسان و

قاچاق مهاجران به اداره لوی سارنوالی به منظور تحقیق و تعقیب سپرده شده است که از این میان، ۱۴۵ تن از آنها تحقیق و تعقیب شده و ۹ قضیه دیگر تحت کار است. در

نتیجه، (۷۵) تن بر بنیاد احکام کود جزای کشور محکوم به مجازات ذیل شده اند:

• ۵۵ تن به اتهام قاچاق مهاجران و ۶ تن به اتهام قاچاق انسان به حبس متوسط محکوم گردیده اند؛

• ۴ تن به اتهام قاچاق انسان به حبس طویل محکوم گردیده اند؛

• ۲ تن به اتهام قاچاق مهاجران به حبس قصیر محکوم گردیده اند؛

• و ۸ تن دیگر، بی گناه ثابت شده اند. قضایای بقیه تحت کار است.

ما در جریان هستیم که قاچاقبران انسان، انسان‌ها را به منظور انواع بهره کشی قاچاق می‌نمایند. دولت افغانستان در برابر این عمل جرمی از شدیدترین مجازات در برابر عاملان آن کار خواهد گرفت. کود جزای کشور به تناسب جرم، برای جرم بهره کشی جزاهی مختلف النوع از حبس قصیر تا اعدام در نظر گرفته است.

در کود جزای کشور، مجنبی علیه قاچاق انسان مورد معافیت و حمایت قرار گرفته و اعمالی را که جبراً از سوی قاچاقبران انسان بالایش تحمیل می‌شود، مورد تعقیب عدلى قرار نمی‌گیرد.

۲- سکتور حمایتی

ما باور داریم که در دستگاه قضایی کشور هیچ نوع رافت در برابر این مجرمان وجود ندارد. نظام عدلی و قضایی کشور مطابق کود جزای کشور، مجرمان قاچاق انسان را به شدیدترین جزاء محاکوم می‌نماید.

همان طوری که شما می‌دانید، قاچاق انسان و مهاجرت‌های غیر قانونی، آسیب‌های جدی جسمی و روانی را به همراه دارد. بنابر این، دولت افغانستان سعی می‌کند تا حمایت‌های ضروری را به قربانیان قاچاق انسان فراهم نماید.

در این مدت به صورت کل، موسسه‌های همکار در هماهنگی با ادارات عضو این کمیسیون، ۱۰۵۰ تن از قربانیان قاچاق انسان و قاچاق مهاجران را تاکنون در مراکز حمایوی مختلف خویش مورد حمایت‌های صحی، روانی، تعلیمی و اجتماعی قرار داده و برخی از آن‌ها را دوباره به خانواده‌های شان مددغ نموده‌اند. همچنان اعضای کمیسیون، برای بیش از ۸۶۰۰ تن از مهاجران برگشت داده شده، خدمات صحی، روانی، اجتماعی و آگاهی دهی را فراهم نموده‌اند.

اداره‌های عضو این کمیسیون در همکاری با موسسه‌های بین‌المللی، به تعداد ۵۴ هزار و ۲۴۲ تن از قربانیان رد مرز شده را که از کشورهای عربستان سعودی، ترکیه، ایران و برخی کشورهای اروپایی رد مرز شده بودند، تحت حمایت قرار داده و سپس با فامیل‌های شان مددغ نموده است.

هر چند کمیسیون عالی قاچاق انسان و قاچاق مهاجران به دلیل نداشتن بودجه مشخص، مراکز حمایوی لازم را ندارد؛ اما اداره‌های عضو این کمیسیون و موسسه‌های همکار، همواره سعی می‌نمایند تا مراکز حمایوی قربانیان قاچاق انسان و قاچاق مهاجران خویش را فعال داشته و آن را افزایش دهند.

در کنار این، انجمن مستقل و کلای مدافعان افغانستان از طریق توظیف و کلای مدافع رایگان، ۱۲ قضیه قاچاق انسان را دفاع نموده است.

درکنار کارهایی که در راستای حمایت از قربانیان قاچاق انسان و قاچاق مهاجران صورت گرفته است، وزارت مهاجرین و عودت کنندگان به منظور کاهش مهاجرت‌های غیرقانونی و جلوگیری از ویژه‌های غیر قانونی با ریاست پاسپورت کشور و سفارت‌های ناروی، دنمارک و روسیه، جلسات هماهنگی را برگزار نموده که بسیار مؤثر بوده است.

آنچه برای همه تکان دهنده است، آفات و آسیب‌های ناگوار قاچاق انسان و مهاجرت‌های غیر قانونی است. در سال گذشته بر اساس گزارش‌های اتشه امور

مهاجرین و عودت کننده گان مقیم ایران، به تعداد (۸۷۲) تن از مهاجران افغانستان در ایران، به اثر حادثه ترافیکی، مریضی، سوختگی، حمله افراد ناشناس و سایر وقایع، جان باخته اند. دولت افغانستان در حالی که از وقوع چنین رویدادهای غیر متربقه ابراز تأسف کرده، اجساد این افراد را به افغانستان انتقال داده و به خانواده‌های شان تسليم نموده است.

۳- سکتور آگاهی دهی

سکتور آگاهی دهی که شامل وزارت های ارشاد، حج و اوقاف، وزارت مهاجرین و عودت کنندگان، وزارت اطلاعات و فرهنگ، وزارت کار و امور اجتماعی، کمیسیون مستقل حقوق بشر، وزارت صحت عامه و کمیسیون عالی می شود، از طریق مساجد، خطابه ها، پیام های رادیویی و تلویزیون، بنرهای و بلبوردها و سایر رسانه ها، در باره قاچاق انسان، آسیب ها و پیامدهای آن آگاهی دهی می نماید. اداره های عضو کمیسیون عالی با برگزاری ۵۲۵ برنامه های آگاهی دهی در ۲۴ ولایت کشور به سطح محلی و ملی، برای ۱۶۹, ۷۳۵ تن از شهروندان کشور در باره اضرار قاچاق انسان و مهاجرت های غیر قانونی و عواقب ناگوار آن، آگاهی دهی نموده اند. همچنان، به همکاری نهادهای غیر دولتی همکار با کمیسیون، ۱۰۶ برنامه ارتقای ظرفیت برای پیش از ۱۸۵۰ تن از

کارمندان نهادهای دولتی و غیر دولتی به منظور مبارزه مؤثر با پدیده قاچاق انسان و قاچاق مهاجران در کابل و ولایت‌ها برگزار گردیده است.

افزون بر این فعالیت‌ها، در سال گذشته، کمیسیون عالی برای نخستین بار به همکاری نهادهای بین‌المللی موفق شد تا دیتابیس عمومی قاچاق انسان و قاچاق مهاجران را به منظور ثبت تمامی معلومات و اجراءات مرتبط به قاچاق انسان و مهاجران در کشور ایجاد نماید. این دیتابیس در حال حاضر در ده دفتر سکرتیریت کمیسیون عالی و ولایت‌های مرزی کشور فعال شده است. قابل ذکر است که این دیتابیس، ضمن ایجاد هماهنگی میان ادارات عضو کمیسیون، دولت را قادر می‌سازد تا مطالعه جامع از وضعیت قاچاق انسان و قاچاق مهاجران در کشور داشته باشد.

در کنار این فعالیت‌ها، راه اندازی برنامه‌های آگاهی دهی، تهیه رهنمود آموزشی مبارزه با قاچاق انسان، تهیه میکانیزم ملی رجعت دهی قربانیان قاچاق انسان، تحقیق جامع در بارهٔ وضعیت قاچاق انسان و قاچاق مهاجران و بازنگری پلان عمل ملی قاچاق انسان و قاچاق مهاجران از زمرة کارهای مهمی است که کمیسیون در سال گذشته انجام داده است. همچنان، کمیسیون در سال گذشته به منظور ایجاد هماهنگی در مبارزه با این پدیده، ۱۱ جلسه کمیته تخصصی کمیسیون مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران و ۲۴ جلسه کمیسیون‌های ولایتی را برگزار نموده است.

همچنان، در سال گذشته، در کنفرانس «وزرای پرسوه بالی در مورد قاچاق انسان» در بارهٔ ایجاد و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای به خصوص همکاری کشورهای همسایه به منظور مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران از جانب دولت افغانستان تأکید شده است.

به باور ما، جنگ، فقر، بیکاری، پایین بودن سطح آگاهی مردم از اضرار قاچاق انسان و مهاجرت‌های غیر قانونی، نبود کنترل و مراقبت دوامدار از شرکت‌های سیاحتی و نبود بودجه و منابع کافی برای کمیسیون عالی سبب می‌شود تا موضوع قاچاق انسان

و مهاجرت‌های غیر قانونی همیشه به عنوان یک تهدید جدی برای دولت افغانستان باقی بماند.

کمیسیون عالی مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران با درک اهمیت و ضرورت مبارزه با این پدیده، از کشورهای منطقه و جامعه جهانی می‌خواهد تا در این عرصه، دولت افغانستان را همکاری نمایند.

وزارت عدليه و ادارات عضو کمیسیون عالی، یک بار دیگر تعهد جدی خود را در راستای مبارزه با قاچاق انسان و قاچاق مهاجران به مردم افغانستان و جامعه جهانی اعلام می‌دارد.

منبع: آمریت مطبوعات



اشتراك معين اداري وذارت عدليه در مجتمع خدمات حقوقی کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری‌های شانگ‌های



۱۳۹۸ - ۴ میزان

سید محمد هاشمی، معین اداری وذارت عدليه ج.ا.ا، در مجتمع خدمات حقوقی کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری‌های شانگ‌های در جمهوری خلق چین اشتراك نموده و به نمایندگی از افغانستان در باره چالش‌ها و کارکردهای دولت افغانستان در

زمینه ارایه خدمات حقوقی و همکاری و معارضت حقوقی با کشورهای عضو و ناظر در سازمان همکاری‌های شانگهای سخنرانی کرد.

در این نشست، آقای زینگوا فو وزیر عدليه جمهوری خلق چین، روی تقویت همکاری‌ها و روابط میان کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری‌های شانگهای در عرصه‌های حقوقی، تجاری، اقتصادی تأکید نمود. وی همچنان از نهادهای حقوقی کشورهایی که در چین فعالیت دارند و از جمع کشورهای عضو یا ناظر سازمان همکاری‌های شانگهای هستند خواست تا زمینه فعالیت نهادهای حقوقی چین را در کشورهای شان به منظور دستیابی به اهداف مشترک، فراهم نمایند.

علف



در این نشست، معین وزارت عدليه ج.ا.ا به چالش‌های عمدی که کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری‌های شانگهای را تهدید می‌نماید، اشاره نموده، گفت: متأسفانه افغانستان از سالیان متتمادی به این سو قربانی تروریزم بین‌المللی، قاچاق انسان و مواد مخدر می‌باشد که در واقع این پدیده شوم نه تنها تهدید بزرگی برای افغانستان می‌باشد، بلکه منافع اقتصادی و امنیتی کشورهای عضو و ناظر این سازمان را نیز به چالش می‌کشاند.

وی از کشورهای عضو و ناظر سازمان مربوطه خواست تا به منظور اعتمادسازی و هماهنگی بیشتر برای مبارزه با این پدیده‌ها، گام‌های مؤثری به شمول افزایش نقش جوامع در سیاست‌گذاری‌های تقنینی، جنایی و اجرایی را بردارند. معین اداری وزارت عدليه کشور در این نشست از جامعه جهانی و به ویژه کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری‌های شانگهای تقاضا کرد تا از داعیه افغانستان برای نابودی تروریزم و تأمین امنیت و ثبات دائمی در افغانستان، حمایت جدی نموده و همکاری‌های شان را در زمینه‌های ایجاد میکانیزم مشترک عرضه خدمات حقوقی به شکل بهتر، مبارزه با تروریزم و تلاش در جهت تأمین امنیت و ثبات در کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری‌های شانگهای تقویت نمایند.

معین وزارت عدليه کشور در حاشیه این نشست با آقای ژیامونگ ژانگ، معاون ریاست عمومی حقوق‌دانان وزارت عدليه جمهوری خلق چین دیدار نموده و در رابطه به تقویت همکاری‌های متقابل میان وزارت‌های عدليه دو کشور در عرصه‌های قانون‌گذاري، دعوت از کارمندان مسلکي وزارت عدليه افغانستان جهت اشتراك در وركشآپ‌ها و برنامه‌های آموزشی، انتقال محبوسين، استرداد مجرمين و سایر موارد مرتبط، صحبت نمود.

گفتني است که اعضای اشتراك کننده سازمان همکاری‌ها شانگهای در اين نشست در باره تقویت همکاری‌های مشترک در چهارچوب سازمان همکاری‌های شانگهای، اهمیت خدمات حقوقی و حقوق‌دانان، بلند بردن کیفیت کاری و جست‌وجوی میکانیزم‌های بدیل حل و فصل منازعات، تأیید و تصدیق اسناد، حکمیت، ایجاد تسهیلات بیشتر در حمل و نقل اموال تجاری میان کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری‌های شانگهای، ساده سازی روندهای گمرکی و اجرای به موقع ویژه، مبارزه با تروریزم، افراطیت، امنیت، صلح و سایر مواردی که در کشورهای مربوطه از اهمیت خاص برخوردار است، بحث و سخنرانی نمودند.

همچنان ایشان در این نشست به ایجاد اصلاحات در سیستم‌های عدلي و قضائي، داشتن ديدگاه مشترك در ارتباط به انکشاف و توسعه، مساعدت‌های حقوقى رايگان، کاهش بروكراسي و برقي سازى خدمات حکومتى در ادارات عدلي و قضائي، تقويت سكتور خصوصى و ميانجيگري برای حل و فصل منازعات مربوط به كشورهای عضو و ناظر سازمان همكاری‌های شانهگای تأكيد نمودند.

در پايان اين نشست، معين وزارت عدليه و تعداد ديگري از اشتراك كننده‌ها از اكادمي طب عدلی شهر شانگهای و از نهاد حقوقى البرایت نيز دیدن نمودند.

عدلي



منبع: آمریت مطبوعات

برگزاری نشست کمیسیون قرضه‌های صعبالحصول



۱۳۹۸ میزان ۱۶

نشست کمیسیون قرضه‌های صعبالحصول به منظور نهایی‌سازی طرز‌العمل این کمیسیون، به ریاست دکتر عبدالبصیر انور، وزیر عدله ج.ا. و رئیس این کمیسیون و به اشتراک اعضای این کمیسیون برگزار گردید.

در این نشست، طرح طرزالعمل کمیسیون قرضه‌های صعبالحصول مورد بحث و بررسی جدی قرار گرفت. همچنان، اشتراک کنندگان نظریات و پیشنهادات اصلاحی شان را به منظور غنامندی این طرح، مطرح کردند.

این طرزالعمل به هدف تنظیم امور مربوط به طرز فعالیت و برگزاری نشست‌های این کمیسیون و تسريع تحصیل قرضه‌های صعبالحصول تدوین می‌گردد.
ریاست کمیسیون قرضه‌های صعبالحصول را وزارت عدله به عهده داشته و نماینده‌های ستره محکمه، لوی سارنوالی، وزارت امور داخله، وزارت مالیه، ریاست عمومی امنیت ملی، انجمن مستقل وکلای مدافع و د افغانستان بانک، اعضای این کمیسیون را تشکیل می‌دهند.

منبع: آمریت مطبوعات

الف



برگزاری نشست کمیسیون...



۱۴۹

**امضا تفاهم نامه‌ی بین وزارت عدالت و بنیاد آسیا
به منظور تقویت هماهنگی میان نهادهای عدالت رسمی
و نهادهای عدالت غیر رسمی**



تفاهمنامه بهبود روابط کاری میان نهادهای عدالت رسمی (نهادهای عدالتی و قضایی) و عدالت غیر رسمی (شوراهای و جرگه‌ها) در شش ولایت، میان دکتر عبدالصیر

انور وزیر عدليه کشور و عبدالله احمدزی ريس بنياد آسيا در افغانستان امروز در وزارت عدليه به امضا رسيد.

این تفاهم نامه به منظور تقویت ارتباطات ميان نهادهای عدالت رسمي و نهادهای عدالت غير رسمي در حل منازعات حقوقی، افزایش همکاری ميان نهادهای عدالت رسمي و غير رسمي در عرصه مصالحه، حل منازعات محلی و تطبيق عدالت در جامعه و بلند بردن توانایی های نهادهای عدالت غير رسمي (شوراهما و جرگهها) در حل منازعات حقوقی امضا شد.

دکتر عبدالبصیر انو وزیر عدليه در مراسم امضای این تفاهم نامه گفت: ايجاد هماهنگی ميان نهادهای عدالت رسمي و نهادهای عدالت غير رسمي در حل قضايا بسيار مهم است. فعالیت بزرگان و اهل خبره در محلات از طریق شوراهما و جرگهها می‌تواند در حل منازعات حقوقی بسیار مفید باشد. وی افزود که قانونمند شدن این شوراهما و جرگهها و فعالیت‌های شان در هماهنگی با نهادهای عدالت رسمي، روند مصالحه و میانجیگری در منازعات حقوقی را بهبود می‌بخشد.

در همين حال، عبدالله احمدزی ريس بنياد آسيا در افغانستان گفت: عدالت ترميمی يك حقیقت است که در مسایل ملکیت و سایر منازعات حقوقی افراد، کمک می‌کند. ما می‌خواهیم که نهادهای عدالت رسمي و نهادهای عدالت غير رسمي به گونه معیاري باهم هماهنگی داشته باشند. وی اضافه کرد که باید از ظرفیت افراد مصلح و اهل خبره در جامعه در راستاي تطبيق قانون استفاده شود.

بنياد آسيا متعهد است تا اين برنامه را از طریق آگاهی دهی در مورد عدالت رسمي و غير رسمي، حقوق زنان، اعمار صلح و نقش جرگهها و شوراهما در حل و فصل اختلافات، برگزاری برنامه‌های آموزشی در باره حقوق زن از دیدگاه اسلام و قوانین افغانستان، حقوق شهروندی، حقوق طفل، مدیریت قضایا، مهارت‌های تصمیم‌گیری، حل منازعات محلی و سایر موضوع‌ها در کشور تطبيق نماید.



گفته‌نی است که این برنامه به کمک مالی کشور هالند و به همکاری دفتر جی. آی. زید تمویل می‌گردد. در حال حاضر، این برنامه از سوی بنیاد آسیا در ولایت‌های بغلان، بلخ، تخار، جوزجان، سمنگان و کندز برای سه سال تطبیق می‌شود.

منبع: آمریت مطبوعات